

## خوابیدن با شیطان

نویسنده : رابرت بایر

مترجم : خبرگزاری العالم

ناشر الکترونیکی : قرآن سنتر

[www.qurancenter.blogfa.com](http://www.qurancenter.blogfa.com)

[www.realprophet.blogfa.com](http://www.realprophet.blogfa.com)

این کتاب را هیچ ناشری ترجمه و چاپ نکرده است  
نشر این کتاب در فضای مجازی به صورت رایگان می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

۴.....	مقدمه.....
۵.....	پیدایش تروریسم تکفیری.....
۹.....	سکوت مرموز آمریکا درباره القاعده.....
۱۶.....	سناریوی روز قیامت؛ عربستان در آستانه انفجار.....
۲۳.....	وهابیت و آل سعود در آغوش آمریکا و انگلیس.....
۳۲.....	مسئولان آمریکایی از عربستان حقوق می گیرند!.....
۴۲.....	رسوایی "هیفاء بندر" در ماجرای ۱۱ سپتامبر.....
۵۴.....	راز کثیف کاخ سفید و غفلت CIA از منشأ تروریسم.....
۷۲.....	دلیل چشم پوشی آمریکا از وهابی ها و اخوان.....
۸۷.....	ناگفته‌هایی از خریدهای تسلیحاتی عربستان.....
۹۹.....	چرا آمریکا تروریسم آل سعود را نادیده می گیرد.....
۱۱۳.....	نحوه حمایت واشنگتن از تروریسم.....
۱۲۷.....	سخن ناشر الکترونیکی.....
۱۲۸.....	همسنگران.....

به گزارش پایگاه خبری شبکه العالم، "رابرت بایر" مؤلف کتاب "خوابیدن با شیطان" از افسران عملیاتی سابق دستگاه اطلاعات مرکزی آمریکا است. وی پست‌های مختلفی را در "سی. آی. ای" برعهده داشت که از جمله آنها ریاست تیم این سازمان در لبنان در سال ۱۹۸۳ و انفجار بئر العبد است.

این مسئول سابق سیا در کتابش، به مسائلی در خصوص همکاری عربستان و آمریکا در ایجاد تروریسم تکفیری و هدایت آن اشاره می‌کند.

با وجود انتشار این کتاب در سال ۲۰۰۳، ترجمه‌ای از آن به زبان عربی منتشر نشد. البته این کتاب در بین خبرنگاران با نام "کاخ سفید و طلای سیاه" نیز شناخته می‌شود.



### تجارت سلاح در عربستان

در سال ۱۹۹۰ منبع اصلی امداد رسانی به اسامه بن لادن فردی به نام "ویکتور بوت" بود. وی از افسران سابق ارتش روسیه بود که در انگولا خدمت کرد و پس از آن وارد قاچاق سلاح و نفت شد.

ویکتور بوت به سرعت به فرد مشهوری تبدیل شد زیرا قادر بود که از طریق شرکت خودش که "ایرسیس" نام داشت، هر چیزی را قاچاق کند.

با وجود افشای فعالیتهای غیرقانونی بوت در رسانه ها، عربستان سعودی همچنان اصلی ترین محل برای معاملات کالاهای قاچاق و ممنوع بود. دبی نیز مکانی بود که بیشترین دارایی های بوت در بانکهای آن برای حملات یازده سپتامبر سپرده گذاری شده بود.

در سال ۱۹۸۷ یکی از ثروتمندترین بانکهای عربستان تأسیس شد؛ بانکی که به فعالیتهای جمعیت های خیریه کمک می کند و برای سعودی های افراطی مانند بن لادن پول می فرستد.

نایف کسی بود که هیچ کسی توانایی مقابله با او را نداشت. نایف وزارت کشور را اداره می کرد و مانند ملک فهد مصونیت داشت و هیچ کس نمی توانست او را اخراج کند. او در حال شدت بخشیدن به "جنگ ویژه" خود با آمریکا بود و برای وهابی های افراطی پول می فرستاد. دلیل این همه نفرت "نایف" از آمریکا همیشه جای سؤال بود.

## قطر و القاعده

در نیمه های سال ۱۹۹۰ قطر میزبان ۱۰ تن از تروریستهای القاعده بود که از سوی آمریکا تحت تعقیب بودند. پس از افشای این موضوع که "خالد شیخ محمد" از خطرناکترین اعضای القاعده در میان دعوت شدگان دولت قطر قرار دارد، "لوییز فریبه" رئیس پیشین "اف. بی. آی" در نامه ای به وزیر خارجه قطر از او خواست به تعهدات خود عمل کرده و این فرد را به دفتر تحقیقات فدرال آمریکا تحویل دهد.

"خالد شیخ محمد" عموی "رمزی یوسف" بود. رمزی یوسف طراح حمله کامیون بمبگذاری شده به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ بود. وی همچنین نقشه ای را برای منفجر کردن ۱۱ هواپیمای آمریکایی بر فراز اقیانوس آرام طرح ریزی کرده بود.

یکی از عملیات خالد شیخ محمد، حمله به هواپیمایی فیلیپینی در سال ۱۹۹۴ بود که در جریان آن یکی از سرنشینان ژاپنی این هواپیما به قتل رسید.

در نامه رئیس پیشین "اف بی آی" به وزیر خارجه قطر، تأکید شد که "خالد شیخ محمد" برای منافع دولت قطر خطرناک است و "او به دنبال ساختن بمب است که احتمالاً زندگی شهروندان قطری را به خطر می اندازد" و "خالد شیخ محمد بیش از ۲۰ گذرنامه جعلی در اختیار دارد."

با وجود اینکه خالد شیخ محمد در آن زمان کارمند دولت قطر بود (کارمند خدمات عمومی) قطر مدعی شد که نمی تواند او را بیابد. این در حالی است که وی به صورت مخفیانه به خارج از قطر منتقل شد، درحالیکه اف بی آی در یکی از هتل های دوحه انتظار او را می کشید.

نارضایتی رئیس پیشین اف بی آی از قطر در سالهای ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹ به شدت افزایش یافت زیرا قطر شرکتی را در خیابان "کی" با سرمایه ۶۸۹,۸۰۵,۱۶ دلار و همچنین یک شرکت وکلا در واشنگتن و نزدیک کاخ سفید با سرمایه ۲۳,۹۳۸,۹۹۴,۲۰ تأسیس کرد که هدف از تأسیس این دو شرکت بهبود چهره قطر بود؛ درحالیکه این شرکتها منبعی برای خطرناکترین افراد در دنیا بودند.

دولت کلینتون هیچ شکایتی را به وزیر خارجه قطر که به کاخ سفید رفت و آمد داشت تحویل نداد و یک بار از من (نویسنده کتاب) خواسته شد تا از دفتر مشاور امنیت ملی خارج شوم تا الگور معاون رئیس جمهور با وزیر خارجه قطر دیدار کنند.

#### آل سعود و القاعده

نایف خودش به تنهایی مشکل نبود. آل سعود از آغاز سال ۱۹۹۰ حکومت را به چنگ آورده و در سال ۱۹۹۶ عربستان سعودی به سادگی درخواست سودان برای تحویل بن لادن را رد کرد. ریاض تأکید کرد که بن لادن از محبوبیت بالایی در عربستان سعودی برخوردار است و بازداشت او موجب انقلاب می شود.

از زمان حوادث ۱۱ سپتامبر حتی یک اتهام یا اقدام مفیدی از سوی عربستان سعودی برای تحویل بن لادن صورت نگرفت.

نایف تظاهر می کرد که عربستان سعودی نمی تواند در خصوص حملات یازده سپتامبر کاری انجام دهد. به صورتیکه یک سال و نیم بعد از این حادثه، حتی یک سعودی نیز در راستای کمک عربستان به تحقیقات در خصوص ۱۱ سپتامبر بازداشت نشد.

مسأله بدتر آن است که در عربستان سعودی چیزی تحت عنوان "حاکمیت قانون" وجود ندارد. وقتی که به گذرنامه عربستانی نگاه می کنیم متوجه می شویم که صاحب گذرنامه وابسته به خاندان حاکم است. یک شهروند عربستانی شبیه به بخشی از دارایی های این خاندان است و

تفاوتی با کاخ جدّه یا رولزرویزی که متعلق به آل سعود است ندارد .. هیچگونه حق و حقوقی و پارلمان و یا قانون اساسی در عربستان وجود ندارد.

البته اگر عربستان را عده ای افراد عاقل اداره می کردند اوضاع بهتر بود، ولی اینطور نیست. خرفتی، توطئه ها و تعصب فقط آغازی برای داستان آل سعود است. خاندان حاکم در عربستان در برابر هرگونه تغییری مقاومت می کنند و نمی خواهند به تعفن خود در این کشور اعتراف کنند.

داستانهای بسیاری در خصوص فحشای خاندان آل سعود در روزنامه های آمریکایی منتشر شده است . این روزنامه ها بر ضرورت حقوق زنان در این کشور تأکید کردند ولی هیچ کسی به این مسأله توجه نکرد: در عربستان سعودی مقدار بسیار زیادی از درآمدهای ملی برای عقده های جنسی صرف می شود.

خاندان حاکم بیشتر درآمدهای کشور را در اختیار دارند و می توانید آنان را در کاخ هایشان در دریای مدیترانه بیابید . کاخ هایی که برای خوش گذرانی با "زنان هرزه" بنا شده است.

هنگامی که در مغرب بودم خبری به آژانس اطلاعات مرکزی رسید که یک شاهزاده سعودی درحالیکه بسیار مست بود به یک دختر مغربی آسیب جدی وارد کرد، ولی پادشاه مغرب به سرعت بر این موضوع سرپوش گذاشت و به خانواده آن دختر پول داد. به خانواده آن دختر گفته شد که یا دهانشان را می بندند و یا اینکه دخترشان بقیه عمر خود را در زندان می گذرانند. این تاکتیک موفقیت آمیز بود و این مسأله فاش نشد.





\* خرید نخبگان حاکم آمریکا توسط "سوپر سفیر" آل سعود!

اگر منطق این شیطان را تا این لحظه دنبال کرده باشید، در می‌یابید که غرب و حکام سعودی در ورطه خطرناکی گرفتار شده‌اند. همه عوامل تشکیل دهنده ناآرامی‌ها در مکانی درست به وجود آمدند: مرزهای باز، در دسترس بودن سلاح، نبود سیاست، حاکم نبودن قانون، فساد پلیس، دست کم گرفتن طبقه حاکم، کم شدن سهم افراد جامعه از درآمدها، خشم همسایگان، افزایش جوانان افراطی در داخل.

علاوه بر این در مدارس عربستان افراد متعصبی هستند که برای ورود به جنگ در برمه، ویتنام، کامبوج، نیکاراگوئه، انگولا، سومالی و سیرالئون شتاب دارند؛ چرا عربستان سعودی باید از این سرنوشت فرار کند؟

\* ویزای بدون محدودیت برای سعودیها حتی اگر عضو القاعده باشند

با وجود این همه تعفن، این اعتقاد وجود دارد که باید به هدف حمایت از کسانی که ریاض از آنان دفاع می کند، روی هر نقشه رسمی در واشنگتن نشان قرمزی روی نقطه‌ای به نام "ریاض" وجود داشته باشد. هنگامی که در سال ۲۰۰۳ این مطلب را می‌نوشتیم، واشنگتن همچنان اصرار داشت که عربستان کشوری با ثبات است و دولت مرکزی آن بر همه مرزهایش کنترل دارد و پلیس و ارتش در بالاترین حد توانایی و وفاداری هستند، و مردم این کشور به خوبی می‌پوشند، می‌خورند و آموزش می‌بینند.

بگذارید از وزارت خارجه شروع کنم، چرا که مسئولیتی بسیار بالاتر از دولت بروکراتیک واشنگتن برعهده دارد، زیرا این وزارتخانه در انتشار دروغ بزرگ درباره عربستان نقش دارد. به طوریکه اگر مواضع آن را درخصوص مسائل جاری بشنوید به این نتیجه می‌رسید که عربستان سعودی همان دانمارک است.

به موجب قانون، فقط به نحوه تعامل با ویزای سعودی ها نگاهی بیندازید. وزارت خارجه مسئولیت صدور ویزا در خارج را از طریق سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌ها دارد.

در سال ۱۹۵۲ قانون مهاجرت و شناسنامه در خصوص "صلاحیت" کاملاً واضح توضیح داده است. در بخش ۲۱۴ اینگونه توضیح داده شده است: هر خارجی به عنوان مهاجر تلقی می شود تا اینکه بر عکس این مسأله برای کارمندان کنسولگری ثابت شود ... و آن فرد در وضعیت "غیر مهاجر" قرار بگیرد. به عبارت دیگر یک خارجی که دلیلی برای بازگشت به کشورش نداشته باشد - بیکار و مجرد و ورشکسته باشد - برای گرفتن ویزا صلاحیت ندارد - ممکن است در آمریکا باقی بماند.

با افزایش نرخ بیکاری در عربستان به حدود ۳۰ درصد و کاهش درآمد افراد، سعودی‌ها در کشورشان مهاجر به شمار می‌آیند (اگر از خاندان حاکم یا خدمه ویژه آنان نباشند). باقی ماندن

سعودی‌ها در آمریکا برای کسب روزی خطری بالقوه به شمار می‌آید. آنها شرایط قانونی برای بازگشت به کشورشان را ندارند، و این امر مسائل را بسیار بدتر می‌کند.

در جریان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سعودی‌هایی که در این عملیات شرکت کردند، برای دریافت ویزا نیازی به حضور در سفارت آمریکا در ریاض و یا کنسولگری جده برای مصاحبه نداشتند. در سایه سامانه "ویزا اکسپرس" یک عربستانی برای گرفتن ویزا، فقط گذرنامه و هزینه‌ها را برای وکیل مسافرت ارسال می‌کند. وکیل مسافرت سعودی به عبارت دیگر کسی بود که جای دولت آمریکا قرار می‌گرفت. مدت انتظار برای دریافت ویزا کوتاه بود و هر عربستانی که پول داشت می‌توانست به نیویورک برود و ناپدید شود و یا هواپیمایی را به سوی آسمان خراشها هدایت کند.

#### \* سعودی‌ها تروریستهای دنیای نوین

وزارت خارجه با صدور ویزا برای ۱۵ سعودی بیکار، قانون شکنی کرد. بدون شک ساده گرفتن این مسأله به همه قدرتهایی که قصد حمله به ما را دارند، اجازه می‌دهد که موضع گیری کنند. "اسامه بن لادن" متولد عربستان بود. او در سال ۱۹۹۵ شهروندان سعودی را در انفجار مقر گارد به قتل رساند و در سال ۱۹۹۶ به (برجهای) خُبر حمله کرد. دو سعودی در سال ۲۰۰۰ هواپیمایی را در بغداد ربودند. بدون شک سعودی‌ها در پس پرده حمله به ناوشکن "کول" قرار داشتند. صدها سعودی نیز در حملات تروریستی دیگر از چچن گرفته تا کنیا و تانزانیا شرکت داشتند. پس آیا وزارت خارجه به دلایل بیشتری نیاز داشت تا بفهمد که سعودی‌ها همان "تروریستهای دنیای نوین" هستند، و آنها باید به شدت تحت نظر قرار گرفته و بازخواست شوند؟ بنابراین، روش اداره موضوع ویزاها، حتی به خود اسامه بن لادن امکان می‌دهد که به آمریکا نفوذ کند.

\* حمایت واشنگتن از نظام سعودی در برابر محاکمه بین المللی

وزارت خارجه آمریکا به حکام سعودی فرصت داد تا تقریباً هرکاری را انجام دهند؛ این وزارتخانه از سعودی‌ها در برابر سازمانهای مدافع حقوق بشر، و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حمایت می‌کند. وزارت خارجه آمریکا حادثه گارد ملی و انفجارهای خُبِر را نادیده گرفت. به عنوان مثال در گزارش سال ۱۹۹۹ وزارت خارجه آمده است: "روش تروریسم جهانی . بخش ویژه عربستان سعودی: عربستان سعودی در همه سطوح بر پابندی خود به مبارزه با تروریسم تأکید کرد. در ادامه این گزارش آمده است: دولت عربستان سعودی همچنین به تحقیق در خصوص انفجار ژوئیه سال ۱۹۹۶ در اطراف برج های الخبر ادامه داد.

ولی ما می دانیم که این یک دروغ بزرگ است. نایف برای تحقیق در این پرونده حتی یک گام هم برنداشت. ولی در سال ۱۹۹۹ حوادث بسیاری روی داد که دولت نمی خواهد ما از آنها مطلع شویم. در آن سال نایف دو تن از علمایی را که فتوای قتل آمریکایی ها را صادر کرده بودند، آزاد کرد. در همان زمان ۱۵ رباینده سازماندهی شده و در مساجد عربستان سعودی آموزش داده شدند.

\* واکنش آل سعود به تهدید

کاخ سفید به آمریکایی‌هایی که به عربستان می‌روند واقعیت را نمی‌گوید. ولی به آنها توصیه می‌کند که خاک عربستان را ترک کنند. هنگامی که به همکاران می‌گفتم که عربستان روزی فروخواهد پاشید آنان اظهارات من را به تمسخر گرفته و می‌گفتند: هیچ مشکلی نیست، خاندان حاکم مانند انگستان دست هستند و هنگامی که احساس تهدید کنند مشت می‌شوند. ولی واقعیت این است که هنگامیکه آل سعود تهدید شوند، واکنش نشان داده و حمایت مالی هرچه بیشتر از افراد تندرو را افزایش می‌دهند. ولی در مقابل آمریکا اعطای ویزا (به عربستانی‌ها) را افزایش داد.

## \* همکاری نفتی با طالبان و تضمین امنیت بن لادن

آمریکا می‌دانست که عربستان به دنبال آن است تا طرح خطوط لوله گاز و نفت از افغانستان و آسیای میانه تا پاکستان را فعال کند، و ایجاد پناهگاهی امن برای بن لادن را تضمین کند. با این حال، آمریکا در کنار عربستان ایستاد و شرکتهای آمریکایی را به حضور در این پروژه تشویق کرد.

در سال ۱۹۹۷ شخصی به نام - اسم این فرد حذف شده - از سوی آمریکا به اداره امنیت ملی اعزام شد تا به من اطلاعات بیشتری را در خصوص طرح "خط لوله لیونوکال" بدهد. خط لوله‌ای که دولت طالبان با عبور آن از خاک افغانستان مخالفت کرد.

داستان این بود که جمهوری‌های آسیای میانه که بخشی از اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند (آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان) همگی سرشار از منابع نفت و گاز بودند و این کشورها که هیچ راه دریایی نداشتند نیازمند آن بودند که این ثروت عظیم را به بازار جهانی منتقل کنند. این نیاز موجب شد که طرح احداث خط لوله به میان بیاید.

چند راه احتمالی برای عبور این خط لوله‌ها وجود داشت، و مسائل سیاسی موجب می‌شد که اجرای این طرح امکان پذیر شود.

کوتاهترین راه از طریق ایران است. ولی این کشور از سوی آمریکا تحریم شده است. راه دیگر از طریق روسیه و چین بود که این راه نیز از سوی آمریکا پذیرفتنی نبود. به همین دلیل شرکت نفت آمریکایی "یونوکال" پیشنهاد کرد که خط لوله گاز و نفت ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان امتداد یابد.

با وجود ادامه جنگ داخلی در افغانستان و تشدید حاکمیت طالبان بر این کشور، شرکت یونوکال تلاش کرد تا به این طرح خط لوله ادامه دهد. این شرکت محاسبه کرده بود که خط لوله گاز ترکمنستان به پاکستان ۲ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. و خط لوله نفت به موازات آن نیز ۲

و نیم میلیارد دلار اضافی هزینه می برد. این سرمایه گذاری خطرناک در کشوری انجام می شد که در آستانه جنگ داخلی قرار داشت.

در ۱۳ فوریه ۱۹۹۷ "نام حذف شده" از یونوکال خواست جاده‌ای را از تورگاندی به سبین بولداک بکشد و در مدارس قندهار و مساجد این منطقه سرمایه گذاری کند. اگر یونوکال چنین کاری را کرده باشد، این سؤال برای من پیش می آید که آیا این جاده برای فرار بن لادن کشیده شد.

حتی پس از حملات ۱۹۹۸ به سفارتخانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا که از سوی بن لادن در افغانستان سازماندهی شده بود، عربستان سعودی به کمکهای خود به میهمانش یا همان طالبان ادامه داد.

عربستان سعودی میلیونها دلار پول به طالبان کمک کرد و این کمک مالی حتی پس از حملات تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون ادامه یافت. این درحالی است که وزارت خارجه (آمریکا) هنوز هیچ اعتراضی به این مسأله نکرده است. به همین دلیل نباید از اقدام آمریکا در جریان حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کوتاه آمدن از مصاحبه برای صدور ویزا (برای عربستانی ها) کوتاه بیاید.

\* بندر بن سلطان "سوپر سفیر"

مدیران سی آی ای از مدتها قبل دریافتند که در دفتر کاخ سفید همواره در برابر "بندر بن سلطان" سفیر سعودی باز است. درحالیکه جاسوسان کشور ماه ها باید صبر می کردند تا یک دیدار خصوصی داشته باشند. همه کاری که بندر بن سلطان برای دیدار با رئیس جمهور انجام می داد این بود که درخواستی فوری ارائه می کرد.

بندر کسی نبود که بتوان با او شوخی کرد. حتی مدیر سی آی ای نیز نمی توانست چنین کاری را انجام دهد. هنگامی که بندر مشکوک شد که مدیر آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا به نحوی

عربستان را در تنگنا قرار داده، به رئیس جمهور شکایت می‌برد و پس از آن لابی‌های شناخته شده آژانس را تحت فشار قرار می‌دادند.

#### \* سرمایه‌گذاری‌های عربستان در آمریکا

طی دهه ۹۰ آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها هزینه کمتری را نسبت به آسیایی‌ها برای نفت پرداخت می‌کردند.

واقعیت این است که عربستان سعودی در کالاهای آمریکایی سرمایه‌گذاری کرده است.

کارشناسان نفتی در سپتامبر ۲۰۰۱ در خصوص تفاوت نفت بین بازارهای غربی و آسیایی اطلاعاتی به من دادند. یکی از کارشناسان به من گفت (آسیا به سادگی در حال پرداخت مالیات روی نفت خود است. و هیچگونه کاهش قیمتی در نفت صادر شده به آمریکا وجود ندارد) اینگونه بود که عربستان فرصتهای بسیاری را برای به دست آوردن سودهای بسیار هنگفت در بازار از دست داد.

اگر سعودی‌ها بعد از ظهر روز یازدهم سپتامبر مقدار کمی از نفت خود را از بازار خارج می‌کردند، می‌توانستند از طریق باج‌گیری از آمریکایی‌ها به میلیونها دلار پول دست یابند. چنین ماجرای در سال ۱۹۹۰ روی داد و عربستان سعودی و هم پیمانانش برای جبران روزانه ۵ میلیون بشکه نفت عراق و کویت، به بازار جهانی نفت تزریق کردند.

آنها اگر می‌خواستند قیمت هر بشکه نفت به ۱۰۰ دلار می‌رسید و از طریق "توفان صحرا" به سود هنگفتی دست می‌یافتند. ولی در مقابل با مشکل مالی مواجه شدند، زیرا عربستان سعودی با افزایش فروش نفت سودهای کلانی را از دست داد. البته عربستان می‌خواست که آمریکا فراموش نکند کدام کشور تأمین‌کننده اصلی نفت این کشور است. به همین دلیل آمریکا نه تنها به تولید بیشتر نفت مبادرت ورزید، بلکه گوشه‌های خود را در برابر انتقادهای تند آسیایی‌ها بست.



\* پیامدهای ویرانی تأسیسات نفتی عربستان

خودروی فورد سفید، من را نزدیک برج شماره ۷ که یکی از ده ساختمان مهم در "بقیق" بود، رساند. این برج برای جدا کردن گوگرد از نفت و طبق اصطلاحات نفتی جهت تبدیل نفت از "ترش" به "شیرین" استفاده میشود.

در شرق عربستان از طریق صحرای این کشور - و آنجایی که صبحدم خورشید در افق دیده میشود - راننده خودرو توقف می کند. وی یکی از هزاران مسلمان شیعه است که در چاه های نفت عربستان کار می کند. موتور را خاموش کرد و برای آخرین بار نگاهی به ساعتش انداخت. سپس آیاتی از قرآن کریم را که از مدتها قبل حفظ کرده بود تلاوت کرد، درحالیکه نور بزرگترین تأسیسات استخراج و تصفیه نفت دنیا اطراف او میدرخشید.



در غرب "بقیق" در دامنه کوه "الرماح" در قلب منطقه بدویها، یک سعودی وهابی را میبینی؛ او یکی از افراد متعصبی است که آل سعود را به قدرت رساندند. آن مرد در افغانستان توسط فردی که در آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا درس میخواند، آموزش دیده است.

"آل سعود" به شدت در حال عقبگرد است. زیرا با وجود شیطان آمریکایی و حمایت اسرائیلی، دیگر نفتی که تمایلات و هوسهای آنان را تغذیه میکرد، مانند قبل تولید نمیشود. دنیا باید متوجه شود که اقتصاد در حال فروپاشی است.

من جزئیات را بررسی کردم و از آنها سخن گفتم و هیچ چیزی را از خودم نگفتم. اینها مطالعات افراد متخصص در صنعت نفت است. در دوره سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ عربستان سعودی یکی از دفاتر فرعی "آمریکای بزرگ" بود. آمریکا به دلیل اینکه نفت عربستان را همیشه برای خود میدید، احساس امنیت می کرد. نفتی که زیر شنها بود. ما بخش نفت عربستان را بنا نهادیم و با تلاشهایمان، حق کامل و آسان دستیابی به نفت خام این کشور را کسب کردیم.

#### \* وحشت آمریکا و بحران نفت در سال ۱۹۷۳

بحران نفت در سال ۱۹۷۳ و با آغاز جنگ عراق و ایران و احتمال کشیده شدن جنگ به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، آغاز شد.

این کابوس موجب کاهش رشد اقتصاد دنیا شد. و کارشناسان بحرانها در دولت آمریکا و خارج از آن سئوالهای نگران کننده ای را مطرح کردند. حملات، کدام مناطق نفتی و زیرساختهای عربستان سعودی را تهدید میکند؟ پیامدهای کوتاه مدت و بلند مدت قطع نفت چیست؟ پیامدهای اقتصادی آن چه خواهد بود؟ .

کارشناسان بحرانها به این نتیجه رسیدند که تأسیسات نفت خام در "بقیق" ضعیفترین منطقه در تأسیسات نفتی عربستان سعودی است. این تأسیسات با تولید روزانه هفت میلیون بشکه نفت، "گودزیلای" تأسیسات نفتی عربستان به شمار میآید.

به صورت کلی، کارشناسان به این نتیجه رسیدند که هر حمله ای به "بقیق" به مخازن نفت، به تأسیسات کروی ماندی که برای کاهش فشار در جریان پالایش از آنها استفاده میشود، خسارتهای فراوانی را وارد میکند.

هرگونه حمله نیمه سنگین و موفق به تأسیسات "بقیق" موجب نشتی هفت درصد در میلیون ماده (سمی) "سولفید هیدروژن" میشود. اثر این ماده از بین خواهد رفت ولی نه آن قدر سریع که از مرگ کارگران این تأسیسات و وارد شدن آسیب های جدی به ساکنان اطراف آن جلوگیری کند. علاوه بر این گاز دی اکسید کربن به قلب تأسیسات نفتی سعودی نشت خواهد کرد. این امر مانعی در فرایند بازسازی خواهد شد و بازسازی تأسیسات را یک ماه به تأخیر خواهد انداخت. حمله به "بقیق" تولید نفت خام را به اندازه یک سوم مصرف روزانه آمریکا کاهش می دهد.

سناریوی بقیق، یکی از چندین سناریوهایی است که کارشناسان بحرانا در دوره ریگان مطرح کردند. البته این سناریوها جزئی بود زیرا مجموعه بسیار غنی نفت عربستان، هدف قرار گرفته است. هر مقدار نفتی که استخراج و تولید و صادر میشود در معرض تهدید است.

جغرافیای شرق منطقه عربستان را که چاههای نفتی عظیمی در آنجا قرار دارد، به این مسائل اضافه میکنم؛ شنهای متحرک به سوی خلیج فارس حرکت می کند .. این موضوع بدترین کابوس را برای امنیت ملی ایجاد کرده است. کاهش زیرساختهای نفتی عربستان مانند آن است که افرادی ماهی ها را برای صید درون بشکه بریزند. این مسأله فرصتها نیست، بلکه مسأله مردانی قوی است و اینکه آنها چه کاری می توانند انجام دهند؟

عربستان سعودی بیش از ۸۰ حوزه نفت و گاز فعال و بیش از هزار چاه نفت خوب دارد. ولی "الجعیمه" و سکوی "القیاس" که در ۱۱ کیلومتری ساحل است، بیشتر از همه مناطق دیگر در معرض هجوم قرار دارد. ۴ لوله نفت زیر آب نفت خام را از سکوی زمینی تغذیه می کند. این سکو همچنین ۵ مرکز جداگانه را تغذیه می کند و می تواند ۲,۵ میلیون بشکه نفت و انواع سوخت دیگر را به نفتکش ها منتقل کند.

در یک روز عادی، حدود ۴,۳ میلیون بشکه نفت از طریق ایستگاه "الجعیمه" از عربستان خارج میشود. هر حمله ای که تأسیسات سکوی "القیاس" را هدف قرار دهد و به نیمی از شناورهای موجود در ساحل خسارت وارد کند، و به مخازن زمینی صدمه بزند، تولید نفت پس از دو ماه به ۱,۶ تا ۲,۶ میلیون بشکه کاهش خواهد یافت و ۷ ماه زمان نیاز است تا این منطقه دوباره به ظرفیت قبلی خود باز گردد.

گروهی از کماندوها از روی قایق می توانند چنین کاری را انجام دهند. آبهای سواحل شبه جزیره یکی از خطرناکترین مناطق روی زمین است؛ در این مناطق امکان غرق شدن ناوهای بزرگی مانند یواس اس کول وجود دارد.

خطر تأسیسات نفت رأس التنوره کمتر از "الجعیمه" است. این تأسیسات روزانه ۴,۵ میلیون بشکه نفت صادر می کند و در این منطقه مجموعه متنوعی از اهداف وجود دارد.

"جزیره البحر" به وسیله مجموعه ای پیچیده از مخازن و خطوط لوله و پمپ به لوله های "الجعیمه" متصل شده است. این تأسیسات زمینی از هوا و زمین در معرض حمله قرار دارد.

"رأس التنوره" در صد کیلومتری شمال قطر نیز منطقه ای برای تجمع اصولگرایان اسلامگرا است. "ینبع" در دریای سرخ در برابر هر حمله ای مصون است. به گفته مهندسان در صورت حمله، این تأسیسات فقط نیاز به انتقال روزانه هزار بشکه به یک ایستگاه دیگر است.

خسارت چنین حملاتی از نظر اقتصادی بدتر از انفجار بمب هسته ای در مرکز منهتن یا کنار کاخ سفید است.

عربستان سعودی در گذشته تکیه گاه آمریکا در کشورهای عربی خاورمیانه بود. این کشور نفت ما را زیر شن های خود انبار کرده بود. عربستان حتی اگر ضد آمریکا شود هیچگاه نمیتواند صادرات نفت را متوقف کند، زیرا این امر به معنای خودکشی این کشور خواهد بود.

## \* تبدیل فرصتها در عربستان به تهدید

البته همه این مسائل مربوط به قبل از صبح ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. پیش از آن که ۱۵ سعودی و ۴ شهروند تبعه کشورهای عربی ۴ هواپیمای تجاری را برابند و آنها را با سرنشینانش به سوی ساختمانهای نیویورک و واشنگتن و اراضی زراعی شانکسویل در ایالت پنسیلوانیا هدایت کنند؛ قبل از آنکه اسامه بن لادن به محبوبترین فرد در تاریخ عربستان تبدیل شود؛ قبل از آنکه همه بدانند که همسر سفیر سعودی در واشنگتن برای ربایندگان (هواپیماها) پول می فرستاد. معادلات اکنون تغییر کرده است. و این گزارش به شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید که عربستان سعودی از سال ۱۹۹۲ به مدت ده سال نیم میلیارد دلار به القاعده داده است. معادلات قدیمی همگی از برنامه خارج شد و واقعیت های جدید قابل اطمینان نیستند.

۵ خانواده به صورت جداگانه حدود ۶۰ درصد از ذخایر نفت دنیا را در اختیار دارند؛ ولی آل سعود در عربستان بشی از یک سوم این ذخایر را در دست دارند .. یک بشکه از هر پنج بشکه ای که در دنیا مصرف می شود. این درحالی است که در مساجد عربستان سعودی مردم به نفرت از غرب و دنیای غیر اسلام دعوت می شوند و مدارس دینی در عربستان به پناهگاهی برای افراطیها و تروریستها تبدیل شده است .. در بالی، کنیا، بوسنی، چین، و منهن مدارس ایجاد شده که همگی به عربستان سعودی مرتبط هستند.

## \* دلیل حمایت عربستان از جریانهای افراطی

آل سعود از ترس جریانهای متعصب پول های خود را از حسابهایشان در بانکهای سوییس بیرون می کشند. البته هیچگاه فراموش نمی کنیم که آل سعود برای تأسیس این مدارس چک امضا کرده است.

آل سعود به همین دلیل از جریانهای افراطی اسلامگرا را در منطقه خاورمیانه، آفریقا، آسیای میانه، و کل آسیا حمایت مالی میکند.

این رشوه‌ها برای منحرف کردن توجه مسلمانان از دارایی‌های به سرقت رفته نزد آل سعود است؛ سرمایه‌هایی که این خاندان جمع می‌کنند تا با آن بتوانند از صحرا به ویلاهای خود در سواحل و آپارتمانهایشان در پاریس، لندن و نیویورک بگریزند.

به همین دلیل است که مجبور می‌شویم که بگوییم اگر آل سعود خودشان نتوانند خود را درمان کنند، ما باید چاه‌های نفت آنان را تحت کنترل خود در آوریم.

اگر به این وضعیت برسیم چه کسی این کار را انجام خواهد داد؟ آینده مشخص نیست؛ مواضع عربستان در خصوص اصلاحات دموکراتیک چیزی بیشتر از سرپوش است. شاید جنگ آمریکا در عراق بار دیگر همه احتمالات گذشته را تضعیف کرده است. همه چیز از انتفاضه جمعی اسلامگرایان ضد غرب کافر حکایت دارد. با توجه به اینکه به اندازه کافی در خاورمیانه چندین سال را سپری کرده‌ام، میدانم که در جایی مثل عربستان سعودی همه چیز به صورت طبیعی به سوی ترکیبی قابل اشتعال پیش می‌رود.

در آنجا (عربستان) خشم شدیدی ضد غرب و آل سعود وجود دارد. در آنجا (مردم) قانع شده‌اند که پول نفت خاندان حاکم را فاسد کرده و سران سعودی با دادن اجازه ورود به نیروهای آمریکایی به عربستان، به خاک کشورشان توهین کرده‌اند.

رهایی از وجود نظامی آمریکا (به حل این مسأله) کمک میکند، ولی خشم مردم از خاندان حاکم بسیار فراتر از موضوع حضور آمریکاییها است. جامعه عربستان از آل سعود به دلیل شکست در حمایت از شهروندان مسلمان در فلسطین و عراق و ناتوانی در برابر به ذلت کشیده شدن مسلمانان، انتقاد میکند.

در آغاز هزاره جدید، بسیاری از سعودیها معتقدند که اگر همگی به صحرا باز گردند و زندگی خود را با خرما و شیر شتر سپری کنند، اوضاع کشورشان از اکنون بهتر خواهد شد.

\* عربستان در انتظار انفجار است

در سالهایی که به عنوان افسر سی. آی. ای در مناطقی مانند لبنان، سودان، شمال عراق و آمریکا به کشورم خدمت کردم، آموختم که مسلمانان آسیای میانه چیز دیگری هستند. شاهد رنجها و کشتاری بودم که آمریکا همواره پس از آن سر خود را در شن فرو می کرد. عربستان سعودی مانند بشکه ای از باروت در انتظار انفجار است.

ربع قرن تلاش کردم تا ریشه خشونتها در خاورمیانه را بفهمم. من این موضوع را بعد از ۱۱ سپتامبر آغاز نکردم و برای آن به عربستان سعودی و نفت خام این کشور توجه نداشتم. خواستم بیشتر درباره اخوان المسلمین بدانم: آنها چه کسانی هستند، چگونه فعالیت می کنند و چرا آمریکا مسأله آنان را در اماکن دور افتاده و یمن و افغانستان به عنوان یک موضوع مشترک در نظر گرفته است.

به برخی پاسخ ها رسیدم. می دانستم که این موضوع من را به دو راه می رساند. ریاض و واشنگتن و نفتی که این دو را به یکدیگر پیوند می دهد.

از نظر من این مسأله به سه موضوع مربوط می شود.

- آیا همه کسانی که در جزیره العرب به دنبال سرنگونی آل سعود هستند، دست در دست یکدیگر قرار می دهند تا قدرت کافی را برای این کار داشته باشند؟ این کار به نظر ساده می آید ولی باور کنید که مسائل این چنین نیست.

- آیا از آل سعود به این دلیل که قدرت حاکم است، حمایت می شود؟

- آیا واشنگتن توانایی آن را دارد که واقعیتها را در عربستان دریابد؟ یا اینکه دخالت چندانی در عربستان نداشته و می گوید که چیزی نمی بیند و دخالتی نمی کند؟



در سال ۱۸۵۹ استخراج نفت از طریق حفاری با موفقیت توسط سرهنگ مشهور "ادوین درک" در پنسیلوانیا انجام شد. وی پیشگام این نوع استخراج نفت از زمین بود. در این روش حفاری برای جلوگیری از ریزش چاه از لوله استفاده می شد که این امر اجازه می داد تا هرچه بیشتر در عمق زمین حفاری شود. یازده سال بعد "جان راکفلر" شرکت "استاندارد اویل" را در اوهایو تأسیس کرد. یک قرن بعد روسیه به عنوان یکی از اصلی ترین تولید کنندگان نفت به آمریکا پیوست. اندونزی، رومانی و مکزیک هم در آغاز جنگ جهانی اول و هنگامی که جنگ در اروپا آغاز شده بود، به صنعت نفت دست یافتند. در همان زمان هم در ونزوئلا و چند کشور دیگر در حوزه دریای کارائیب نفت کشف شد.

در حوزه خلیج فارس نیز ایران پرچم دار کشف و استخراج نفت بود. نخستین چاه در مه ۱۹۰۸ حفر شد و حوالی سال ۱۹۱۳ خط لوله ۱۳۵ میلیمتری این چاه به پالایشگاه آبادان متصل شد. چاه بزرگ نفتی کرکوک در شمال عراق هم در سال ۱۹۲۷ مورد بهره برداری قرار گرفت.

قبل از سال ۱۹۳۵ نفت از طریق خطوط لوله به سواحل دریای مدیترانه در لبنان و فلسطین رسید. بحرین، قطر و عربستان سعودی هم در سال ۱۹۳۲ وارد میدان شدند.

"تام پارچر" یکی از اعضای گروه مهندسان و زمین شناسانی بود که شرکت استاندارد اوایل آنها را برای فعال سازی صنعت نوپای نفت عربستان به این کشور اعزام کرد. "تیم" سوکال "نخستین گروهی بود که در عربستان چاه نفت حفر کرد. نفتی که برای مصارف تجاری قابل استفاده بود. جالب است بدانیم، عربستان که تام پارچر در سال ۱۹۳۷ آن را معرفی کرد، فقط برای ۵ سال یک کشور یکپارچه بود. در نیمه های سال ۱۹۲۰ عربستان سعودی درون شبه جزیره عربستان کاملاً در انزوا قرار داشت. در آن زمان عربستان به خاطر نفت و ثروت مشهور نبود، بلکه معروفیت این سرزمین به خاطر فقر، تعصب و تبعیض بود و فرهنگ صحرا نشینی بر همه چیز غلبه داشت.

تجار سواحل کشورهای عربی را از زمانهایی بسیار قدیم می شناختند. در قرن نوزدهم تعداد بسیار کمی از کاشفان اروپایی به سواحل این شبه جزیره می رفتند. طبق اسناد ثابت شده در نقشه های غربی، حتی تا سال ۱۸۶۵ هم ریاض به عنوان پایتخت آینده عربستان در نظر گرفته نشده بود.

سوریه، عراق، مصر و کشورهای مسلمان آفریقایی مانند الجزایر و مغرب همگی به صورت قابل توجهی در حال پیشرفت بودند. به ویژه طی دوران جنگ جهانی اول.

کویت در مرزهای شمال شرقی کشورهای عربی ده ها سال مستعمره بود. ولی عربستان طی چندین قرن تغییری نکرد. تا اینکه بن سعود در ۱۵ ژانویه ۱۹۰۲ ریاض را با ارتشی که نیروهای آن کمتر از ۲۰۰ نفر بود، تحت کنترل خود در آورد. بن سعود در آن زمان حدود ۲۰ ساله بود و قصد داشت خاندانش را که از قرن هجدهم رو به نابودی رفته بود، دوباره زنده کند. وی گفت که ۲۰ سال آینده عمر خود را به جنگ با همه طرفها و ضد بقایای امپراتوری عثمانی و حکام



رقیب عرب و به ویژه "هاشمی ها" در اردن سپری می کند. وی در سال ۱۹۲۴ کنترل مکه و مدینه را در دست گرفت.

در اوایل سال ۱۹۲۷ بن سعود حکومت خود را در عربستان سعودی که بیشتر شبه جزیره را در بر می گرفت، تثبیت کرد. و نام خانواده خود را بر این کشور نهاد: "پادشاهی عربستان سعودی". تا هنگامی که منافع نفتی بین المللی به عربستان نرسیده بود، ریاض هنوز از برق بی بهره بود، و حدود سی هزار نفر درون شهری زندگی می کردند که دیوارهای گلی آن را در بر گرفته، و پای هیچ بیگانه ای هم به آن نرسیده بود.

اما نوادگان بن سعود اکنون از ثروتمندترین افراد دنیا هستند و اکنون با کازینوهای "مونت کارلو"، خانه های فساد در لندن، اسراف، زندگی در کاخ های چندین میلیارد دلاری، داشتن اسب های اصیل، قایق های تفریحی، نفوذ در دولت های غربی، و پرواز به هر نقطه از دنیا با هواپیماهای شخصی شناخته می شوند.

در نیمه های سال ۱۹۳۰ و دوران کساد بزرگ، "عبدالله سلیمان" وزیر دارایی همچنان خزانه را در دست داشت و اسناد، مالیات به دست آمده از دامپروری، کشاورزی، باغ ها، را در صندوقی مستحکم نگهداری می کرد.

مشکلات داخلی موجب شد که عبدالله به سادگی با شروط شرکت "استاندارد اوایل" برای کشف نفت در عربستان موافقت کند. و به سوکال به صورت انحصاری این حق را داد که به مدت ۶۰ سال به کشف، استخراج، پالایش، انتقال و صادرات نفت پردازد. آن هم در منطقه ای که وسعت آن بیش از ۴۰ هزار مایل مربع و یا دو برابر مساحت فرانسه است.

این شرکت نفتی هم در مقابل وعده داد که فوراً وامی را به مبلغ ۳۰ هزار لیره طلای استرلینگ (معادل حدود یک میلیون و پانصد و شصت هزار دلار آمریکا در سال ۲۰۰۲) پردازد و سالانه ۵ هزار پوند به پادشاهان سعودی داده شود. علاوه بر آن این شرکت آمریکایی متعهد شد که مبلغ ۵۰ هزار لیره طلای استرلینگ (۲ میلیون و ششصد هزار دلار) پرداخت کند. در صورت

کشف نفت به مقادیر تجاری نیز مقادیری پرداخت خواهد شد. "عبدالله سلیمان" به نیابت از پادشاه این توافقنامه را در ۲۹ مه ۱۹۳۳ امضا کرد و پس از ۴ ماه از این تاریخ ۲ تن از زمین شناسان شرکت سوکال به عربستان رفتند.

### \* نفت عربستان سوخت اصلی جنگ

جنگ جهانی به عربستان سعودی فرصت داد تا خود را در جهان مطرح کند. انگلیس و آلمان هر کدام برای جلب توجه عربستان تلاش می کردند. آلمانی ها سعی می کردند که از این شبه جزیره به عنوان دروازه پشتی برای حمله به روسیه استفاده کند. ولی پادشاه انگلیسی ها را ترجیح می داد البته نه به خاطر علاقه اش به آنها، زیرا در آن زمان انگلیس و مستعمره های این کشور همچنان منبع اصلی تغذیه پادشاهی آل سعود بودند.

نفت عربستان به دلیل یکی از منابع تأمین سوخت در جنگ، از اهمیت بسیاری برخوردار بود. حمله ژاپن و اشغال برمه و اندونزی موجب بسته شدن دو منبع مهم نفت شد. به وژه آنکه پس از استخراج بیش از ۵ میلیون بشکه نفت طی ۶ سال اول (جنگ جهانی دوم) توان تولیدی شرکت آرامکو به هفت و هشت دهم میلیون بشکه رسید. به عبارت دیگر در سال ۱۹۴۴ حدود ۲۱ و ۳ دهم میلیون بشکه نفت تولید شد؛ یعنی سه برابر ظرفیت تولید یک سال. در آن زمان نفت عربستان برای هم پیمانان این کشور بسیار حیاتی بود.

با وجود جایگاهی که عربستان در دنیا به دلیل کشف چاه های به دست آورد، این کشور پس از ۱۴ فوریه ۱۹۴۵ نقش بارزی پیدا کرد. در این تاریخ ملک سعود اول با "فرانکلین دیلانور روزولت" دیدار کرد. روزولت طی سالها در حال تمجید از عربستان بود البته نه به خاطر نفت، بلکه به خاطر نقش این کشور در جنگ. روزولت همچنین به ارزش راهبردی ذخایر نفتی عربستان پس از سالهای جنگ به این کشور چشم داشت و می دانست که اگر سعودی ها را بهترین دوست آمریکا در کشورهای اسلامی کند، می تواند بر سلطه انگلیس در خاورمیانه غالب شود.

در ۸ فوریه ۱۹۴۳ استاندارد اوایل در نامه ای به "هارولند ایکس" وزیر خارجه آمریکا درخواست کرد که دولت روزولت را برای مقابله با نفوذ انگلیس از طریق کشاندن عربستان زیر سایه آمریکا، تشویق کند.

پس از ۱۰ روز، معاون وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد که عربستان دارای منافع حیاتی برای آمریکا است و دستور داد که کمکهای غیر مستقیم به عربستان که به ۱۰۰ میلیون دلار می رسید، ادامه یابد.

از سال ۱۹۴۰ انگلیس حدود ۴۰ میلیون دلار به عربستان سعودی تزریق کرد تا نفوذ خود را در این کشور حفظ کند. در مقابل آمریکا نیز کمکهایی را به میزان ۱۳ میلیون دلار به شرکت نفت عربی آمریکایی داد تا هم با نفوذ انگلیس مقابله کند و هم شوروی را از دور و از منطقه خلیج فارس زیر نظر بگیرد.

#### \* نخستین گام در روابط عربستان و آمریکا

"جیمز فورستال" وزیر نیروی دریایی در نامه ای با مَهر "بسیار سری" در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۴، تأکید کرد که قدرت آمریکا در کنفرانسهای بین المللی به مواد حیاتی مانند نفت بستگی دارد و مشکلاتی مانند خطوط هوایی، حمل و نقل، پایگاه های دریایی، توافقنامه امنیتی بین المللی، همگی به ذخایر نفتی بستگی دارد. بنابراین فعالیت در زمینه افزایش ذخایر نفتی در این زمان بسیار مطلوب است.

برای عربستان آمریکا نسبت به انگلیس یک ویژگی برتر داشت. بن سعود همه زندگی خود را به جنگ برای کسب قدرت در کشورش گذراند. و این کار را نکرد که آن را در مقابل کشوری مانند انگلیس که دارای تاریخچه ای استعماری است و همیشه به دنبال دخالت در منطقه بود، از دست بدهد. به همین دلیل با توجه به دور بودن آمریکا از نظر جغرافیایی به نظر آمریکا گزینه ای امن تر برای عربستان بود.

روزولت و بن سعود در مذاکرات خود دیدگاه های مشترکی را در خصوص بسیاری از مسائل و همکاری ها به وجود آوردند.

این دو مسئول با تبادل هدیه از یکدیگر خداحافظی کردند: ملک سعود به روزولت یک چاقوی جواهر نشان داد و به همسر و دخترش نیز که او را همراهی کرده بودند لباس هدیه داد. در مقابل روزولت یک فروند هواپیمای "داگلاس" داد که قرار شد بعدا به او تحویل داده شود. وی همچنین صندلی متحرکی را که مشابه صندلی خودش بود به بن سعود داد. چرا که وی از زخمی که در پایش رنج می برد و به ندرت صندلی خود را ترک می کرد. تا اینکه در سال ۱۹۵۳ به دلیل چاقی و کم تحرکی درگذشت.

\* محمد بن عبدالوهاب از کجا آمد؟

محمد بن عبدالوهاب از شهری صحرايي به نام "العینة" در شمال غربی ریاض اخراج شد. وی در سال ۱۷۰۳ یا یک سال پس از آن در این شهر به دنیا آمد. وی در دوازده سالگی با دختری که پدرش برای او انتخاب کرده بود ازدواج کرد. وی به مناطق کرد نشین، بغداد، بصره در عراق سفر کرد.

عبدالوهاب کارهایی را که مسلمانان انجام می دادند شرک می دانست: زیارت قبر پیامبر و اولیاء خدا و قربانی کردن و ....

پس از آن عبدالوهاب را از بصره اخراج کردند.

تعصب وهابی در برهه اخیر بیش از حد لازم شدت گرفت است.

### \* سر بردن ۵ هزار شیعه در کربلا

حدود ۲۰۰ سال قبل وهابی ها و هواداران محمد بن سعود به دنبال جنگ طلبی در شبه جزیره عربستان بودند. در سال ۱۸۰۱ گروهی از وهابی ها به کربلا و یکی از مقدس ترین اماکن شیعیان یورش بردند و طی ۸ ساعت ۵ هزار شیعه را سر بردند و صحن امام حسین (ع) را ویران کردند.

افراد قبایل وهابی به بن سعود کمک کردند که دو شهر مقدس مکه و مدینه را تحت کنترل خود در آورد و با مخالفان به جنگ پرداختند و آنان را از این دو شهر بیرون راندند. بن سعود و هواداران جنگ طلبش تقریبا فضایی جدید را به وجود آوردند که تقریبا تقلیدی از پروتستانها بود. در همان زمان نفت کشف شد و مورد بهره برداری قرار گرفت.

### \* وهابیت، غرب و نمونه اسرائیلی

تشکیل اوپک در سال ۱۹۶۰ این فرصت را به آل سعود داد که شرکتهای آمریکایی را تحت فشار قرار دهد. سیاستمداران آمریکایی نیز به مدت یک ربع قرن به ایجاد توازن در نفت مازاد جهانی کمک کردند. به صورتیکه آنها مقادیر بسیار زیادی از نفت خریداری شده از خارج را ذخیره کردند. پیش از نیمه سال ۱۹۵۰ تولید کنندگان نفت و شرکتهای ذغال سنگ آمریکایی از واردات خارجی اشباع شده بودند.

"دوایت آیزنهاور" در سال ۱۹۵۹ سهمیه هایی الزامی را بر واردات نفت از خارج تعیین کرد. پس از ۱۴ سال، هنگامی که ریچارد نیکسون این سهمیه ها را حذف کرد، آمریکا باید از این مازاد استفاده کرده و به واردکننده نفت تبدیل می شد. مدت زیادی طول نکشید که اعراب آمریکا را به دلیل اهمال مجازات کردند.

در ۶ اکتبر ۱۹۷۳ سوریه و مصر به اسرائیل (رژیم صهیونیستی) حمله کردند. دو هفته بعد در ۱۹ اکتبر سازمان اوپک در واکنش به حمایت آمریکا و غرب از اسرائیل، صادرات نفت به آمریکا را کاملاً ممنوع کرد.

در روز دوم "ملک فیصل" پادشاه عربستان، طبق اظهارات مسئولان آمریکایی قانع شد که در محاصره غرب شرکت نخواهد کرد و زیر بار فشار ائتلاف عربی تولید کنندگان نفت نرود. ناگهان شیر دلار نفتی ابعاد جدیدی یافت .. آیا می توان این شیر را برای کسب پول بیشتر گشود یا اینکه آن را بست تا مقادیر بیشتری ذخیره سازی شود.

طی هفت دهه، ریاض مجموعه ای متشکل از ۳۰ هزار خانوار تأسیس کرد. پایتختی متشکل از ۴ میلیون نفر که مسلمانان و غیر مسلمانان از کشورهای مختلف برای کار در چاه های نفت وارد آن شدند. همزمان، عربستان سعودی ثروتهای نفتی خود را به خارج از این کشور سرازیر کرد: دانشگاه های آمریکایی (صدها سعودی از زمان پایان جنگ جهانی دوم در مدارس آمریکایی تحصیل کردند)، و بسیاری (از سعودی ها) برای خرید کالاهای فاخر در بازارهای لندن، پاری و رم گشت زدند.

در یک شبانه روز، جامعه قرون وسطایی به جامعه ای نوین تبدیل شد.

بن سعود همواره نمی توانست به صورت کامل پروتستانهای متعصب را تحت کنترل خود در آورد. به ویژه سران اخوان که وارد قدرت نشدند؛ البته برخی دیگر که به ریاض آمدند به زندان افتادند.

در ۵ ژوئیه ۱۹۶۷ اسرائیل (رژیم صهیونیستی) به مصر، سوریه و اردن حمله کرد و در عملیاتی سریع این سه کشور را شکست داد و بخشهایی از سه کشور را اشغال کرد. بسیاری از عربها از این شکست ذلت بار رنج بردند.

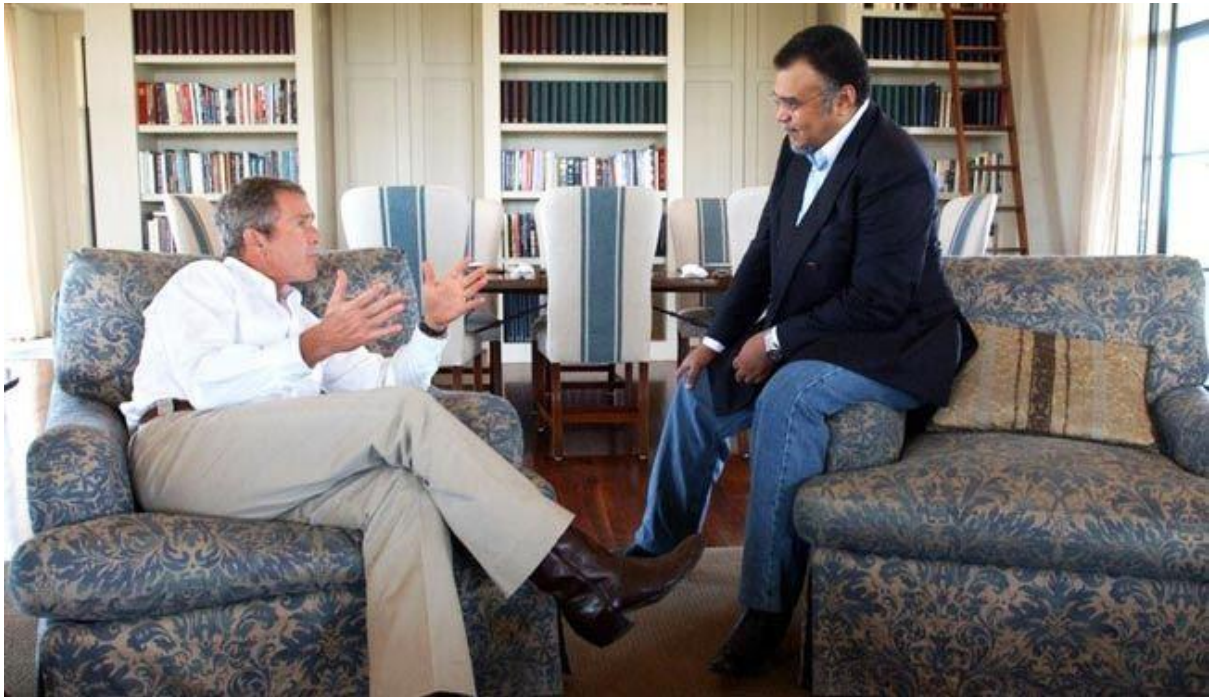
ولی برای برخی مسلمانان این شکست بسیار بدتر بود، زیرا آنان قدس و قبه الصخره، سومین مکان مقدس در اسلام را از دست دادند.

در آغاز اعراب به خیابانها ریخته و به اقدامات آمریکا اعتراض کردند؛ ولی آنها بعدا متوجه شدند که از سوی دولتهایشان فریب خورده اند. و با وجود همه سلاح هایی که طی سالها خریداری شده بود، هیچ کار قابل توجی انجام نشد. چرا؟ زیرا بسیاری از پولهایی که باید صرف نهادهای دفاعی می شد، در کسبه شاهزادگان فاسد و سیاستمداران و افسران ارتش سرازیر شد.

از سال ۱۹۷۰ به بعد، خاندان حاکم در عربستان و جمعیت های خیریه این کشور، دلارهای نفتی خود را در ساخت مدارس دینی در داخل و خارج از عربستان به کار گرفتند، تا نسل جدید را با خشونت آمیز ترین و افراطی ترین تفسیر از اسلام تربیت کنند.

در این بین وهابی ها به عنوان اسلامگرایان افراطی پا به عرصه گذاشتند. مدارس دینی بهترین مکان برای آماده کردن جنگجویان بود. در سال ۱۹۸۰ این مدارس به مکانی حاصلخیز برای افراط گرایان تبدیل شد و از آنجا دعوت برای جنگ مقدس ضد شوروی متجاوز در افغانستان سر داده شد. عناصر مسلح با سلاح های آمریکا و حمایت مالی و لجستیکی این کشور مجهز شدند و "افغان عرب" هدایت جنگ سرخ به سوی مسکو را برعهده گرفتند و مسیر تاریخ را تغییر دادند.

## مسئولان آمریکایی از عربستان حقوق می گیرند!



### \* همکاری نفتی، تسلیحاتی و تروریستی

هنگامی که شرکت "کارلایل" در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ خودش را برای ورود به کنفرانس سالانه سرمایه گذاران در هتل "ریتز کارلتون" در واشنگتن آماده می کرد، فقط در فاصله دو مایل و نیمی جنوب هتل، پرواز شماره ۷۷ از خطوط هوایی آمریکا به ساختمان پنتاگون برخورد کرد. اگر پرواز شماره ۹۳ شرکت "یونایتد ایرلاینز" به هدف احتمالی خود یعنی کاخ سفید برخورد می کرد، اعضای این مجموعه شوکه می شدند، البته آنها معمولاً چنین مسائلی را درک نمی کنند.

در این جلسه این افراد حضور داشتند: مسئولان ارشد شرکت "جیمز بیکر"، "فرانک کارلوچی" وزیر مشاور دولت جرج بوش پدر، ویر دفاع دوران رونالد ریگان و مشاور امنیت ملی دوره قبل از او، و برادر بن لادن به عنوان نماینده مجموعه بن لادن که صاحب یکی از بزرگترین شرکتهای ساخت و ساز دنیا است ولی شهرت او بیشتر به خاطر برادری با بن لادن است. این نشست یکی از بهترین نمونه های روابط واشنگتن با عربستان سعودی بود.



شرکت "کارلایل" روابطی قدیمی و سود آور با خانواده آل سعود داشت. در سال ۱۹۹۱ این شرکت زمینه خرید حدود ۶۰۰ میلیون دلار از سهام شرکت "سیتی کورپ" را برای "ولید بن طلال" فراهم کرد. ولید بن طلال برادر ملک فهد و ششمین فرد ثروتمند دنیا بر اساس مجله فوربس در سال ۲۰۰۱ است. دارایی های او به حدود ۲۰ میلیارد دلار می رسد که بیشتر آن از شرکت سرمایه گذار سعودی در ریاض است.

\* هدیه ۱۰ میلیون دلاری پس از ۱۱ سپتامبر

این شاهزاده در بیان تفکراتش فرد با استعدادی است، مدتی بعد از حملات ۱۱ سپتامبر به نیویورک رفت و ۱۰ میلیون دلار به صندوقی که "رودی جولیان" شهردار نیویورک برای کمک به خانواده های قربانیان تأسیس کرده بود، کمک کرد.

ولید بن طلال از این موضوع به عنوان فرصتی برای ارائه نصیحت و توصیه هایی مفید به آمریکا استفاده کرد و گفت: "آمریکا باید در سیاستهای خود در خاورمیانه تجدید نظر کند و موضعی متوازن تر در قبال مسأله فلسطین بگیرد". به نظر می آید که شرکت کارلایل فراموش کرد که بگوید اکثریت ساکنان شهر نیویورک حامی "اسرائیل" هستند، و آمریکایی ها دوست ندارند به آنها یاد آوری شود که با کمکهای مالی سعودی زندگی می کنند و سیاستهای خارجی آمریکا به فروش گذاشته می شود.

البته رودی جولیان برای یادآوری واقعیت سیاست آمریکا نیازی به شرکت کارلایل ندارد. وی فوراً به طلال گفت که چه کاری می توان با آن "چک" انجام داد. آمریکا برای همدردی با جولیان، ۲٫۸ میلیارد دلار را باز نمی گرداند.

\* رؤسا، وزرا، مشاوران آمریکایی از عربستان حقوق می‌گیرند

این موضوع در خصوص اداره کارلایل تأیید شده که این شرکت حتی یک فرصت را برای کسب درآمد از دست نمی‌دهد. این شرکت از فروش مستمر نفت و خرید سلاح از سوی عربستان استفاده کرد. با نگاهی به قراردادهای کارلایل در می‌یابیم که تفکرات این شرکت بسیار بلندپروازانه است و نمی‌توان آن را متوقف کرد. در سال ۱۹۹۰ کارلایل پیشنهادهایی را برای قرارداد از سوی شرکت بین‌المللی BDM با سهمی به میزان سالانه ۵۰ میلیون دلار دریافت کرد. این قراردادها برای ارائه آموزش و خدمات کاری و لجستیکی جهت نیروهای گارد ملی سعودی بود. (کارلایل سهم خود را در شرکت بی‌دی ام ال تی آر دبیلو اواخر سال ۱۹۹۷ فروخته بود). حتی پس از مدتی کوتاهی پس از حملات ۱۱/۹ شرکت کارلایل به عنوان مشاور خاندان آل سعود در برنامه توازن اقتصادی به همکاری خود (با عربستان) ادامه داد.

\* تضمین قراردادهای فروش نفت برای خرید سلاح

در ادبیات رسمی عربستان سعودی، "جبران خسارت اقتصادی" به هدف حمایت از برنامه سرمایه‌گذاری خارجی در عربستان سعودی به هدف تضمین درآمدهای نفتی است. اما به صورت غیر رسمی و البته به تعبیر دقیقتر، این برنامه به هدف تضمین همه قراردادهای فروش سلاح به عربستان می‌باشد.

کارلایل ثروت خود را از طریق خرید قراردادهای دفاعی کوچک و ارائه آن به شرکتهای بزرگی مانند بویینگ، لاکهید مارتین، و شرکت بین‌المللی "تی آر دبیلو" (فروشنده اصلی سلاح به عربستان) به دست آورده است. این شرکت تجارت سلاح را برای خود تضمین کرد و در بین بزرگترین شرکتهای پیمانکاری آمریکا به جایگاه یازدهم دست یافت.

بزرگترین مصرف‌کننده سلاح آمریکا، عربستان سعودی است. این کشور دومین بازار جنگنده، موشک، تانک، خودروی زرهی و دیگر تسلیحات و خدمات نظامی آمریکا است. عربستان

همچنین پس از ارتش آمریکا بزرگترین مصرف کننده خودروهای جنگی "برادلی" است. عربستان از نظر بسیاری از طرفها، به عنوان مهمترین حامی خط تولید تسلیحات آمریکایی به شمار می آید.

رابطه دولت و کار اداری در واشنگتن شبیه به بررسی موضوع زنا در خاندان آل سعود است. ولی بازیگران اصلی واشنگتن پس از ترک پستهای دولتی فورا و به صورت مستقیم به دفتر استخدام "کارلایل" می روند.

از جمله این افراد به این افراد می توان اشاره کرد: "جیمز بیکر"، "فرانک کارلوچی"، "کارلایل آرتور لویت" رئیس سابق هیأت اوراق مالی و کمیته نقدینگی، "ویلیام کنراد" رئیس سابق کمیته ارتباطات در دوره دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون، افسانه بیچلوس مدیر سرمایه گذاری بانک بین المللی و همسر مایکل بیچلوس تاریخ دان و از شخصیت‌های برنامه تلویزیونی "جیم لیرر"؛ و "ریچارد درمان" رئیس سابق دفتر کاخ سفید بودجه در دوران بوش و ریگان و همچنین معاون رئیس جمهور و وزیر خزانه داری. همه این ها نشان می دهد که کارلایل یک مجموعه بین المللی است.

در واشنگتن هیچ کس به خوبی "فرانک کارلوچی" دارای ارتباطات نیست. وی علاوه بر تصدی وزارت دفاع و امنیت ملی، پس از گذراندن دوره ای به عنوان سفیر آمریکا در پرتغال، مدیر سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ بود. وی همچنین به عنوان تیم کشتی دانشگاه پرینستون دونالد رامسفلد را همراهی کرد و دوستی این دو برای سالها بعد ادامه یافت (متن حذف شده).

"جورج هربرت واکر بوش" مشهورترین مشاور "کارلایل"، چهل و یکمین رئیس جمهور آمریکا است. وی به دلیل فرماندهی جنگ خلیج فارس مورد توجه ثروتمندان سعودی و کویتی است. جرج بوش و "جان میجر" به نیابت از کارلایل به عربستان و کویت بسیار سفر کردند، و درهایی را به روی برخی سرمایه گذاران ثروتمند این دو کشور در دنیا گشودند. بوش پدر هنگامی که پسرش وارد تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ شده بود به مجموعه صحرائی فاخر

در خارج از ریاض رفت تا روابط تجاری عربستان و آمریکا را با "شاهزاده عبدالله" ولیعهد بررسی کند. کارلایل اصرار داشت که بوش در آن سفر کیف سرمایه گذاری این شرکت را همراه خود نبرد، زیرا بوش بسیار مورد اطمینان است و از مشاوران ارشد این شرکت به شمار می آید. به دلیل اینکه قراردادهای کارلایل از بخش خصوصی تأمین می شد، فقط مدیران این شرکت می دانند که چقدر سرمایه دارد. ۱۳,۹ میلیارد دلار آمریکا از نوامبر ۲۰۰۲ از سرمایه گذاران سعودی تأمین شد. خانواده بن لادن ۲ میلیارد دلار در کارلایل سرمایه گذاری کرد که دومین شریک صندوق این شرکت به شمار می آید. کارلایل و بن لادن در اکتبر ۲۰۰۱ یعنی حدود ۵ هفته پس از حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون از یکدیگر جدا شدند. ولی حدود ۱۰ سعودی دیگر در این شرکت به عنوان سرمایه گذار باقی ماندند.

کارلایل مجبور نیست به صورت سالانه سهم شرکای خود را اعلام کند.

\* دهانت را درباره عربستان ببند و هرچه می خواهی باخود ببر

در اوت ۲۰۰۲ برای دیدار با یکی از دوستان به جنوب فرانسه رفتم. وی قایقی کوچک نزدیک شهر "کن" داشت. هنگامی پهلو گرفتن در بندر مردی را در یک قایق تفریحی دیدیم که نشانه بازرگانی جدید داشت. روی قایق نیز پرچم آمریکا برافراشته شده بود. دوستم گفت که این فرد برای کارلایل کار می کرد. گفت وگویی ما آغاز شد تا اینکه به عربستان سعودی رسیدیم. در اولین فرصت از "عزوزی" و حمایت‌های اداری و کاری که از سوی وی ارائه می شد پرسیدم؛ آن مرد در این زمینه اطلاعات داشت و از من درخصوص دلیل توجه به این موضوع سؤال کرد. هنگامی که به او گفتم در حال نوشتن کتابی درباره عربستان هستیم، ناگهان دچار دریازدگی شد. واشنگتن همواره به دنبال استفاده از پولهای عربستان است. "دیک چنی" وزیر دفاع و معاون رئیس جمهور به عنوان رئیس اجرایی شرکت هالیبرتون فعالیت کرد. شرکتی که همواره در حال استفاده از عربستان سعودی و پروژه‌های این کشور است. در اواخر سال ۲۰۰۱ با خروج دیک

چنی، این شرکت گرفتار رسوایی های مالی شده بود و قراردادی ۱۴۰ میلیون دلاری را برای ارتقای چاه نفتی جدید عربستان بسته بود.

"فیلیپ میریل" در دوران ریاست جمهوری جرج بوش پدر به عنوان معاون دبیرکل ناتو تعیین شد. وی دوست شخصی و نزدیک دیک چنی و همسرش لین بود.

در نوامبر ۲۰۰۰ کالین پاول مدت کوتاهی قبل از آنکه به عنوان وزیر خارجه تعیین شود، حدود ۱۰۰ هزار دلار دریافت کرد. البته یکی از گزارشها حاکی است که او ۲۰۰ هزار دلار دریافت کرد. وی این مبلغ را در مقابل اظهاراتی پراکنده در دانشگاه "تافتسر" در ایالت ماساچوست گرفت. این مبلغ از صندوق تافتسر که "عصام فارس" معاون هیأت وزرای لبنان آن را تأمین می کند، پرداخته شد. در واقع هر سنت از دارایی های فارس ناشی از تعاملات او با شاهزاده "بندر بن سلطان" وزیر دفاع سعودی و ترکی بن عبدالعزیز یکی از برادران ملک فهد است.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، شرکت ارتباطی "کوروس" ماهانه ۲۰۰ هزار دلار برای بهبود چهره عربستان دریافت می کرد. "تام لوولر" عضو جمهوریخواه سابق کنگره از کسانی بود که با این شرکت همکاری کرد. وی مدیر شرکت جمع آوری پول برای تبلیغات انتخاباتی جرج بوش پسر برای انتخابات فرمانداری ایالت تگزاس بود. لوولر همچنین مدیریت مالی امور انتخابات ریاست جمهور جرج بوش را برعهده داشت بنابراین مانند دیک چنی بسیار به کاخ سفید نزدیک بود. در اواخر سال ۲۰۰۲ سعودی ها به شرکت وکالتی "لوولر" سالانه ۷۲۰ هزار دلار پیشنهاد کردند تا نماینده قانونی منافع عربستان سعودی در آمریکا باشد. لوولر نیز به عنوان مؤسس و شریک این شرکت با این مبلغ موافقت کرد.

در این فضای اخلاقی (!)، همه این دوستی و محبت بین دولت واشنگتن و اتاقهای شرکتها و ریاض و دنیای دیگر، نشانه ای خطرناک به شمار می آید. البته دلایل اقتصادی برای بوش پسر و مشاورانش موجب شد که آنان چشمهایشان را به دستهای آلوده سعودی ها ببندند. البته از یک طرف، نمی توان کسی را به دلیل تلاش برای نزدیک شدن به سعودی ها مورد مؤاخذه قرار داد، زیرا نمی توان مسئولی آمریکایی را یافت که به صورتی با عربستان در ارتباط نباشد.

"هنری کیسنجر" نیز ریاست مجموعه "کیسنجر و شرکا" را برعهده دارد که از جمله مشتریان وی شرکت بویینگ، شرکت آتلانتیک ریچفیلد آرکو و بسیاری از شرکتهایی است که در عربستان سعودی در حال فعالیت هستند.

ارتباط ها با مشتری سعودی در واشنگتن بسیار پیچیده و گسترده است، به صورتیکه کیسنجر و سناتور جورج میشل که نام آنان برای ریاست کمیته ریاست جمهوری برای بررسی حملات تروریستی تعیین شدند، به صورت مستقیم از کار در این کمیته استعفا کردند تا مجبور نشوند که فهرست مشتری های خود را فاش کنند.

جرج بوش پسر برای اینکه کسی که ریاست این کمیته را برعهده می گیرد ارتباطی با مشتری های سعودی نداشته باشد، "توماس کی" حاکم ایالت نیوجرسی و رئیس دانشگاه "درو" را تعیین کرد. تنها ارتباط توماس کی با مسئولان واشنگتن این بود که وی از همان مدرسه خصوصی فارغ التحصیل شده بود که الگور و برادران کوچکتر جرج بوش پس یعنی "تیل و" مارون" در آنجا درس خوانده بودند.

توماس کی وقتی به عنوان رئیس این کمیته تعیین شد، مدیر شرکت نفتی بزرگ "آرمادا هس" بود که با شرکت نفت عربستان سعودی برای ارتقای چاه های نفتی در مرکز آسیا وارد همکاری شده بود.

حتی "لوئیس فریچ" مدیر سابق دفتر اف بی آی گفته بود که پس از بازنشستگی از کار در این دفتر در سال ۲۰۰۱، پیشنهادی را برای کار با عربستانی ها دریافت کرده بود. اگر این خبر درست باشد، وی صبح ۱۱ سپتامبر و هنگامی که از خواب بیدار شد باید خدا را شکر کرده باشد که به جای کار برای عربستانی ها، در شرکت کارتهای اعتباری "ام پی ان ای" مشغول به کار شد.

\* ارتباط همه شخصیت‌های مهم آمریکایی با شرکتهای سعودی

تقریباً همه شخصیت‌های مهم در واشنگتن که مسئولیتی را عهده دار بوده‌اند، حداقل با یکی از شرکتهای مرتبط به عربستان سعودی همکاری کرده‌اند. به صورت عملی هر قراردادی که با سعودی‌ها بسته شده است شفاف نبوده، و در توفان شن و نزدیک یکی از چاه‌هایی که پول از آنجا سرچشمه می‌گیرد، ناپدید شده است.

در شرکت "تی آر دبلیو" تا اواخر سال ۲۰۰۲ که توسط شرکت "نورث‌ورب گرومان" خریداری شد، "رابرت گیتس" مدیر سابق "سی آی ای" و معاون وزیر خارجه سابق و "مایکل آرامکست" سفیر سابق آمریکا در ژاپن و "کاندولیزا رایس" مشاور امنیت ملی آمریکا تشکیل شده بود و اعضای این شرکت سالها در اداره شرکت "شیورون" که در سال ۲۰۰۱ با "تکساکو" ادغام شد، همکاری داشتند.

"شیورون تکساکو" با شرکت ملی نفت سعودی "آرامکو" و "استار انترپرایز" و "موتیوا انترپرایز" همکاری داشت.

"کارلا هیلز" وزیر اسکان در دولت "جرالد فورد"، "بنت جانسون" سناتور سابق لویزیانا و نماینده تجاری سابق آمریکا در دولت بوش که مسئول امور انرژی در کنکره بود، "سام نون" سناتور سابق جورجیا که رئیس کمیسیون نیروهای مسلح بود و با شرکت "نیمر پترولیوم" در ارتقای چاه‌های نفت قزاقستان همکاری داشت، از اعضای شرکت "شیورون - تکساکو" هستند.

در سال ۱۹۹۹ دولت سعودی متوجه شد که خاندان "بن محفوظ" بانک تجاری ملی را در اختیار دارد. پس از آن حداقل ۳ میلیون دلار به جمعیت‌های خیریه کمک کرد که مقادیری از این اموال به "بن لادن" تحویل داده شد. مقداری از این پولها نیز به یکی از جمعیت‌های خیریه داده شد که یکی از اعضای آن "عبدالرحمن بن خالد بن محفوظ" بود که از ورود به آمریکا منع شده است. دلیل منع ورود وی به آمریکا دست داشتن در رسوایی بانک بین‌المللی در اوایل دهه نود است.

حمایت مالی جمعیت‌های خیریه سعودی از بن لادن موضوعی بعید و دور از احتمال نیست. بسیاری از صاحبان میخانه‌ها در آمریکا عقیده داشتند که بیشتر پولها به پناهگاه‌ها، زنان بیوه در سرزمینهایشان سرازیر می شود و البته برخی از این پولها نیز بدون شک برای خرید تفنگ و مواد منفجره برای ارتش جمهوریخواه ایرلند هزینه می شد.

دولت عربستان سعودی و واشنگتن درباره حسابهای بانکی سئوالی نمی کردند و سعودیها و شبه نظامیان مسلح وهابی را به حال خود رها کردند تا از راههای مختلف برای بن لادن پول بفرستند. درحالیکه این کار برای ساکنان واشنگتن امری آسان نبود، بدون شک جمع آوری و ارسال پول در ریاض و جده آسانتر بود.

#### \* درس سعودی ها به آمریکایی ها

عربستانی ها این درس را به آمریکایی ها دادند: دهانت را درباره عربستان ببند، تا به تو توجه کنیم. برای تو کار و پست در یک دانشگاه می یابیم، یا خودرویی لکسوس و خانه ای بزرگ در جورج تاون به تو می دهیم.

"والتر" سفیر سابق آمریکا در عربستان سعودی، رئیس مرکز بین المللی "مریدیان" در واشنگتن است که برای "افزایش تفاهم بین المللی" تأسیس شد. طبق آنچه که در سایت مرکز مریدیان آمده، این مرکز از سوی افراد کمک کننده سعودی حمایت می شود.

اعضای شورای اداری این مرکز نیز همسران اعضای کنگره هستند: اسپنس آبراهام، کین بنتس، جان برو، جان کورزین، ویلیام فرست و چارلز هانمل. رئیس شورای اداری آن هم "میشل ولدج آر" سناتور سابق جورجیا و سفیر آمریکا در ریاض در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون است.

بر اساس مطلب منتشر شده در واشنگتن پست، یکی از افراد نزدیک به شاهزاده بندر بن سلطان سفیر عربستان در امریکا گفته است که وی مشغول رسیدگی به آن دسته از مسئولان آمریکایی است که به زندگی عادی خود بازگشته اند. سعودی ها به دوستان خود هنگامی که دفاتر خود



را ترک می کنند اهمیت می دهند و به آنها رسیدگی می کنند. آنها هنگام ترک پست خود غافلگیر می شوند و متوجه می شوند که چند دوست خوب به دفترشان مراجعه می کنند!

هنگامی که به اندازه کافی ثروتمند باشی، می توانی فقط رفاه را خریداری کنی؛ طبق توافقی که در اوایل دهه هشتاد با دولت ریگان برای حمایت از کسری بودجه آمریکا بسته شد، عربستان سعودی یک تریلیارد دلار در بازار سهام آمریکا سپرده گذاری کرده است. بر اساس مقیاس ۱۰/۱ بحران اقتصادی، اگر سعودی ها همه سپرده های خود را از بانکهای آمریکا خارج کنند، این امر برای آمریکا فاجعه بار خواهد بود.



\* محافظان ریاست جمهوری آمریکا در خدمت بندر

در سال ۱۹۹۴ پس از آنکه ۲ سال را در "دوشنبه" پایتخت تاجیکستان - دورترین و فقیرترین منطقه دنیا سپری کردم؛ "سی آی ای" من را به واشنگتن بازگرداند. صراحتاً از بازگشت به خانه و پشت سر گذاشتن آن دوران، خوشحال بودم. اکنون به اندازه کافی آب برای حمام دارم و می توانم به اندازه کافی بخوابم بدون آنکه صدای شلیک تانکها را بشنوم. من قبل از آنکه به بخش دیگر دنیا بروم، نیازمند استراحت هستم. به همین دلیل به دنبال خانه‌ای اجاره‌ای در واشنگتن گشتم.

هنگامیکه با آژانس اطلاعات مرکزی (متن حذف شده) قرارداد بستم، باید زندگی در واشنگتن را می پذیرفتم. در نهایت یک واحد آپارتمانی را در جورج تاون یافتم. دیگر می توانستم در هفته چندین بار از آنجا خارج شوم و دیگر نیازی نبود بقیه ایام هفته را گوشت خوک و لوبیا بخورم. ولی همه این مسائل در سال ۱۹۹۴ تغییر کرد. مبلغ اجاره در جورج تاون به صورت غیرقابل تصویری افزایش یافت؛ و همه مکانهایی که به آنجا عادت کرده بودم دیگر ناپدید شده و

قهوه‌خانه‌های مدرن فرانسوی و سیگار فروشی‌ها جای آنها را گرفتند. از این به بعد اگر فردی با خانواده از قشر متوسط جامعه باشد، باید یک ساعت مسافرت کند و به دنبال جایی در ایالت ویرجینیا بگردد.

هنگامیکه داشتم از این تصمیم منصرف می‌شدم و می‌خواستم به دنبال جایی در خارج از "بلتوی" بگردم، خانه‌ای را در "پالیسیدز" یافتیم. این منطقه شهرکی نزدیک جورج تاون است. این خانه به صورت ماهانه کرایه داده می‌شد. دارای ۳ اتاق خواب دو سرویس بهداشتی و چمن بود. این خانه برای من و خانواده‌ام بیشتر از آن چیزی بود که می‌خواستیم. این خانه با خودرو تا مقر "لانگلی" در ایالت ویرجینیا ۵ دقیقه فاصله داشت. فاصله این خانه تا محل کار من به اندازه‌ای بود که بتوانم با دوچرخه به سر کار بروم.

یک شب در راه به منزل متوجه وجود کاروانی از خودروها خارج از جاده ۱۲۳ شدم. قبلا فکر می‌کردم که رئیس جمهور تنها کسی در واشنگتن است که می‌تواند به این صورت محافظ داشته باشد. ظرف چند ثانیه خودروهایی که در کنار دو طرف جاده صف کشیده بودند ناپدید شدند. در آن هنگام متوجه شدم که در حال عبور از کنار "بندر" سفیر عربستان سعودی در آمریکا عبور می‌کنم. با وجود شیشه دودی خودروی لیموزین، متوجه شدم که بندر به کشور بازگشته است. روز بعد در خصوص وضعیت بندر پرسیدم، به من گفته شد که او در کشور تنها سفیری است که به صورت رسمی از سوی وزارت خارجه محافظت می‌شود. درحالیکه کارمند دولت باید در حاشیه شهر زندگی کند. در آن زمان، متوجه شدم که باید اتفاقات مهمی در اطراف بندر، واشنگتن، آژانس اطلاعات مرکزی و روابط غرب و عربستان سعودی و آمریکا در جریان باشد. در یکی از روزها که سوار دوچرخه‌ام بودم، رئیس آژانس اطلاعات مرکزی، مسئول حمایت از امنیت ملی و سفیر عربستان سعودی از کنارم گذشتند. آنها رفته بودند که ملکی را در حاشیه رودخانه "پوتومک" که بهترین منطقه در واشنگتن به شمار می‌آید ببینند. این ملک ده‌ها بار بزرگتر از منزلی بود که در آن زندگی می‌کردم.

\* نحوه رفت و آمد بندر به کاخ سفید

بندر می‌توانست هر وقت که بخواهد برای گفت‌وگو وارد کاخ سفید شود. ولی من برای گرفتن وقت ملاقات با یک کارمند دون پایه در شورای امنیت ملی، باید چند هفته وقت بگذارم. البته اگر بتوانم برای چند دقیقه با او صحبت کنم، بسیار خوش شانس خواهم بود.

بندر برای ساکنان کاخ سفید در فهرست A قرار داشت، و اگر دلش می‌خواست می‌توانست هر نامه حساسی را به هر شخصیتی در دولت یا روزنامه‌ها بدهد.

روزنامه "واشنگتن پست" تأکید کرد، شب افتتاحیه مرکز "کندی" و در مراسم شام در خانه "کاترین گراهام"، بندر بازیگر واشنگتن بود و نه آژانس اطلاعات مرکزی.

\* بندر واشنگتن را اداره می‌کند!

خانه وسیع بندر و زندگی بدون محدودیت او، بلیتی بود که می‌توانست با آن در واشنگتن تردد کند. صرف نظر از حماقتی که به عنوان دموکراسی و دنیای آزاد شناخته می‌شود، واشنگتن یک شرکت است که بندر بر کرسی شورای اداری آن تکیه زده است. اگر بخواهی از دایره آن خارج شوی، نفرین خواهی شد پس بهتر است که طبق قواعد آن بازی کنی.

در هر مبحثی که آمریکا و عربستان سعودی در آن حضور دارند، باید فردی باشد که در هر اردوگاه پایگاهی داشته باشد تا بتواند به خوبی با دو طرف ارتباط برقرار کند، و به راحتی با دو فرهنگ تعامل داشته باشد. او باید به اندازه‌ای گنجایش داشته باشد که مردم به دنبال شراکت با او باشند. او باید به همه جزئیات و پیامدها آگاه باشد.

محور واشنگتن - ریاض شخصی به نام بندر بن سلطان عبدالعزیز است. شاهزاده بندر در فهرست خاندان حاکم (سعودی) از افراد درجه پایین است. با وجود اینکه پدرش وزیر دفاع

است مادرش فقط یک خدمتکار منزل بود، ولی واشنگتن همواره به پول اهمیت می‌دهد و نه اصل و نسب.

#### \* مسلمانی با اسانس اسکاتلندی و سیگار کوبایی

در یکی از روزهای سال ۱۹۸۳ بندر در سن ۳۴ سالگی به عنوان سفیر عربستان سعودی در آمریکا تعیین شد. وی در آن زمان دوستان زیادی داشت و فردی تأثیرگذار بین مردم بود. در دوران جوانی وی خلبانی ماجراجو و فردی جنگجو بود. بندر مسلمانی با اسانس اسکاتلندی و سیگار کوبایی است که همواره پست و سمتی داشته است. بندر خودش را به عنوان یک بازیگر ممتاز ثابت کرد.

#### \* هواپیماهای آواکس نخستین ضربه بندر

بندر در سال ۱۹۸۱ به عنوان وابسته نظامی عربستان سعودی در آمریکا انقلابی به پا کرد و توانست با وجود اعتراضهای عصبی‌گونه ایپک - قوی ترین لابی اسرائیلی در واشنگتن، موافقت کنگره را برای فروش هواپیماهای "آواکس" به عربستان جلب کند.

طبق آنچه که در سال ۲۰۰۲ در روزنامه واشنگتن پست گزارش شد، بندر در دورانی که سفیر بود توانست بدهی‌های عربستان را با سپرده گذاری محرمانه ۱۰ میلیون دلاری در بانک واتیکان پردازد.

این سپرده گذاری به درخواست آژانس اطلاعات مرکزی که در آن زمان "ویلیام کیسی" ریاست آن را برعهده داشت، صورت گرفت تا مسیحیان دموکرات از آن در جنگ با کمونیستهای ایتالیایی استفاده کنند.

در ژوئیه ۱۹۸۴ بندر نخستین ۳۰ میلیون دلار را از خاندان حاکم (سعودی) ارائه کرد تا "اولیور نورث" بتواند برای انقلابیون "کنترا" در نیکاراگوئه سلاح بخرد.

\* دعوت هیفاء بندر از دختر مطلقه بوش در زمانی مناسب

بندر به صورت شخصی نیز خوش درخشید. هنگامی که جرج دبیلو بوش اواخر نوامبر ۱۹۹۰ به عربستان رفت تا از نیروهایی که برای بازپس گرفتن کویت آماده می‌شدند بازدید کند؛ "شاهزاده هیفاء" همسر بندر، "دورتی" دختر تازه طلاق گرفته جرج بوش و فرزندانش را برای عید شکرگذاری به مزرعه بندر در ایالت ویرجینیا دعوت کرد. جرج بوش هنگامی که بندر را چند روز پس از عید شکرگذاری ملاقات کرد، درحالی‌که اشک در چشمانش جمع شده بود به بندر گفت: "شما انسانهای خیری هستید."

\* اعطای لقب بوش به بندر!

در جریان سفر تابستانی بندر به منزل بوش در "کینگپورت" در ایالت "مین"، خانواده به او لقب "بندر بوش" دادند. بندر بوش برای ماهیگیری به انگلیس دعوت شد. بندر یک میلیون دلار به ساخت کتابخانه ریاست جمهوری بوش در "کالج استیشن" در تگزاس کمک کرد. ملک فهد پادشاه عربستان نیز بنا به پیشنهاد بندر، یک میلیون دلار به باربارا بوش برای کمک به فعالیتهایش در مبارزه با بی سوادی کمک کرد. وی همچنین یک میلیون دلار به "نانسی ریگان" در فراخوان مبارزه با مواد مخدر کمک کرد.

بندر سعودی تنها کسی نبود که در دفاتر ریاست جمهوری و دیگر نهادها به دنبال منافع بود. در اکتبر ۱۹۸۳ "عدنان خاشقجی" تاجر سلاح ۵۰ هزار دلار به انبار ریاست جمهوری "جیمی کارتر" در آتلانتا داد. در اواخر سال ۲۰۰۲ شاهزاده "ولید" هم نیم میلیون دلار برای تأسیس صندوق

بورس تحصیلی "جرج هربرت واکر بوش" در آکادمی فیلیپس کمک کرد. یک سال قبل از آن "ردوی جولیانی" ۱۰ میلیون دلار هدیه ولید بن طلال را نپذیرفت.

#### \* روابط بندر و کلیتتون

در دوران ریاست جمهوری "بیل کلیتتون" بندر هفته‌هایی را در کاخ کوهستانی او در "اسپن" می‌گذراند. (۵۰ هزار متر مربع، ۳۲ اتاق، ۱۶ سرویس بهداشتی، ۵۵ میلیون دلار). در واقع این دو نفر در شیوه زندگی تفاوت داشتند. بندر به گذشته نظامی خود افتخار می‌کرد و هر بار در دیدار با کلیتتون این موضوع را پیش می‌کشید.

کلیتتون از طریق دوستی با "شاهزاده ترکی" رئیس سابق سازمان اطلاعات سعودی، از در پشتی با ریاض ارتباط داشت. تاریخ این دوستی به دوران دانشگاه جورج تاون بر می‌گردد. مشاورانی در کاخ سفید همه تلاش خود را به کار گرفتند تا کلیتتون را از بندر دور نگه دارند. بیل کلیتتون آخرین کاری که نیاز داشت این بود که وقت خود را با یک شاهزاده بسیار ثروتمند عربی سپری کند.

#### \* نقش بندر در انفجار برجهای خُبر

مجله نیوزویک تأکید کرد، بندر در قانع کردن لیبیایی‌ها برای تحویل ۲ تن از شهروندان خود که به دست داشتن در حوادث سال ۱۹۸۸ و منفجر کردن هواپیمای پان ام ۱۰۳ بر فراز لوکربی در اسکاتلند متهم بودند، نقش بارزی ایفا کرد. این مجله همچنین خاطرنشان کرد که بندر با منفجر کردن برجهای خبر با کمک دفتر "اف بی آی" در سال ۱۹۹۶ به نابود کردن مقاومت در عربستان سعودی کمک کرد. زیرا تحقیقات در خصوص این ماجرا پس از مرگ ۱۹ نظامی در آنجا برای بیش از ۵ سال متوقف ماند.

بندر از نفوذ خود برای قانع کردن پادشاه جهت هدیه دادن ۲۳ میلیون دلار به مرکز دانشگاه "ارکانزاس" استفاده کرد. چرا که فرماندار آرکانزاس (بیل کلینتون) به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده بود. کلینتون در سال ۱۹۹۱ در دیدار با سفیر سعودی فشارهای بسیاری را برای دستیابی به این پول به کار برد. در نوامبر ۱۹۹۲ نیز به همین منظور تلفنی با ملک فهد گفت و گو کرد. آن پولها از ۲ راه تحویل داده شدند: ۳ میلیون دلار در آغاز و باقی آن پس از ده هفته. زمان بندی خیلی مهم بود.

بندر بن سلطان، طبق روال فعالیتهایش در پایان هر دولت، همه اعضای کابینه کلینتون را به شام در رستورانی که خودش انتخاب کرد دعوت می کند.

\* "بندر بوش" مهمان دائمی کلینتون در کاخ سفید

در دوره دوم ریاست جمهوری بوش، بندر کاخ سفید را به صورت شگفت انگیزی پس گرفت، دقیقا مانند زمانی که انگلیسی ها در سال ۱۸۱۴ آن را آتش زدند. وی خودش را به یکی از مهمانان دائمی رئیس جمهور تبدیل کرد. خدمت طولانی مدت او در واشنگتن او را به قدیمترین دیپلمات تبدیل کرد، البته همه دوست داشتند با او صحبت کنند. در دسامبر ۱۹۹۷ جیمی و روزالین کارتر و بوش پدر به کاخ بندر در حاشیه رودخانه "پوتوماک" رفته و در مراسم بیست و پنجمین سالگرد ازدواج او و هیفاء شرکت کردند. دو سال بعد هنگامی که نلسون ماندلا به واشنگتن سفر کرد، بندر به افتخار او در کاخ "مکلین" میهمانی برگزار کرد که تا صبح طول کشید.

در آوریل ۲۰۰۱ "یاسر عرفات" از "شاهزاده عبدالله" ولیعهد سعودی خواست از اسرائیل شکایت کند چرا که سربازان آن به کاروان خودروهای مسئولان فلسطینی تیراندازی کردند. عبدالله نیز این درخواست را به بندر که با دیک چنی و کالین پاول در ارتباط بود منتقل کرد.



پاول در اواخر سال ۱۹۷۰ از طریق "دیوید جونز" رئیس هیأت ستاد مشترک و دوست بندر در بازی تنیس، با بندر بن سلطان آشنا شد. پاول در آن زمان گفت وگویی یک ساعته با عرفات و شاهزاده عبدالله داشت.

#### \* سعودی‌ها و تروریسم

در نیمه‌های سال ۲۰۰۲ این موضوع به روزنامه نگاران درز کرد که سیاست دفاعی شبه رسمی مجلس که "ریچارد پرل" ریاست آن را برعهده دارد، بر این امر استوار است که وقتی موضوع به "تروریسم" می‌رسد عربستان سعودی دوست ما نیست. دقیقتر اینکه، در این گزارش تأکید شده که "عربستان سعودی ذاتا ویرانگر دنیای عربی و منتقل کننده بحرانهای عربی است". "سعودی‌ها در همه سطوح تروریستی فعالیت دارند، و آنان طراح، حامی مالی و تشویق کننده این تفکر هستند".

پاول یک بار دیگر به مدت چند ساعت تلفنی صحبت کرد تا به بندر و مدیریت او تأکید کند که اینگونه مسائل موضع رسمی دولت بوش نیست. برای تقویت این موضوع، جرج بوش بندر را به مزرعه خانوادگی خود در "کروفورد" تگزاس دعوت کرد. اینگونه دعوتها معمولاً از رؤسای کشورها صورت می‌گرفت.

به نظر می‌آید که سیاست دفاع امنیتی، مشغولیت اصلی "هنری کیسنجر" است، فردی که عربستان سعودی او را به وجود آورد و اخیراً برای مدتی ریاست کمیته نوار آبی را برعهده گرفت. این کمیته مسئول تحقیق درباره اشتباهات اطلاعاتی بود که موجب بروز حادثه ۱۱/۹ شد. وی قبل از برعهده گرفتن این مسئولیت باید استعفا می‌کرد زیرا در فهرست تحقیقاتش چند سعودی نیز قرار داشتند.

\* رسوایی کمک همسر بندر به القاعده

هنگامیکه گفته شد هیفاء همسر بندر - به صورت غیر عمد - به دو تن از ربایندگان (هوایمهای حادثه یازده سپتامبر) کمک کرد که در "سان دیگو" اقامت کند؛ پاول در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۲ به آژانس اطلاعات مرکزی رفت تا از این دو شاهزاده دفاع کند.

پاول در مصاحبه‌ای با "میشل کیلمن" گفت: "من سالها است که شاهزاده بندر و هیفاء را می‌شناسم و معتقدم که آنها هیچ‌کاری را انجام نمی‌دهند که در حمایت هر فرد یا سازمان تروریستی باشد. ولی بگذارید ببینیم که حقیقت چیست".

آیا خطوط مقدم بندر شکست؟ آیا دولت بوش سعی داشت پیامهایی کدگذاری شده ارسال کند؟ شاید این طور باشد، ولی پاول هم سعی می‌کرد که بر مسائلی که در جریان بود سرپوش بگذارد.

\* مهمانی بندر برای زنان شخصیت‌های مهم آمریکایی

در اوایل مارس ۲۰۰۱ شاهزاده هیفاء ۸۰ تن از بارزترین زنان واشنگتن را برای شام دعوت کرد. همسران شخصیت‌هایی مانند دونالد رامسفلد، کارمندان اندروکارد، "پل اونیل" وزیر خزانه داری و "کلارنس توماس" و "آنتونی کندی" قضات دادگاه عالی، از جمله این دعوت شدگان بودند. مهمان افتخاری نیز "الما پاول" همسر کالین پاول بود.

این موضوع در واشنگتن عادی بود، ولی این امر برای من بزرگترین مسأله غافلگیر کننده به شمار می‌آمد. کمکهای هیفاء همسر بندر و پولهایی که به دست تروریستها رسید، کمک‌هایی خیریه بود. شاهزاده هیفاء و همسرش به این منظور کمکهای مالی بسیاری را هدیه دادند. (!)

ولی یک فرد چگونه می‌تواند اطمینان یابد که این پولها به دست افراطی‌ها نمی‌رسد؟ بیاید جدی به این موضوع نگاه کنیم، آخرین باری که از عربستان سعودی خواستیم همه مسائل را مورد بررسی قرار دهد چه زمانی بود؟

با وجود هر طرز تفکری که درباره جمعیت‌های خیریه سعودی داشتیم، آنها بدون توجه به ما سالها به فعالیت خود ادامه دادند. در حملاتی مانند ۱۱/۹، هیچ کس ندید که (تروریستها) می‌آیند زیرا کسی نمی‌خواست که آنها را ببیند.

#### \* حمایت جمعیت‌های خیریه سعودی از القاعده

در مارس ۲۰۰۲ یعنی یک سال و نیم بعد از کمکهای شاهزاده هیفاء، نیروهای وزارت خزانه داری - دفتر ایالت ویرجینیا- به ۴ جمعیت خیریه سعودی حمله کردند: مؤسسه SAAR، الصفاء، پژوهشکده بین المللی تفکرات اسلامی IIIT و سازمان بین المللی نجات اسلامی (هیأت بین المللی نجات اسلامی).

در این عملیات همچنین، به دفتر محلی "اتحادیه دنیای اسلامی" که از سوی عربستان سعودی حمایت مالی می‌شود، حمله شد. این مجموعه برای بن لادن پول و سلاح فرستاد. بندر در یک دوره دراز مدت و به دلایل انسانی به این ۵ مؤسسه خیریه کمک کرد، درحالیکه مسئولان وزارت خزانه داری و دیگر کارشناسان می‌توانستند در خصوص خطر این جمعیتها هشدار دهند.

"ماتئو لیویت" از اعضای بارز پژوهشکده سیاستهای خاور نزدیک در واشنگتن در ۱ اوت ۲۰۰۲ در اظهاراتش در برابر کنگره گفت: "طارق حمدی" از کارمندان جمعیت IIIT شخصا به اسامه بن لادن باتری‌های تلفن ماهواره‌ای داد.

"محمد جمال خلیفه" داماد اسامه بن لادن دفتر هیأت بین المللی نجات اسلامی در فیلیپین را اداره کرد و از آنجا برای القاعده پول فرستاد. با فعالیتهای ممتاز پلیس هند، "ابوناصر" از کارمندان هیأت بین المللی نجات اسلامی در منفجر کردن کنسولگری آمریکا در کلکته ناکام ماند.

شاهزاده بندر در مصاحبه با PBS درباره مشکلاتی که عربستان سعودی با ارسال پول به همه مناطق دنیا دارد، اظهار داشت: می‌توانیم ارسال پول به اروپا و آمریکا را پیگیری کنیم، ولی این ارتباط در آمریکا قطع می‌شود.

همسر بندر به دو تن از عاملان حملات ۱۱ سپتامبر تا حدود ۱۳۰ هزار دلار کمک کرد.

یک سعودی ناشناس نیز ۵۵۰ هزار دلار به مسجدی در "سان دیگو" که به مثابه پایگاهی برای ربایندگان (هوایماها در حملات ۱۱ سپتامبر) به شمار می‌آمد کمک کرد، به صورتیکه در گزارش دفتر اف بی آی آمده است که هزینه حملات ۱۱/۹ از ۵۰۰ هزار دلار فراتر رفت.

به عبارت دیگر بندر - یا یک سعودی دیگر - پول خود را از دست می‌دهد تا ۱۹ افراطی دست به کشتار بزنند و بیش از ۳ هزار نفر را به قتل برسانند.

ما هیچگاه نخواهیم فهمید که پول به کجا ارسال می‌شد، مگر آنکه سعودی‌ها تصمیم بگیرند به ما در تحقیقات کمک کنند.

در اکتبر ۲۰۰۲ هیأتی از آمریکا به ریاست "آلن لارسون" قائم مقام وزیر مشاور دولت در امور اقتصادی به ریاض رفت. این سفر ظاهراً برای تحت فشار گذاشتن سعودی‌ها جهت افزایش نظارت بر جمعیت‌های خیریه و شبکه‌های مالی شهروندان این کشور بود.

اما همانطور که "جف گرت" و "جو دیت میلر" در روزنامه نیویورک تایمز گفتند داستان به اینجا ختم نمی‌شود: "چند مسئول اجرایی در توضیح بحران مستمری که واشنگتن و آمریکا و نفت عربستان با آن مواجه هستند، اظهار داشتند که لارسون بند دیگری را در برنامه کاری خود دارد. وی می‌خواهد تضمین کند که عربستان سعودی میلیونها بشکه نفت دیگر را به بازار جهانی تزریق می‌کند، زیرا در نتیجه حمله به عراق به فرماندهی آمریکا، بحران اقتصادی ایجاد شد. "پرس، نگو، و اطلاع نداشته باش" و قبل از هر چیز دیگر از شر چیزی نگو و از ادامه تزریق نفت حفاظت کن. سعودی‌ها نیز همیشه حق دارند!

ریاض پولهای بسیاری را از نفت در دست دارد و واشنگتن نیز آب دهانش به راه افتاده است. نهادهای دولتی آمریکا تمایلی به توجه به واقعیتها ندارند.

ولی تمرکز بر پول و یا حتی پول و نفت این ماجرا را به وجود می آورد. ازدواج واشنگتن و آل سعود بسیار محکم است. این امر مانند بادی است که از طریق جغرافیای سیاسی، جنگ جهانی دوم، کوته بینی و مبارزه با کمونیسم، راه خود را یافته است.

"فرانکلین روزولت"، "محمد بن سعود" و "محمد بن عبدالوهاب" و مبلغ "ابن تمیمه" نقشی بارز را بازی کردند. و در آخر همه بذرهای خباثت را ابن تمیمه کاشت: "اخوان المسلمین".



\* تلاش برای شناخت اخوان المسلمین

هنگامی که در دفترم در جنوب هند بودم، هرچه بیشتر مطالعه می‌کردم تمایلم برای شناخت اخوان المسلمین بیشتر می‌شد. در آن هنگام تقریباً چیزی درباره اسلام نمی‌دانستم. اخوان المسلمین در یکی از شهرهای هند مدرسه داشت و آن مدرسه یکی از مراکز آموزش و درمان به شمار می‌آمد. اعضای اخوان مراکز تجاری و مغازه های هندوها را به آتش می‌کشیدند، اما تحرکات آنان به ندرت یک یا دو روز ادامه می‌یافت. ولی مسلمانان هند دست به ترور سیاستمداران نمی‌زدند و خودروهای بمبگذاری شده را منفجر نمی‌کردند.

گروه اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ توسط یک مصری به نام "حسن البنا" تأسیس شد تا با پالایش اسلام، مصر را از نفوذ بیگانگان رهایی بخشد. در سال ۱۹۴۷ این گروه به خشونت گرایید و به شرکت‌های یهودیان در قاهره حمله کرد. پس از یک سال، دولت این گروه را ممنوع اعلام کرد. البنا پس از شنیدن این خبر گفت: "اگر سخنان دفن شوند، دستها باقی می‌مانند."

در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸، اعضای اخوان المسلمین این پیشگویی حسن البنا را از طریق ترور نخست وزیر مصر عملی کردند. دولت مصر نیز در واکنش سر مار را قطع کرد که در نتیجه آن حسن البنا در سال ۱۹۴۹ به قتل رسید. اما این موضوع موجب تعصب بیشتر اخوان المسلمین شد. پس از ترور ناکام جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۵۴، ناصر همه درها را به روی اخوان المسلمین بست. در نتیجه فرماندهی این گروه به صورت زیرزمینی یا در تبعید ادامه یافت.

\* مهاجرت اخوان المسلمین به سوریه و رفتن به آغوش عربستان

بیشتر اعضای اخوان المسلمین به عربستان سعودی رفتند، البته نه همه آنها. برخی نیز به سوریه گریختند و اعضای بازگشته از مصر شاخه‌ای را در سوریه در سال ۱۹۳۰ تأسیس کردند.

اما در اواخر دهه هشتاد سرانجام دولت سوریه توانست اخوان المسلمین را ریشه کن کند و بار دیگر آنان مجبور شدند به عربستان سعودی بروند، برخی نیز به آلمان غربی رفتند (جایی که با تأسیس گروهک‌هایی برای حملات ۱۱ سپتامبر زمینه سازی کردند). برخی نیز در دمشق و دیگر مناطق سوریه باقی ماندند و فعالیتهای خود را به صورت زیرزمینی ادامه دادند.

این مطالب همه اطلاعات در دسترس بود که آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا توانست از طریق پیامها جمع آوری کند. سیا چیزی درباره اخوان المسلمین نمی دانست.

\* بی اطلاعی CIA از اخوان !

فکر میکنم که آژانس اطلاعات مرکزی، منبع، جاسوس یا سازمانی (درون اخوان المسلمین) نداشت؛ و چگونگی فعالیت اخوان در سوریه و منابع مالی اعضای آن را نمی دانست، و به صراحت بگویم که سی آی ای سردرگم بود.

\* انتشار ویروس اخوان در هند

در هند می‌توانم بگویم که اخوان المسلمین مانند ویروس منتشر می‌شود. پس از آن شاخه‌هایی از اخوان در آفریقا، جنوب صحرای بزرگ، جنوب آسیا و دیگر مناطق دنیا ایجاد شد ولی به نظر می‌آید که مشکل واقعی در سوریه است. این گروه می‌توانست با اسرائیل وارد فرایند مسالمت‌آمیز شود و یا این فرایند را زیر پا بگذارد.

به صورت رسمی واشنگتن می‌خواست که حافظ اسد برود. اسد در هر منازعه بین‌المللی از سوی اتحاد شوروی حمایت تسلیحاتی می‌شد. ولی رفتن حافظ اسد به معنای استیلای اخوان بر سوریه بود.

آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا چگونه می‌توانست اطلاع یابد که آیا اخوان فرصتی برای تحت کنترل در آوردن سوریه دارد؟ نبود جاسوسی در گروه اخوان، موضوع غیر قابل‌تصوری بود.

شبی در "امان" در لابی هتل "ایترکان‌تیننتال" امیدوار بودم که به هدفم (شناخت اخوان) برسم. زیرا دوستانم در آنجا شکست خوردند. اطمینان داشتم که "علی" به من همه چیز را در باره اخوان می‌گوید و من را از واقعیتهایی پیچیده مطلع می‌کند. "علی" علوی بود، ولی فکر می‌کنم که مدت‌ها بود که از کارش فرصتی برای شناخت دشمن ایجاد کرده بود. دوست داشتم از طریق یک سوری از واقعیتهای مطلع می‌شدم، ولی به نظر می‌آمد که این امر بسیار دشوار بود؛ نمی‌دانستم که کجا یکی از آنها را بیابم.

صبح روز بعد، قبل از رفتن به دمشق به دیدار "تام توینان" رئیس سی‌آی‌ای که در امان بود، رفتم. تام را هنگامیکه در دهلی بودم شناختم. او در آنجا نماینده (سی‌آی‌ای) بود. وی فردی خونگرم و متخصص است. گمان می‌کردم که او در حال دور شدن (از سی‌آی‌ای) است، و فکر نمی‌کردم که روزی رئیس آژانس اطلاعات مرکزی شود. در پایان دوره تام، شوهر دخترش در انفجار هواپیمای پان ام ۱۰۳ بر فراز لوکربی اسکاتلند کشته شد.



من و تام برای مدتی طولانی در خصوص راه‌های رسیدن به سوریه گفتگو کردیم. برای رسیدن به فرودگاه دمشق که کاملاً تحت نظارت اطلاعات سوریه بود، به امان رفته بودم. اما اگر با خودروی کرایه‌ای از عمان به دمشق می‌رفتم، می‌توانستم قبل از متوجه شدن سوری‌ها از این کشور خارج شوم. پس این برنامه، اینگونه انجام شد.

### \* دلیل بی توجهی CIA به اخوان

پس از پایان گفتگوها، از تام درباره اخوان المسلمین سوریه پرسیدم، ولی این سؤال من را نشنیده گرفت. پس از او پرسیدم: "آیا اردنی‌ها به دلیل تنفر از سوری‌ها، به اخوان پول و پناهگاه می‌دهند، اردنی‌ها درباره آنها چه می‌گویند؟". "ما اردنی‌ها را برای اطلاع از جزئیات تحت فشار قرار نمی‌دهیم، آنان هیچگاه دست به چنین کارهایی نمی‌زنند، اخوان المسلمین برای ما هدفی به شمار نمی‌آیند".

تویتال گفت: "آژانس اطلاعاتی درباره اخوان المسلمین ندارد". آژانس اطلاعات مرکزی بر اساس دستور فرماندهی در خارج، از کشورها یا گروه‌های تروریستی جاسوسی می‌کند. نمی‌توانم این موضوع را تأیید کنم ولی یقین دارم که شوروی اردن را در الویتهای خود قرار داده است.

از نظر عملیاتی، افسر زیر نظر تویتان، روزها و شب‌هایش را به تعقیب دیپلماتهای شوروی سپری می‌کرد، به این امید که یکی از آنها را برای جاسوسی به نفع آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا به کار گیرد. اخوان المسلمین هدف احتمالی نیست و امان پول و زمان خود را برای آنان هدر نمی‌دهد.

تویتان همچنین در آژانس اطلاعات مرکزی با مشکل فرهنگی روبرو بود. بیشتر افسران میانسال از پروتستان‌های قفقازی بودند. بنابراین اگر دانش و تجربه‌ای هم داشتند، نظامی بود. تعداد اندکی از آنان زبان عربی را بلد بودند، و کسانی هم که به عربی سخن می‌گفتند، زبان آنان بسیار

بد بود. از آنجا که بیشتر این برادران در صحبت کردن به زبان انگلیسی ضعیف بودند، آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا نمی‌توانست بر موانع زبان و فرهنگ چیره شود.

اردن نمونه‌ای از دیگر کشورهای خاورمیانه بود. اخوان المسلمین از صفحه رادار آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا خارج بود. برخی از کارشناسان، موضوع اخوان را در اوقات فراغت خود دنبال می‌کردند و این موضوع وارد اداره عملیات نمی‌شد، بنابراین تصورات آنان به منابع مطبوعاتی و دانشگاهی خلاصه می‌شد.

از زمان اقدام جمال عبد الناصر در سرکوب اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۴، دیگر این امکان وجود نداشت که یکی از اعضای این گروه را یافت و با او مصاحبه کرد و این امر تقریباً غیر ممکن بود. آنان خودشان را زیر زمین دفن کردند.

عربستان سعودی پس از سال ۱۹۵۴ به حامی اخوان المسلمین تبدیل شد. این گروه مانند کتابی بود که به روی همگان بسته شد. به ندرت دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران می‌توانستند برای ورود به عربستان سعودی ویزا بگیرند. اسلامگرایی افراطی مانند حفره‌ای تاریک و عمیق بود. هنگامی که اسامه بن لادن در اواخر سال ۱۹۹۰ پیدا شد، تصور بیشتر آمریکایی‌ها این بود که او از قبر بیرون آمده است.

#### \* حمایت عربستان از تروریسم اخوان با موافقت آمریکا

اگر بخواهم منصف باشم، این امر (بی توجهی به اخوان) اشتباه آژانس اطلاعات مرکزی نبود. تا حوادث ۱۱ سپتامبر هیچ رئیس جمهوری به موضوع جاسوسی از اخوان توجهی نداشت. طی دوران جنگ سرد رؤسای جمهور نگران شوروی و تأسیسات هسته‌ای آن بودند. در واقع آژانس اطلاعات مرکزی همواره در حال جاسوسی درباره مسیر سلاح هسته‌ای و یا احتمال ساخت آن بود.

## \* راز کوچک و کثیف کاخ سفید

همه جنگهای کثیفی که آژانس اطلاعات مرکزی در آنها غرق شده بود، با کمونیسم ارتباط داشت. دست کم این توضیح رسمی همان چیزی است که واشنگتن آن را باور می‌کند. ولی جواب واقعی بسیار پیچیده‌تر است. بله شوروی عاملی برای سرگرم شدن بود، و رسیدن به اخوان المسلمین بسیار سخت. ولی در نهایت این همان راز کوچک و کثیف در واشنگتن بود: "کاخ سفید اخوان المسلمین را به عنوان هم پیمان خاموش می‌شناخت. و اعضای این گروه را سلاحی سری ضد کمونیسم می‌دانست."

## \* حمایت عربستان از اخوان، چه زمانی آغاز شد

این فعالیت سری در سال ۱۹۵۰ با "دالاس - الین" در آژانس اطلاعات مرکزی و "جان فاستر" در وزارت خارجه آغاز شد، و آنان در آن زمان با حمایت مالی عربستان سعودی از اخوان مصر ضد جمال عبدالناصر موافقت کردند. کمونیست بودن جمال عبدالناصر و سرکشی او به اندازه‌ای بود که موجب نگرانی واشنگتن شد. عبدالناصر شرکتهای تجاری بزرگ مصر و از جمله آنها کانال سوئز را ملی کرد. و از شوروی سلاح خرید و تهدید کرد که اسرائیل را به دریا می‌اندازد. آژانس اطلاعات مرکزی در خصوص این مسأله هیچ نتیجه‌گیری نداشت و هیچ یادداشت و اختطاری در کنگره مطرح نشد. وزارت خزانه داری نیز هیچ بودجه‌ای را برای این منظور در نظر نگرفت. به عبارت دیگر هیچ موردی ثبت نشد.

کاخ سفید فقط این وظیفه را برعهده داشت که به کشورهایمانند عربستان و اردن که به اخوان المسلمین پناه داده بودند، در خصوص حمایت از این گروه چراغ سبز بدهد. این امر در جنگ داخلی یمن در سال ۱۹۶۲ اتفاق افتاد. در آن هنگام جمال عبدالناصر از دولت یمن که ضد آمریکا بود حمایت کرد و نیروهایش را برای کمک به این کشور فرستاد. واشنگتن نیز در مقابل موافقت خود را به ریاض برای حمایت از اخوان المسلمین در یمن ضد مصری‌ها اعلام کرد.

طبق آنچه که تام تویتان گفت: "دشمن دشمنم همیشه دوست من است. این نخستین اصل در خاورمیانه به شمار می آید."

آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا از اخوان المسلمین جاسوسی کرد، زیرا در نهایت این گروه ممکن بود روزی ضد ما شود. تام تویتان یا هر افسر دیگر آژانس اطلاعات مرکزی در خاورمیانه این موضوع را به نحوی به واشنگتن اطلاع داد. مأموریت آینده در طبقه پایینی "لانگلی" این بود. آژانس اطلاعات مرکزی از بخش حمایت مالی خارجی از اخوان المسلمین خواست هرگونه اطلاعات و متنی درباره این موضوع را نابود کند (متن حذف شده). در سال ۱۹۸۰ "زیبگنیو برژینسکی" مشاور امنیت ملی از رئیس جمهور "کارتر" خواست قراردادی را با عربستان سعودی امضا کند. آمریکا دلار را با دلار مبادله کند و پول عربستان سعودی به مقاومت افغان در دوران اشغالگری شوروی سرآزیر شود. (در سال ۱۹۸۱ عربستان سعودی ۵,۵ میلیارد دلار پرداخت) و بخش بیشتر این پولها به دست عناصر افراطی اخوان المسلمین و از جمله آنها "عبد سیاف" رسید.

سیاف رئیس اتحادیه اسلامی، فرد خطرناکی بود که به پول و سلاح اهمیت زیادی می داد. او دانشجوی قدیمی ترین و بهترین دانشگاه الازهر بود. وی از سوی اخوان المسلمین مأمور شد. سیاف گفت که از سوی وهابی ها در عربستان سعودی آموزش ندید. ولی در واشنگتن هیچکس نه پرچم قرمز خود را بلند کرد و نه زرد، تا مبادا ریاض خشمگین شود.

اگر سعودی ها و پاکستانی ها بخشی از گروه "اخوان المسلمین افغان" بودند، دولت واشنگتن می گفت این بهایی است که باید آن را پردازی؛ بنابراین این احتمال وجود داشت که آنها به "کارهای کثیف" دست بزنند. حتی اگر اخوان المسلمین در کمال خون سردی مرتکب قتل می شد، همین که گروه اخوان در مقابل ماشین جنگی شوروی ایستاده (برای حمایت از اخوان) کافی است. واشنگتن همیشه به دلیل ورود به جنگهای بی ارش به خودش می بالد. بنابراین اگر به هیمنه شوروی ضربه ای موفقیت آمیز وارد شود؛ اخوان المسلمین قراردادی خوب به شمار می آید.

"جان اشکرافت" در آن زمان دادستان کل بود ولی همه ما (متن حذف شده) خودمان را در یکی از فهرستهای القاعده یافتیم. ما به ملتی کمک می کردیم که به یکی از بدترین دشمنان ما تبدیل شد. به نظرم آمد که این کلمات را در جهنم و یا یکی از سلولهای زندان در خلیج گوانتانامو می نویسم.

\* اعضای اخوان با سلاح وارد سوریه می شوند!

زمانی که با خودروی کرایه‌ای به سوی دمشق می رفتم، دریافتم که اعضای اخوان المسلمین در همه جا حضور دارند. آنان چگونه می توانند در کشوری پلیسی و امنیتی مانند سوریه زندگی کنند؟ چگونه می توانند با سلاح خود از اردن به سوریه بروند. چرا اردنی‌ها یا مصری‌ها درباره این مسأله به ما چیزی نمی گفتند؟ اگر وجود اخوان المسلمین در خاورمیانه واقعیت داشت، تا زمانی که این گروه تصمیم بگیرد به صورت علنی فعال شود، آن را نخواهیم یافت.

هنگامی که ژنرال "علی" را دیدم که با یک خودروی نظامی جیپ روسی به من رسید؛ فهمیدم که عبور از اردن به سوریه با خودروی کرایه‌ای آن هم به مدت یک روز، وقت تلف کردن بود. او به همراه محافظان مسلح و سربازانی کاملاً مسلح به محل ملاقات آمد.

در روز دوم سفرم از ژنرال درباره اخوان المسلمین پرسیدم. علی پاسخ داد: "من نمی دانم .. آنها دیوانه هستند و تنها چیزی که می دانند قتل است."

پرسیدم: آیا آنان می توانند به خواسته‌های خود برسند؟ پاسخ او همان بازدید سریع از مواضع تروریستها در دمشق و پایگاه نیروی هوایی بود که پس از ویرانی کامل، بازسازی شده بود. اخوان المسلمین این پایگاه را به وسیله خودروی بمبگذاری شده منفجر کرده بود. دو طرف خیابان منتهی به مقر حافظ اسد رئیس جمهور سوریه به وسیله بلوکهای بتونی بزرگ ایمن شده بود. مقابل سفارت شوروی نیز چنین وضعیتی داشت. خودرهای زرهی نیز در خیابانها در حال گشت زنی بودند. پلیس نیز شهروندان و خودروها را به صورت تصادفی بازرسی می کرد.

روز دوم دمشق را ترک کردم درحالیکه "علی" هیچ چیزی درباره اخوان المسلمین به من نگفت. او همچنین درباره دین خود و معجزه‌ای که موجب شد اسد برای مدتی طولانی در قدرت باقی بماند، سخنی به زبان نیاورد.

مطمئنم که دولت (آمریکا) اعزام من به دمشق را مأموریتی شکست خورده می‌داند، ولی سفر من به خاورمیانه به خاطر (شناخت) اخوان المسلمین بود. این گروه هنوز برای من معمای است که باید حل شود. یک مسأله هنوز واضح نیست، حتی اگر اسد موفق شود اخوان المسلمین را شکست دهد، آنان دوباره با آرامش به غارهای خود باز نمی‌گردند.

#### \* ماجرای ترور ناکام حافظ اسد به دست اخوان

اخوان المسلمین سعی کرد در ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۰ اسد را ترور کند؛ نمی‌دانم چقدر توانستند به او نزدیک شوند. یک روز پس از سوء قصد به جان اسد، مردم دمشق با صدای بالگردها و تحرکات گسترده پادگانهای غرب این شهر از خواب بیدار شدند. بالگردها در آن روز یگانی از نیروهای گارد ویژه را به سوی شرق و زندان مرکزی "تدمر" منتقل کردند. سران و عناصر اخوان المسلمین در این زندان نگهداری می‌شدند. پس از گشودن در این زندان، اعضای اخوان برای اعدام به زندانهای دیگر منتقل شدند. با وجود اعدام صدها تن از اخوان، آنان عقب نشینی نکردند.

در ۶ اکتبر ۱۹۸۱ جهان شاهد حادثه خونباری بود. در آن هنگام جهاد اسلامی در مصر - نام دیگر اخوان المسلمین - انور سادات را ترور کرد. هیچگاه صحنه‌هایی را که بارها از تلویزیون تکرار شد فراموش نمی‌کنم. این حمله در روز روشن و مقابل دوربین رسانه‌ها، هنگام برگزاری مراسم رژه صورت گرفت، درحالیکه همه نگهبانان سادات غافل بودند؛ شاید هم همگی می‌دانستند که کشته می‌شوند. در سال ۱۹۸۳ گروه اخوان المسلمین بار دیگر با نام جهاد اسلامی دست به ترور وزیر کشور و نخست وزیر زد. در سال ۱۹۹۵ تلاش کردند حسنی مبارک را در

جریان سفر به اتیوپی ترور کنند. دو سال بعد هم عناصر اخوان به کاخ "الاقصر" حمله کردند که در نتیجه آن ۵۸ گردشگر و ۴ مصری کشته شدند.

در واقع آنها (اخوان المسلمین) همان کسانی بودند که تحت عنوان "القاعده" به حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک دست زدند؛ و این عملیات با کمک "اسامه بن لادن" و همان تیمی صورت گرفت که در یمن، افغانستان و دیگر کشورها دست به عملیات کثیفی زدند. اکنون عملیات کثیف آنان در کشور ما (آمریکا) صورت گرفت درحالیکه در عربستان اقامت دارند.

خارطوم - سودان ژانویه ۱۹۸۵

پس از ترور سادات، تصمیم داشتم با یکی از افراد وابسته به اخوان المسلمین گفتگو کنم. زیرا در غیر این صورت چگونه می توانستم اخوان المسلمین را بشناسم؟ اگر ندانیم که چه چیزی موجب ناشناخته شدن آنها شده، چگونه می توانیم هر وقت که بخواهیم آنها را نابود کنیم؟ نمی توانستم در فرصتی نزدیک از این مسائل مطلع شوم، ولی امیدوارم که فرصتی برای اطلاع از آنها به دست بیاورم.

در یکی از روزهایی که در "جرج تاون" (واشنگتن) بودم به دیدار نویسنده کتاب "شیرهای بلند قامت" رفتم. او در آن زمان در حال خواندن کتابی به زبان عربی بود. "خالد" اهل سودان و از دانشجویان ارشد حقوق بود. مدتی طولانی به گفتگو نشستیم تا اینکه توافق کردیم به من عربی بیاموزد. من باید می گرفتم و او هم به پول نیاز داشت. خالد همسر و فرزندانش را از سودان آورده بود و اداره زندگی برایش سخت بود.

ولی خالد آموخته های قبلی من از زبان عربی را هم بدتر کرد. مشکل اینجا بود که روش تدریس او قدیمی و کلاسیک بود. خالد مدرک کارشناسی شریعت اسلامی داشت.

با وجود اینکه در آموزش زبان عربی موفق نبودیم ولی بایکدیگر دوست شدیم. به خالد کمک کردم که پایان نامه خود را اصلاح کند، به او رانندگی آموختم و حتی وقتی که برای مأموریت به تونس اعزام شدم، خودروی قدیمی خودم را به او دادم. این نخستین خودرویی بود که خریده

بودم. حداقل هفته‌ای یک بار برای شام به دیدار خالد و خانواده‌اش در منزلشان در منطقه "آدامز مورگان" می‌رفتم.

پس از بازگشت از تونس، دیگر خالد را نیافتم و اثری از او ندیدم. هیچ خبری از او نداشتم تا زمانی که در ژانویه ۱۹۸۵ برای مأموریت به خارطوم اعزام شدم و عکس او را در یکی از روزنامه‌های محلی دیدم. وی قاضی یکی از دادگاه‌های اسلامی جدید در سودان شده بود. روزنامه را زمین گذاشته و فوراً سراغ او رفتم. گشتن به دنبال یک دوست قدیمی در خارطوم بسیار دشوار است.

هنگامی که از پلیس دینی مقابل در دادگاه در خصوص قاضی خالد پرسیدم و گفتم که دوست او هستم، آنها در را به روی من بستند. حضور یک غربی در خارطوم آنهم در سالن‌های دادگاه بسیار به ندرت اتفاق می‌افتاد. به اتاق انتظار رفتم، درحالی‌که برق آن قطع بود. وقتی قصد خروج از آنجا را داشتم صدایی از سالن دادگاه شنیدم و به نظر رسید که صدای خالد باشد. اما از این مسأله اطمینان نداشتم زیرا هیچ وقت نشنیده بودم که با صدای بلند صحبت کند، زیرا او همیشه آرام و مؤدبانه سخن می‌گفت.

ناگهان صدای فریاد متوقف، و یک ثانیه بعد جمعیت متفرق شد. خالد نیز درحالی‌که یکی از نیروهای پلیس او را همراهی می‌کرد از دادگاه خارج شد درحالی‌که لباس کتیفی به تن داشت. خالد از دیدن من شوکه شد و فوراً به سوی من دوید و من را در آغوش گرفت - اجازه دهید در اینجا متوقف شوم - . پس از آن غذا خوردیم و به من گفتم: "آقای باب، می‌توانی بمانی؛ دوباره آموزش زبان عربی را آغاز می‌کنیم."

دفعه بعد او را تا سالن دادگاه همراهی کردم و روی یکی از صندلی‌های دادگاه نشستم. او فریاد زدن را از سر گرفت، اینگونه به نظر می‌آمد که اتفاقی افتاده است. حاضران ایستادند و درحالی‌که به چهره من می‌نگریستند به صحبت‌های خالد گوش دادند.



در آنجا مردی داخل جعبه‌ای چوبی ایستاده بود که شبیه به "جعبه‌های هاکی" به نظر می‌رسید. اینگونه به نظرم آمد که او وکیلی ندارد و هیأت منصفه‌ای در دادگاه نیست. هنگامیکه خالد صحبت‌های خود را شروع کرد فهمیدم که او صبح همان روز به دلیل سرقت ظرفی از بازار دستگیر شده بود. خالد ناگهان صدای خود را پایین آورد و گفت: "بسم الله الرحمن الرحیم. تو را به دلیل سرقت گناهکار می‌دانم و تو را به ۲۰ ضربه شلاق محکوم می‌کنم. با اشاره خالد دو پلیس بازوی آن مرد را گرفته و از صحن دادگاه بیرون بردند.

با خارج شدن پلیس و فرد محکوم، دادگاه شلوغ شد؛ حدود نیمی از حاضران فریاد می‌زدند که محاکمه عادلانه بود و نیمی دیگر نیز فریاد زده و گریه می‌کردند. طبیعتاً آنها بستگان و دوستان آن فرد بودند. هنگام خروج از دادگاه دیدیم که آن محکوم را به درختی بسته بودند تا حکم دادگاه را اجرا کنند.

در راه منزل خالد چیزی نگفتیم. خالد فرد بی‌ثباتی شده و از همه چیزهایی که از حقوق در آمریکا فرا گرفته بود بسیار دور شده بود.

خالد به من گفت: "باب، همانطور که می‌دانی، در سودان چاره‌ای وجود ندارد. ما در کشوری بسیار فقیر و نا آرام زندگی می‌کنیم؛ بنابراین اگر کنترل اوضاع را از دست بدهیم کار ما تمام می‌شود و مانند حیوانات زندگی خواهیم کرد .. ما نظام حقوقی شما را نداریم؛ پس خواهش می‌کنم مانند یک آمریکایی به این موضوع نگاه نکن."

از او پرسیدم: از کجا می‌توانی بفهمی که مردم چه می‌خواهند؟

وی گفت: "امیدوارم که متوجه باشی سودانی‌ها مردمی عقب‌مانده هستند؛ درک آنها از قرآن کریم ابتدایی است. می‌دانی که انسانهای جاهل هنگامی که بیمار هستند چه می‌کنند؟ صفحه‌ای از قرآن کریم را که فکر می‌کنند با (درمان) بیماری آنها در ارتباط است پاره می‌کنند و آن را در آب می‌جوشانند تا جوهر آن حل شود؛ سپس آن آب را می‌نوشند. آنها اعتقاد دارند که این کار آنها را درمان می‌کند. باید با این مردم با خشونت برخورد کرد." .. "اجازه بده که بگویم چطور

فهمیدم که آن مرد ظرف را دزدیده است. پلیس قضائی که با در ارتباط است، این موضوع را دید."

خالد در آن دادگاه در یک لحظه، قاضی، دادستان، وکیل، هیأت منصفه، و مجری حکم بود. با وجود آنکه خالد به من چیزی نگفته بود، این شک در من به وجود آمد که خالد از اخوان المسلمین است. او در سودان توسط "حسن الترابی" اخوانی آموزش دید. در آن هنگام الترابی رئیس دانشکده حقوق دانشگاه خارطوم بود.

دیگر هیچگاه برای دیدار خالد به دادگاه نرفتم، ولی تا حد امکان به ملاقات با او ادامه دادم. معمولا به منزلش در جنوب خارطوم می‌رفتم. منزلش نشان می‌داد که یک قاضی در سودان تا چه اندازه در فقر زندگی می‌کند. ما روی فرش ساخت کره می‌نشستیم و تقریبا هیچ اثاثیه دیگری در منزلش وجود نداشت. پنجره‌ها شیشه نداشت و همسرش غذا را بیرون از منزل می‌پخت و از بشکه‌های پلاستیکی آب می‌ریخت، و به نظر می‌آمد که این موضوع کسی را ناراحت نمی‌کرد. خالد را تحت فشار قراردادام که درباره اخوان المسلمین با من صحبت کند. رژیم ژنرال "تمیری" در اوایل سال ۱۹۸۵ رو به افول گذاشت. اینگونه به نظرم می‌آمد که خالد به عنوان یک حقوقدان ارشد قدرت را در دست بگیرد. و اخوان المسلمین به شدت از سوی ارتش حمایت شود.

یک شب از خالد پرسیدم که اگر از اخوان باشد، باید طبق معمول هوادارانی داشته باشد. او هم لبخندی زد و به من گفت "من صوفی هستم باب، و واقعا درباره آنها چیزی نمی‌دانم."

خالد خواست به من بگوید که تصوف عقایدی دارد که کاملا با اخوان در تضاد است. البته خالد این موضوع را انکار نکرد.

در یکی از شبهای مارس به پاسخ خودم رسیدم. فردی اواخر شب به صورت عجیبی در منزلم را به صدا در آورد. وقتی در را باز کردم همسر خالد را دیدم که کل صورتش را با شال پوشانده بود. به من گفت: "خالد را دستگیر کردند؛ کمک کن او را از زندان بیرون بیاورم، گریه کودکانم متوقف نمی‌شود .. پلیس او را با خود به مکان نامعلومی برد."

او نمی‌دانست که خالد را کجا برده‌اند. او را تا منزلش همراهی کرده و همه تلاش خود را کردم تا او را آرام کنم. ولی این همه کاری بود که می‌توانستم انجام دهم. صبح روز بعد این خبر در همه روزنامه‌ها منتشر شد که نمیری در حال دستگیری سران اخوان المسلمین است. بدون شک خالد نیز یکی از آنها بود.

هنگامی که ژنرال نمیری در سال ۱۹۸۵ قدرت را ترک کرد، دولت دستور آزادی الترابی و اعضای اخوان المسلمین و از جمله آنها خالد را صادر کرد. الترابی برای تقسیم قدرت با دولت نظامی اسلامگرا بازگشت تا رؤیای خودش را برای ایجاد دولتی اسلامی در سودان محقق کند. اما خالد استاد دانشگاهی شد که از سوی عربستان سعودی حمایت مالی می‌شود.

از آن زمان دیگر او را ندیدم، زیرا هنگام آزادی او به واشنگتن برگشته بودم.

در اواخر سال ۱۹۸۵ در کمیته مبارزه با تروریسم آژانس اطلاعات مرکزی به کار گرفته شدم. مأموریت خود را در مقر اسناد در جستجوی اخوان المسلمین آغاز کردم؛ که البته این کار آسانی نبود.

با وجود اینکه هدف کمیته مبارزه با تروریسم جمع آوری پرونده‌ها و کارشناسان سی آی ای زیر یک سقف بود، CTC کارشناسان خودش را در همه زمینه‌ها داشت؛ از ارتش سرخ ژاپن گرفته تا "بادر ماینهوف" (گروه راست‌گرای افراطی که در سال ۱۹۶۸ تشکیل شد و به اسم دو تن از اولین سران خود "اندریاس بادر" «۱۹۷۷-۱۹۴۳» و "اولریکه ماینهوف" «۱۹۷۶-۱۹۳۴» نامگذاری شد.) از نخستین سالها برخی اعضای ارتش سرخ با سرقت بانکها هزینه‌های مالی خود را تأمین کرده و دست به انفجار و حملات تروریستی می‌زدند. این عملیات بیشتر علیه شرکتهای آلمان غربی و تأسیسات نظامی آمریکایی در آلمان غربی صورت می‌گرفت. ربودن و ترور شخصیت‌های سیاسی و سرمایه‌داران بارز از جمله عملیات این گروه بود.

\* ماجرای ورود پلیس فرانسه به مکه

در سال ۱۹۷۹ بنیادگرایان اهل تسنن در موسم حج مسجد الحرام را در مکه تحت کنترل خود درآوردند. این امر جایگاه خاندان حاکم در عربستان را متزلزل کرد. به دلیل نافرمانی ارتش سعودی، پلیس فرانسه برای پس گرفتن مسجد وارد عمل شد. بنیادگرایان سفارت آمریکا را در اسلام آباد به آتش کشیدند. در آن هنگام سنی‌های افراطی بیشتر از ارتش سرخ ژاپن آمریکا را تهدید می کردند، ولی آژانس اطلاعات مرکزی حتی یک منبع در اخوان المسلمین نداشت و پرونده‌ها پر از داستانهای روزنامه‌های قدیمی بود و تعداد اندکی اسناد سری و گزارش سفارتخانه‌ها وجود داشت.

محاكمه اعضای جنبش جهاد اسلامی در مصر به اتهام ترور سادات موضوع با اهمیتی بود. اطلاع از نحوه تحرکات اعضای جهاد اسلامی ضد یگانهای ویژه ارتش مصر موضوع مفیدی بود.

"عمر عبدالرحمن" از علمای الازهر مصر مسئول ترور سادات بود. وی پدر معنوی گروه جماعت اسلامی و از معارضان سیاسی نظام حاکم در مصر بود. عبدالرحمن در آمریکا دستگیر شد و به اتهام توطئه و دست داشتن در انفجارهای نیویورک در سال ۱۹۹۳ و تحریک برای انفجار مرکز تجارت جهانی، به زندان ابد محکوم شد.

موضوع "ابن تمیمه" مبلغ دینی سوری در قرن سیزدهم من را شگفت زده کرد. وی در سال ۱۲۶۳ در منطقه "حران" نزدیک ترکیه متولد شد ولی بیشتر عمر خود را در دمشق سپری کرد. پدرش پس از فرار از مغولها به دمشق گریخته بود. ابن تمیمه در بیشتر کتابها و سخنرانی‌هایش به فقه اسلامی حمله کرد، که این امر او را به یکی از شخصیت‌های بحث برانگیز دوران خودش تبدیل کرد. در سال ۱۳۰۶ دادگاه اسلامی حکم زندان او را صادر کرد؛ در نتیجه او بقیه عمر خود را در قاهره، اسکندریه و دمشق پشت میله‌های زندان سپری کرد. وی در سال ۱۳۲۸ درگذشت .. اما چرا ابن تمیمه این روش را در پیش گرفت و ارتباط آثار او با کشتارها در خاورمیانه چیست؟

## \* اخوان سوریه در بیروت شرقی

ما در جایی نامناسب به دنبال پاسخ سئوالهای خود می‌گشتیم. در سال ۱۹۸۶ بعضی از تبعیدی‌های اخوان المسلمین سوریه مقیم آلمان در سفارت آمریکا در "بُن" را به صدا در آوردند. آنان اعتقاد داشتند که آمریکا از توطئه آنان برای سرنگونی حافظ اسد خوشحال می‌شود. همانطور که گفتم، من درباره آنها چیز زیادی نمی‌دانستم، و البته برای اطلاع از اینکه چرا می‌خواستند اسد را به قتل برسانند، نیازی نبود به آلمان سفر کنم. اما یک سال بعد در بیروت فرصتی پیش آمد که مدتی با اخوان المسلمین رو در رو شوم. طی این مدت حتی درسهای فوری را در زمینه جهاد کسب کردم.

در آوریل ۱۹۸۷ تقریباً حدود یک سال در بیروت بودم. هنگامی که شنیدم "زهیر شاولیش" صاحب و مؤسس دفتر اسلامی چاپ، نشر و توزیع دمشق (۱۹۵۷) و یکی از سران بارز دعوت سلفی قرن حاضر در منطقه شرقی بیروت حضور دارد؛ به این فکر کردم که چرا این بنیادگرا و اسلامگرا در کنار مسیحیان بیروت باقی مانده است، آن هم در شرایطی که مسیحیان لبنانی با سوریه در وضعیت جنگی قرار داشتند. اسلامگرایان متعصب هم به مسیحیان شرق وعده داده بودند که آنها در کنار یهودیان غذای کوسه‌های دریای سرخ می‌شوند. دستور تام تویتان بود و من هم ترتیب دیدار با "شاولیش" را دادم.

درباره "شاولیش" تحقیق کردم و دریافتم که او در سوریه بسیار شناخته شده است. هنگامیکه دولت سوریه فشارها را بر اخوان بیشتر کرد، وی مجبور شد این کشور را ترک کند. شاولیش پس از سفر به عربستان و چند منطقه دیگر در بیروت مستقر شد و در اوایل سال ۱۹۸۰ یک دفتر دینی برای خود دست و پا کرد.

دیدار با او ساده نبود. نمی‌توانستم شخصا به دفتر کار او بروم و بگویم که نماینده سازمان اطلاعات مرکزی هستم. حتی اگر آمریکا هم پیمان مسیحیان لبنانی بود، شاولیش دلیلی برای مذاکره با آژانس اطلاعات مرکزی و یا هر مسئول آمریکایی دیگر نداشت.

این فکر به ذهنم رسید که خودم را یک آمریکایی لبنانی الاصل معرفی کنم؛ مسلمانی که در آمریکا بزرگ شده است. این امر دلیل (ضعیف بودن) زبان عربی و بی اطلاعی من از دین اسلام را توجیه می‌کند.

شاویش در محله‌ای از شرق بیروت زندگی می‌کند که بیشتر شبیه به خط قرمز است و حد فاصل بین بخش مسیحی نشین و مسلمان نشین به شمار می‌آید. در خیابانی که او زندگی می‌کرد یک تک تیرانداز مستقر بود، و مقابل منزل شاویش نیز جای گلوله وجود داشت.

منزل شاویش مانند قبر تاریک بود. به وسیله حدود ۵۰ گالن پر از شن، همه پنجره‌ها و درها پوشانده شده بودند، و کیسه‌های شن و صندوق‌های کتاب فضایی خالی را در خانه او باقی نگذاشته بودند. برق بخشهایی از شهر بیروت چند ماه قطع شده بود. به نظر می‌آمد که شاویش نمی‌خواست ژنراتور را به کار بیندازد و یا اینکه به این موضوع اهمیتی نمی‌داد.

پس از آن وارد یکی از اتاقهای تاریک شدم. شاویش روی فرش کهنه نشسته بود و با نور شمع کتاب می‌خواند درحالیکه عبایی روی دوش خود انداخته بود. او مردی درشت هیکل با ریش بلند بود که عینکی ترک خورده به چشم داشت. چهره او مانند اسلامگرایان افراطی بود.

شاویش برای استقبال از من نایستاد ولی از من دعوت کرد که روی فرش کنارش بنشینم. او گفت: "پس می‌خواهی درباره اسلام بیشتر بدانی؟ این امر بسیار خوب است."

شاویش در صحبت‌هایش به وضعیت بد مسلمانان پرداخت. صبح آن روز در وضعیتی خشمگین گفت که قدس به محلی برای منازعات در خاورمیانه تبدیل شده است. شاویش تأکید کرد: "فقط دو شهر مقدس در اسلام وجود دارد مدینه منوره و مکه مکرمه."

طی یک ساعت، به صورت مفصل درباره قدس و قبه الصخره و نقش آن در شریعت اسلامی سخن گفت. هر جمله‌ای را که می‌گفت به قرآن یا احادیث نبوی اشاره می‌کرد. هنگامی که شاویش به یاسر عرفات حمله کرد، فهمیدم که در پایان کار قرار داریم. شاویش او را متهم کرد که موضوع قدس را سیاسی کرد. او عرفات را به دروغگویی متهم کرد.

شاویش اظهار داشت که ماند هر فرد وهابی "از هر کسی که به حاکمیت دو شهر مقدس تعرض کند، متنفر است".

به صورت مستمر طی یک سال هر زمان که فرصت می‌یافتم، جان خود را به خطر انداخته برای دیدار با شاویش به منزل او می‌رفتم. ساعتها می‌نشستیم و کتاب "ابن تمیمه" را سطر به سطر می‌خواندیم. دریافتم که نوشته‌های او ضد مسلمانان دانش آموخته قرن سیزدهم بود. زبان عربی و نتیجه گیری‌های او شگفت انگیز بود: "باید اسلام را پالایش کرد." و مسلمانان باید به متون اصلی بازگردند.

از نظر ما در غرب، مهمترین بخش کتاب‌های ابن تمیمه، بخشی است که اسلامگرایان افراطی از آن برای توجیه قتل شهروندان مسیحی استفاده می‌کنند. جایی که مسیحیان صلیبی مستحق مرگ می‌شدند. و بر هر مسلمان واجب بود که برای این مسأله بمیرد. ابن تمیمه مرجع فتوایی بود که در آن ترور انور سادات مطرح شد. از نظر او حتی اگر مسلمانی در موضوعی با دشمنان اسلام همراه شد، باید بمیرد. جایزه نوبل صلحی که انور سادات دریافت کرد با مناحیم بیگن نخست وزیر اسرائیل مرتبط است. رد پای ابن تمیمه در حوادث ۱۱ سپتامبر نیز وجود دارد. انسانها در مرکز تجارت جهانی سزاوار مرگ بودند زیرا آنها مالیاتهایی را می‌پرداختند که به عنوان کمک به اسرائیل سرازیر می‌شد.

\* اخوان در پیروی از تفکرات افراطی ابن تمیمه تنها نبود

مهمتر از همه، شاویش به من آموخت که فقط اخوانی‌ها پیرو مخلص ابن تمیمه نیستند. او تاریخ "محمد بن عبدالوهاب" را هم برای من بیان کرد. کسی که در قرن هجدهم در عربستان سعودی به فعالیت پرداخت. در آن زمان ابن تمیمه مرجع وهابی‌ها هم بود و پس از آن مرشد بنیادگرایان اخوان المسلمین شد.



\* رابطه شاخه اخوان در سوریه با القاعده

در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۸۸ "هاشم عباسی" در آلمان دستگیر شد. وی عضو گروهکی از اسلامگرایان افراطی بود. این گروهک به سرکردگی "محمد حافظ دلقمونی" در حال برنامه ریزی برای منفجر کردن ۵ هواپیمای غیر نظامی بود. با وجود آنکه عباسی و چند تن دیگر در پس پرده انفجار هواپیمای پانام ۱۰۳ بودند؛ نخستین فرضیه محققان این بود که هنوز باید کارهایی را انجام داد. اما امروز فهمیده‌ایم که اشتباه از ما بود زیرا ما بودیم که اجازه دادیم گروهک هامبورگ تشکیل شود.

۱۱ سپتامبر اخوان سوریه را دور هم جمع کرد. "مامون درکزلی" یکی از شخصیت‌های اصلی شاخه اخوان در آلمان بود. او بعد از جنگ حماه از سوریه به آلمان گریخت. با وجود آنکه درکزلی تأکید کرد که از حملات ۱۱/۹ اطلاعی نداشت، پس از مدتی اعتراف کرد که به ۳ تن از ربایندگان هواپیما کمک کرده است. یکی از افراد نزدیک به درکزلی گفت که او در سال ۱۹۷۹ در حمله به مدرسه‌ای در حلب مشارکت داشت.



"محمد حیدر زمار" یکی دیگر از کلیدهای حوادث ۱۱ سپتامبر بود و احتمالاً او زمینه آموزش ربایندگان در اردوگاه های بن لادن در افغانستان را فراهم کرد.

"عبدالمتین - تاتاری" مدیر یک شرکت وابسته به اخوان در هامبورگ بود. فرزند تاتاری به "محمد عطا" و اعضای گروهک هامبورگ بسیار نزدیک بود.

#### \* جنگ حماه و حلب فقط یک مشکل داخلی نبود

احتمالاً ۲ نفر از اعضای شاخه اخوان سوریه به ربایندگان در اسپانیا کمک کردند. جزئیات این عملیات خارج از حوصله این کتاب است، ولی نکته مهم این است که با وجود آنکه واشنگتن از اسد متنفر است، باید اعتراف کند که جنگ حماه و حلب برخلاف آنچه که گفته می شود، فقط یک مشکل داخلی نبود.

دقیقاً همانطور که از گروه اخوان المسلمین در سوریه غافل بودیم، از شاخه این گروه در کویت نیز غافل ماندیم. روش جستجوی ما بی فایده بود و ما "خالد شیخ محمد" را نیافتیم. وی یکی از ناشناخته ترین اعضای اخوان المسلمین بود و نامش با حملات به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در ارتباط است.

#### \* شاخه اخوان در کویت و دروازه القاعده

"خالد شیخ محمد" در سال ۱۹۶۵ در کویت به دنیا آمد. وی فرزند دو مهاجر پاکستانی بود. والدین او از بلوچستان پاکستان به کویت مهاجرت کردند، به این امید که از جهش نفتی این کشور سودی ببرند. ولی سرنوشت آنان به منطقه "الفحیحیل" ختم شد. زیرا در کویت با آنان مانند دیگر آسیایی های مقیم کشورهای عربی تعامل شد. سرانجام پدرش سرایدار یک مسجد و

مادرش هم غسل مردگان شد. یکی از برادران خالد شیخ محمد در سال ۱۹۸۰ و هنگامی که دانشجو بود به اخوان پیوست. خالد شیخ نیز به تبع برادرش عضو اخوان شد.

عضویت در اخوان المسلمین در کویت نیز مانند عربستان سعودی با مجازاتهایی همراه است. این درحالی است که این کشور قبلاً از اخوان المسلمین حمایت کرده بود. هنگامی که "یاسر عرفات" مجبور شد به دلیل ارتباط با اخوان المسلمین مصر را ترک کند، کویتی‌ها از او و فلسطینی‌های عضو اخوان المسلمین استقبال کردند.

اخوان المسلمین در کویت از دید واشنگتن دور بود. و مانند حماه و ترور سادات آمریکا اخوان کویت را هم مشکلات داخلی در نظر می‌گرفت و آن‌را نگران‌کننده نمی‌دانست. این امر موجب شد که اخوان در کویت به راحتی خود را سازماندهی کند.

در سال ۱۹۸۳ هنگامی که "خالد شیخ محمد" برای تحصیل در دانشکده "شوان" در شهر "مورفیسبورو" در ایالت کارولینای شمالی درخواست ویزا کرد، کسی به این موضوع اهمیتی نداد. او نخستین فردی نبود که از خاورمیانه برای گرفتن مدرک مهندسی به آمریکا می‌آمد، و فکر نمی‌کنم که او قصد داشت برای کار در زمینه نفت به کشورش بازگردد. (همین موضوع نیز در خارطوم اتفاق افتاد و هنگامی که "شیخ ضریر عمر عبدالرحمن" ویزای آمریکا را گرفت، کسی به نام او اهمیتی نمی‌داد؛ درحالی‌که عکس او در صفحات نخست روزنامه‌های دنیا به عنوان کسی که فتوای ترور سادات را صادر کرد، منتشر شد)

خالد شیخ محمد مانند دیگر برادرانش به افغانستان رفت و با "سیاف" افغان همپیمان عربستان سعودی ارتباط برقرار کرد. وی در پیشاور با اسامه بن لادن و همه افراط‌گرایان دیگر ملاقات کرد و از آنان تروریسم را آموخت. پس از آن با اعتماد به نفس کامل برای ارتکاب جنایت در ۱۱ سپتامبر به آمریکا بازگشت.

البته، افغانها نیازی نداشتند که جنگیدن را بیاموزند. جنگ آژانس اطلاعات مرکزی، فقط تمرینی لجستیکی بود. ما با گروه‌های مسلح در افغانستان ارتباط زیادی نداشتیم، به این معنی که آژانس اطلاعات مرکزی به صورت کورکورانه با افرادی مانند شیخ در ارتباط بود.

#### \* عربستان پناهگاه امن اخوان

هنگامی که عبدالناصر در سال ۱۹۵۴ عرصه را بر اخوان المسلمین تنگ کرد، آنان به عربستان فرار کردند و در آنجا با آغوش‌های باز مواجه شدند. آنان با تفکرات ابن تمیمه آشنا بودند.

وهابی‌های افراطی مدتها قبل دانشکده‌های دینی، دانشگاه‌ها و مدارس دینی در عربستان را زیر سلطه خود برده بودند. در اوایل سال ۱۹۶۱ اخوان المسلمین به عربستان نفوذ کرده و ملک سعود را متقاعد کردند تا از دانشگاه اسلامی در شهر مدینه حمایت مالی کند تا این دانشگاه جایگزین الازهر در قاهره شود.

در تابستان ۱۹۷۱ ملک فیصل سفر هیأتی از اخوان از عربستان سعودی به مصر را فراهم کرد تا با سادات آشتی کند. "سعید رمضان" رئیس این هیأت بود ولی سادات و اخوان نتوانستند به توافق برسند. سپس عربستان دست خود را پس کشید. "محمد حسنین هیکل" مشهورترین روزنامه‌نگار مصری به این موضوع در کتاب "پاییز خشم" اشاره کرده است.

در اوایل سال ۱۹۷۰ کسی شک نداشت که عربستان به پایگاه و حیاط خلوتی برای اخوان تبدیل شد. می‌توانید حسن البنا و اخوان المسلمین را هرگونه که می‌خواهید تعریف کنید؛ ولی امروز آنان به عنوان "تروریست" شناخته می‌شوند. شعارهای "حسن البنا" همان سخنان آخر ربایندگان ۱۱ سپتامبر بود.

\* بن لادن و مشارکت وهابی‌ها و اخوان المسلمین

"اسامه بن لادن" بهترین نمونه برای تأثیر درهم آمیخته شدن وهابیت و اخوان المسلمین است. بن لادن دانشجوی دانشگاه ملک عبدالعزیز بود و در آنجا تحت تأثیر دو تن از اخوان المسلمین قرار گرفت: "عبدالله عزام" و "محمد قطب".

عزام یک فلسطینی - اردنی بود که از سوی اخوان المسلمین در الازهر در قاهره به کارگیری شد. پس از مدت کوتاهی با نام "امیر جهاد" شناخته شد. در آن زمان تنها کشوری که می‌توانست او را بپذیرد عربستان سعودی بود. در این کشور او را به عنوان مدرس دانشگاه به کار گرفتند. عزام و بن لادن در دوران جنگ افغانستان با یکدیگر در پشاور پاکستان بودند.

"محمد قطب" برادر سید قطب اخوانی بود. سید قطب از افراطی‌ترین افراد در مصر بود. او از این تفکر حمایت کرد که همه مسیحیان و یهودیان کافر هستند و باید کشته شوند. سید قطب در سال ۱۹۶۶ در مصر اعدام شد ولی تفکرات او ادامه یافت.

\* دلیل چشم پوشی آمریکا از وهابی‌ها و اخوان

واشنگتن به دو دلیل از این دو گروه چشم پوشی کرد: نخست اینکه اخوان در جنگ سرد در کنار آمریکا بود و با شوروی می‌جنگید، و دوم اینکه سعودی‌ها در آن برهه برای ما نفت ذخیره می‌کردند.

اخوان بیشتر شبیه به سرطان است؛ در نهادهای میزبان رخنه کرده و ریشه می‌دواند و مدت زیادی طول نمی‌کشد که در کل بدن انتشار یابد.

\* همه لوله‌ها از روسیه عبور می‌کند

واشنگتن در آسیای میانه فقط به یک چیز اهمیت می‌داد و آن هم ذخایر عظیم نفت و گاز این منطقه و به ویژه منطقه خلیج فارس است.

بیشترین بخش نفت زیر منطقه قزاقستان وجود دارد و گاز نیز زیر اراضی ترکمنستان. حدود ۲۶۰ میلیارد بشکه نفت و مقادیر بسیار زیاد گاز در آمریکای شمالی و حوزه دریای خزر می‌تواند برای مدتها چراغ کارخانه‌های آمریکا را روشن نگه دارد.

تنها مشکل آن است که قزاقستان و ترکمنستان در مناطق کوهستانی اوراسیا و غیر ساحلی قرار دارند. در دوران اتحاد شوروی انرژی آسیا به سوی غرب و روسیه و شرق اروپا از طریق خطوط لوله بسیار پیچیده صادر می‌شد. این همان مشکل نفت و گاز آسیا است. همه لوله‌ها از روسیه عبور می‌کند.

روسها می‌توانستند برای تحت فشار گذاشتن کشورهای صاحب انرژی، جلوی صادرات را بگیرند. انرژی فقط وقتی ارزش دارد که با روسیه باشی. در غیر این صورت باید آن را زیر زمین به حال خود رها کنی.

پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، واشنگتن تصمیم گرفت انرژی آسیای میانه را به صورت راهبردی به کار گیرد. اما چرا نباید راهکاری جایگزین برای انتقال این انرژی یافت؟ این کار، اقتصاد کشورهای آسیای میانه را مستقل می‌کند.

\* آمریکا در برابر دو قدرت منطقه

به نظر می‌آید که بازی بزرگ دوباره آغاز شده ولی این بار آمریکا در مقابل دو قدرت منطقه‌ای قرار دارد: روسیه و ایران. طبیعتاً شرکتهای نفتی آمریکایی در فهرست انتظار قرار دارند. شیپرون و موبیل از بزرگترین سهام داران قراردادهایی بزرگ در قزاقستان منعقد کردند. امکو نیز چاه

بزرگی را در آذربایجان خرید. یونوکال طرحی را برای ایجاد دو خط لوله موازی از طریق افغانستان پایه نهاد.

کسی به اوضاع بی‌ثبات سیاسی منطقه را که پایانی ندارد توجهی ندارد. شیورون، موبیل و اموکو چگونه می‌توانند در دریای خزر به نفت دست یابند و آن را استخراج کنند درحالی‌که امن‌ترین مسیر از طریق روسیه به دریای سیاه و پس از آن انتقال نفت به مدیترانه از طریق نفت‌کش است. البته روسیه تمایل داشت که از شرکتهای نفتی آمریکایی باج بگیرد. آنها در مقابل هر تن نفت ۳ دلار می‌گرفتند. راه جایگزین نیز از ترکیه بود ولی این خط لوله باید یا از طریق گرجستان عبور می‌کرد یا ارمنستان.

#### \* عربستان و نفت آسیای میانه

عربستان سعودی نیز در آن زمان امن نبود. سعودی‌ها گفته‌اند: حماقت است اگر نفت آسیای میانه را به عنوان جایگزین نفت خاورمیانه دانست. باید بی‌ثباتی سیاسی را فراموش کرده و به هزینه‌ها نگاه کنیم.

هنگامی که هزینه ایجاد دو خط لوله اصلی برای صادرات نفت ۷ میلیون دلار برآورد شد، موضوع دریای خزر به ویژه برای سعودی‌ها کاملاً بی‌معنی بود.

ولی عربستان سعودی از اهداف دولت آمریکا اطلاعی نداشت. جنگ سرد پایان یافت. در آن زمان چه کسی اهمیت می‌داد که آسیای میانه از روسیه جدا شده یا خیر؟ پس آمریکا به اندازه کافی در این زمینه سرمایه‌گذاری کرد تا به رویاهایش دست یابد. آمریکا ده‌ها میلیارد دلار برای جنگ در خلیج فارس هزینه کرد.

آمریکا اصرار داشت که جنگ برای حفظ وضعیت کنونی ضروری است؛ و این جنگ این اطمینان را به وجود می‌آورد که آل سعود همچنان به عنوان بانک نفت دنیا باقی می‌ماند.

عربستان سعودی به دلیل عصبانیت از آمریکا و نگرانی از پیامدها، بر دریای خزر دست گذاشت. ولیعهد عربستان با کمک سرمایه‌داران این کشور دلتای نفتی را تشکیل داد. البته خشم عربستان از واشنگتن مانع از استفاده از شرکتهای نفتی آمریکایی نشد.

پس از خروج از آژانس اطلاعات مرکزی، متوجه شدم که سازمان اطلاعات عربستان به ریاست ترکی فیصل با شرکت آرژانتینی "پارادایز" برای ساخت خط لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان به توافق رسیده است. این قرارداد برای شرکت آرژانتینی بسیار خوب بود، زیرا ترکی بیش از هر عربستانی دیگر روابط خوبی با طالبان داشت و صدها میلیارد ریال سعودی به آنان داد.

طلای سیاه، جنگ عراق، افراطی‌گری، جنگ داخلی، طمع ورزی‌های روسیه همگی بازی بزرگی بودند که دوباره شروع شده بود. ولی چه کسی در این بازی حضور داشت و چه کسی نه؟ اینبار قواعد این بازی چیست؟ همه اینها مسائلی بود که باید از آنها مطلع می‌شدم.

سفر ۴۰ دقیقه‌ای از "بیشکک" به "اوس" (قرقیزستان) این فرصت را به من داد که دوباره همه چیزهایی که می‌خواستم بدانم بیندیشم.

اسلامگرایان افراطی بدون جبهه و یا تصویر در حال حمله بودند. باید به تصوری در خصوص "یولداشیو" سرکرده گروه "جنبش اسلامی ازبکها" دست می‌یافتم.

در اکتبر ۱۹۹۲ به دلیل جنگ داخلی از تاجیکستان فراخوانده شدم. آژانس اطلاعات مرکزی به من فرمان داد که به واشنگتن برگردم. برای بازگشت باید صبر می‌کردم.

همه مهارتهای خودم را برای قانع کردن "مک گیون" رئیس اداره اوراسیای میانه به کار بردم تا اجازه دهد به منطقه آسیای میانه سفری داشته باشم.

پس از مدتی به من اجازه داد به سمرقند پایتخت قدیمی ازبکستان بروم. سرزمین حکومت فاتحان، از اسکندر گرفته تا تیمورلنگ.

چند روز قبل از سفر مک گیون برنامه سفر من را امضا کرد و گفت: "در سمرقند فارسی صحبت می کنند؟ .. من هنوز مطمئن نیستم، ولی این موضوع را در تاریخ قرن چهاردهم خواندم البته در شمال نهر آمودریا اوضاع در یک شبانه روز تغییر نمی کند."

خوشبختانه در فرودگاه با راهنما ملاقات کردم. البته او از زبان انگلیس فقط ۶ کلمه می دانست. توانستم با همه اطلاعاتم از زبانهای تاجیکی، روسی و آلمانی با او ارتباط برقرار کنم. مهمترین مسأله این بود که آن راهنما حاضر بود در اوقات فراغتش من را به هرجایی ببرد.

صبح روز بعد به منطقه "نمناگان" رفتیم که با خودرو یک ساعت طول کشید. در آن مکان باید اسلامگرایان افراطی حضور داشته باشند ولی با وجود جستجو حتی یک نفر را نیافتیم. هیچ نوشته‌ای روی دیوارها نبود و با وجود اینکه آن روز جمعه بود هیچ نشانه‌ای از وجود اسلامگرایان یافته نشد.

هنگامیکه از آنجا به سوی "کوکاند" دور می شدیم، متوجه شدم که یک نفر در حال یادداشت پلاک خودروی ما بود.

حدود ۲ ساعت بعد، با "ابراموف" (راهنما) به تنها هتل شهر "کوکاند" رفتیم.

ابراموف به او گفت که یک اتاق می خواهیم ولی فرد ازبکی که در آنجا بود گذرنامه من را خواست و درحالیکه برگه‌های گذرنامه را زیر و رو می کرد گفت، اجازه سفر به کوکاند را ندارم.

مشخص بود که فردی به او اطلاع داده که من به سوی او می آیم، و من مجوز لازم را ندارم. من قانون را نقض کرده بودم. با وجود آنکه ازبکستان در سال ۱۹۹۱ استقلال یافت، هنوز قوانین قدیمی شوروی را دارد، و از افراد برای بازدید از شهرها و مناطق حساس برگه عبور درخواست می کنند. ازبکستان در دوران شوروی به خارجی‌ها اعتماد نداشت.



آن مرد برای تلفن آنجا را ترک کرد و بعد از دو دقیقه دو فرد مسلح با لباس نظامی و کلاشینکف آمدند. آنها با ابراموف به زبان ازبکی صحبت کردند و من چیزی از صحبت آنها نفهمیدم. پس از آن ابراموف لبخندی زد و با من دست دارد و رفت. دیگر او را ندیدم.

وقتی به اتاقم رفتم آن دو مرد من را همراهی کرده و مقابل در ایستادند. این کار آنان را مسخره یافتم، زیرا من یک مسافر بودم و گذرنامه دیپلماتیک داشتم. خواستم به طبقه پایین بروم تا از ماجرا سر در بیاورم ولی یکی از آن مردها مانع من شد.

از آن مرد ازبکی پرسیدم که آیا من در آنجا تحت اقامت اجباری هستم. او هم پاسخ داد که نه و آنها برای حفاظت از من حضور دارند. و اوضاع در آنجا بسیار خطرناک است. او با درخواست من برای قدم زدن در عصر همان روز در کوکاند هم مخالفت کرد.

روز بعد آن ازبکی در اتاقم را زد و گفت: امروز صبح می توانیم از کوکاند دیدن کنیم. یک نفر هم پشت سر او ایستاده بود که چهره اش مانند روس ها بود ولی مانند ازبکها لباس پوشیده بود. خودش را معرفی نکرد و من نفهمیدم که کیست.

به آن مرد ازبکی پیشنهاد کردم که به جای دیدن از کارخانه نساجی کوکاند من را به مسجد اصلی این شهر ببرد.

آن دو با نگاه کردن به یکدیگر این درخواست من را به تمسخر گرفتند.

### \* هیأت جهانی نجات اسلامی

جلوی مسجد روی زمین نشستم و سعی کردم با یکی از علما صحبت کنم. وقتی به زبان تاجیکی به او سلام کردم، آن مرد تعجب کرد. وی گفت که به زبان تاجیک حرف نمی زند و تمایلی هم ندارد که جلوی آن دو نفر صحبت کند. به زبان روسی گفت: من نمی فهمم.

وقتی سعی کردم به زبان عربی صحبت کنم، چهره آن مرد درخشید. از من پرسید که آیا عرب هستم. سعی کردم که از پاسخ دادن به آن سؤال خودداری کنم زیرا اگر حقیقت را به او می‌گفتم ساکت می‌شد.

متوجه شدم که محافظان عصبانی شده و در گوش یکدیگر پیچ می‌کنند. بدون شک آن عالم دینی به زبانی صحبت کرد که آنان نمی‌فهمند.

با اشاره به نسخه‌های جدید قرآن که در گوشه‌ای قرار داده شده بود، از او پرسیدم که چه کسی هزینه آنها را پرداخت کرده. او هم یکی از آنها را آورده و گفت، آنها را هیأت جهانی نجات اسلامی هدیه داده است.

هیأت جهانی نجات اسلامی در سال ۱۹۷۸ تأسیس شد. این هیأت به عنوان یک جمعیت خصوصی خیریه معرفی شده است. که در واقع یک مؤسسه دولتی سعودی است که زیر نظر خاندان حاکم قرار دارد. "کامل سلمان" برادر ملک فهد بن عبدالعزیز شخصا با همه هزینه‌های این هیأت موافقت کرد. عربستان سعودی با تأسیس این هیأت نقش مهمی را در حمایت از جریانهای افراطی ایفا کرد.

هنگامیکه عربستان سعودی در اوایل سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفت از عناصر افغان حمایت کند، هیأت نجات اسلامی ثابت کرد که پول نقش انکار ناپذیری دارد.

اگر این هیأت در برخی کشورها قانون را زیر پا گذاشت، یا یکی از کارمندان آن راه خود را گم کرده و به گروه‌های تروریستی پیوست، عربستان سعودی می‌تواند به راحتی مسئولیت خود را انکار کند، و خاندان حاکم در عربستان بدون هیچ نگرانی خود را تبرئه کند؛ درست همان طور که طی سالها اتفاق افتاد.

هیأت جهانی نجات اسلامی از حامیان "عبدالرسول سیاف" است. سیاف در سال ۱۹۸۰ ریاست ائتلاف گروه‌های مسلح و افراطی را برعهده گرفت. که البته این امر زیاد طول نکشید و گروه

های مسلح هر کدام پس از مدتی دوباره مستقل شدند. پس از آن سیاف نام حزب سیاسی جدیدی را تحت عنوان "اتحادیه اسلامی مجاهدان افغانستان" اعلام کرد.

سیاف در آن دوران بن لادن و بسیاری از جوانان سعودی را تحت فرماندهی خود قرار داد.

از آن عالم دین پرسیدم که آیا عربستان سعودی آثار ابن تیمیه را برای او فرستاده است؟ زیرا اگر چنین بود، عربستان فقط در حال تبلیغ دین نیست.

آن مرد در پاسخ تأکید کرد که ابن تیمیه را نمی‌شناسد.

نسخه‌های هدیه شده قرآن از سوی هیأت نجات اسلامی فقط آغازی است برای یک "جهاد" کامل. آن مرد شاید از ابن تیمیه چیزی نمی‌دانست، ولی من معتقدم که روزی از روزها هیأت جهانی نجات اسلامی برای معرفی ابن تیمیه خواهد آمد. عربستانی‌ها کاملاً اطمینان داشتند که خود را مخفی کرده اند. ولی آیا آمریکا خودش را برای آینده آماده می‌کند؟

وقتی به تاشکند رسیدم صبح روز بعد رئیس‌م را از بازدید از مسجد مطلع کردم و از او پرسیدم که آیا از نقش سعودی‌ها در "فرغانه" (ازبکستان) چیزی می‌داند. او فقط حدود ۶ ماه در ازبکستان بود ولی کاملاً خوب زبان روسی را می‌دانست و به خوبی در این کشور گشت و گذار کرد.

وی گفت: من هیچ چیزی نمی‌دانم. عربستان سعودی هدف ما نیست. و من هم به فرغانه نرفتم.

در بیروت و هنگام آشنایی با "زهیر الشاویش" بدون اطلاع "لانگلی" (رئیس) و دستور برای بررسی افراطی‌گری عربستان در آسیای میانه، همین مشکل را داشتیم. رئیس آژانس اطلاعات مرکزی حتی در این خصوص فکر هم نمی‌کرد.

لانگلی افزود: می‌توانم از ازبک‌ها بپرسم، ولی می‌دانم که آنان چیزی نمی‌گویند. می‌گویند که این مسأله‌ای داخلی است.

یک هفته در ساختمانهای سفارت تاشکند ماندم. فوراً متوجه این موضوع شدم که در آنجا تلاش برای زنده ماندن ذهن همه را مشغول کرده بود. محل سکونت بسیار بد بود و همیشه کمبود

بنزین داشتیم. اگر در پایان روز هم اوقات فراغتی به دست می‌آمد، کارکنان مشغول برخی مأموریت‌هایی بودند که واشنگتن بر عهده آنان نهاده بود؛ وظایفی مانند تشکیل لشکر صلح و یا آموزش استفاده از ماشین‌های رأی‌گیری به ازبک‌ها. این در حالی بود که در این کشور انتخابات آزاد وجود نداشت.

هیچ کس به اهداف و یا کار هیأت جهانی نجات اسلامی و عربستان، و هدف آنان از رسیدن به آسیای میانه فکر نمی‌کرد.

من برای یادگیری زبان فارسی به سمرقند رفتم. آژانس اطلاعات مرکزی در ژانویه ۱۹۹۳ دفتر خود را در دوشنبه افتتاح کرد و من به کار خودم بازگشتم، و مدت زیادی طول نکشید که عربستان سعودی خود را نشان داد.

یک گروه شورشی و اسلام‌گرای تاجیک پس از عبور از افغانستان سر مرزبانان روس را بریده و از مرز گذشتند.

نتوانستم دلیل عربستان سعودی از این حمله را بفهمم. عربستان در افغانستان نیرو نداشت البته حداقل نیروی رسمی. بخشی از کشور افغانستان که شورشیان از آن عبور کرده و به روسیه رسیدند زیر نظر عربستان نبود.

\* روس‌ها همیشه سعودی‌ها را مقصر می‌دانند

ولی من اشتباه می‌کردم. آن شورشیان تحت فرماندهی "رسول سیاف" و "اتحادیه اسلامی" بن لادن بودند. این موضوع باورکردنی نبود. ولی به نظر می‌آمد که روس‌ها در همه موارد عربستان سعودی را مقصر می‌دانند. از جنگ در افغانستان تا جنگ قومیتی بین ارمنی و آذربایجانی‌ها در آذربایجان. روس‌ها همچنین سعودی‌ها را به تحریک جدایی طلبان چچنی متهم می‌کنند، کسانی که در سال ۱۹۹۱ اعلام استقلال کردند. عربستان سعودی جنگ افغانستان را پیش برد ولی این بدان معنی نیست که عربستان در آسیای میانه همه کارها را انجام می‌داد.

با "بوریس سرگویچ" همکاری کردم و به او وعده دادم که اهداف سیاف را به او نشان دهم؛ و یا اینکه به او بگویم که آیا ریاض در آن حمله دست داشت. او هم گفت که اعتماد زیادی به آژانس اطلاعات مرکزی ندارد.

دو روز بعد بوریس سراغ من آمد و فهرستی از اسامی را به من داد و گفت: خواهی فهمید که این اوباش چه کسانی هستند. آنها عرب هستند و همه آنان با سیاف ارتباط دارند. آنان در حمله مرزی دست داشتند.

اسامی را به مقرر فرماندهی نفرستادم زیرا فکر نمی‌کردم که با روس‌ها همکاری و هماهنگی صورت گیرد. به جای آن فهرست اسامی را به اسلام آباد فرستادم. در آنجا "بیل" (متن حذف شده) رئیس بود. او به خوبی می‌دانست که من می‌خواستم چه کاری انجام دهم. اگر می‌خواستی درباره افراطی‌ها چیزی بدانی باید به اسلام آباد بروی. پس از آن بیل در پاسخ گفت: نمی‌توانی به بوریس چیزی درباره اعراب بگویی، زیرا ما نماینده ای در اردوگاه سیاف نداریم.

خیلی دشوار بود بفهمیم سیاف، همان کسی که ما ساختیم؛ یکی از ۷ گروه افغان در پشاور بود که از سوی کمیته هماهنگی ویژه‌ای در شورای امنیت ملی حمایت می‌شد. من باید به یک منبع در این گروه دست می‌یافتم. آشکار بود که برای جاسوسی منبعی را در گروه سیاف و یا حتی کسی را که در جنگ افغانستان حضور داشت، نداریم. این اشتباه بزرگی بود.

بوریس این مسأله را نامفهوم دانست. شوروی فقط در صورتی عملیاتی محرمانه را آغاز می‌کند که همه جزئیات آن را بدانند. بنابراین آنها از آلمان شرقی خواستند عملیاتی را در آفریقا یا آمریکای جنوبی آغاز کند. روسها به هیچ وجه به پاکستانی‌ها و سعودی‌ها اعتماد نداشتند.

طی هفته‌های بعد از دیدار با بوریس خودداری کردم. هنگامی که نتوانستم به او در این موضوع کمک کنم، او لبخندی زد و گفت: بین، به تو گفتم. من اطمینان داشتم که او می‌دانست سیاف کیست و رؤسای او چه کسانی هستند. می‌دانستم که او عربستان سعودی و بقیه افراطی‌ها در

افغانستان را می‌شناسد. حملات به نیروهای روس در مرزهای تاجیکستان ادامه یافت. در سال ۱۹۹۴ از دوشنبه منتقل شدم.

اوضاع بهتر نشد. در سال ۱۹۹۷ "بیل لوورگرین" رئیس اداره اوراسیای میانه که شوروی سابق و اروپای شرقی را پوشش می‌داد، فارغ التحصیلان "گلف استریم" را با خود آورد تا سفری سریع در آسیای میانه و قفقاز داشته باشند. ما هنوز به این جواب نرسیدیم که آیا اسلامگرایان مسلح تهدیدی برای منطقه دریای خزر هستند یا خیر؟ هیچ کس نمی‌توانست سخنی در اینباره بگوید؛ حتی بیشتر مسئولان ارشد که باید در این زمینه اطلاعات داشته باشند. واشنگتن و عربستان سعودی درباره سیاست سکوت توافق نظر دارند.

در آخرین مرحله سفر بازگشت، هنگام صبح برای سفر به لندن از آلماتا به تفریس در گرجستان آماده می‌شدیم. در آغاز مشکلی وجود نداشت. ولی پس از آن به ما گفته شد که می‌توانیم برای سوخت گیری یک روز در تفریس بمانیم و اگر بخواهیم می‌توانیم در این شهر گردش کنیم. ولی بلافاصله پس از فرود هواپیما، فهمیدیم که برنامه اشتباه پیش می‌رود. در آن هنگام نظامیان مسلح خود را به هواپیما رسانده و فریاد زدند که در هواپیما را ببندیم و در آن باقی بمانیم. وضعیت مسخره‌ای بود. مسیر پرواز ما از دره پانکیسی در گرجستان بود. این منطقه یکی از محل‌های استقرار بن لادن بود.

هنگامی که مدارکی را در خصوص جنگ چچن به بوریس دادم، در آن زمان متوجه نشدم که تا چه اندازه حق با او بود و سال ۱۹۹۸ این موضوع را دریافتم.

چچنی‌ها در سال ۱۹۹۱ استقلال خود را از روسیه اعلام کردند ولی تا سال ۱۹۹۴ "بوریس یلتسین" رئیس‌جمهور وقت روسیه اقدامی برای بازگرداندن این کودک گمراه صورت نداد.



#### \* منبع درآمد شاهزادگان سعودی

عربستان مانند یکی از بخش‌های فرعی سازندگان سلاح در آمریکا است. ما از عربستان سعودی نفت می‌خریم و پس از پالایش آن را در خودروهایمان می‌ریزیم. بخشی از درآمدهای این کار هم برای حمایت مالی از کارهای تروریستی ضد آمریکا و مؤسسات آمریکایی داخلی و خارجی هزینه می‌شود.

خانندان حاکم سعودی درآمدی را که از فروش نفت به دست می‌آورد، برای خرید سلاح و حمایت داخلی و خارجی خود هزینه می‌کند. البته بیشتر این سلاح‌ها برای حمایت از خود در برابر تهدیدهای داخلی خریداری می‌شود. ما این سلاح‌ها را به عربستانی‌ها می‌فروشیم ولی می‌دانیم که مبلغ X از بهای این خرید به تعداد بسیار کمی از سعودی‌ها که این قراردادها را در اختیار دارند، می‌رسد. البته مبلغ X بسیار کمتر از مبلغ Y است که برای حمایت از گروههای تروریستی در عربستان هزینه می‌شود.

خرید سلاح فقط به حمایت آل سعود در برابر مردم عربستان کمک نمی کند، بلکه این کار آسانترین راه برای بیرون کشیدن پول از خزانه ملی است. زیرا معاملات مالی شرکت سعودی "آرامکو" - شرکت ملی نفت عربستان - برای جلوگیری از فساد مالی، توسط غرب اداره می شود.

صنایع فرعی - تسلیح و ساخت و ساز - یکی از بزرگترین اهداف خاندان حاکم است؛ باید توجه کرد که "بکر بن لادن" از درآمد نامشروع این صنایع، بیشترین سهم را دارد. واشنگتن معتقد است که فروش سلاح خود به عربستان ساده ترین راه برای تضمین بازگشت هزینه های صورت گرفته برای خرید نفت به خزانه آمریکا است و این کار هم نوعی حمایت از صنایع می باشد.

قانون نظارت بر صادرات سلاح در آمریکا از مسئولان اجرایی این کشور می خواهد که کنگره را از همه قراردادهای خارجی فروش سلاح و مذاکرات دولتی و فروشهای تجاری مستقیم که بیش از ۱۴ میلیون دلار است، مطلع کنند. از جمله سلاح هایی که عربستان از سال ۱۹۹۴ تا ۶ سال پس از آن درخواست کرده است، می توان به اینها اشاره کرد:

- تحویل ۱۵۰۰ موشک رایتیون AIM-9L و موشکهای هوا به هوای AIM-7M ۳۰۰ . "جان دوپچ" مدیر سابق آژانس اطلاعات مرکزی و از اعضای شورای رایتیون.

- تحویل ۷۰۰ بمب هدایتپذیر لیزری ۱۰ Paveway II GBU

- ۱۳۰ توپ ۹۰ میلیمتری

- قراردادی شامل چند توپ ۱۳۰ میلیمتری، تیربار سنگین، تیربار M2.50، و حدود ۱۷۰ هزار گلوله ۹۰ میلیمتری.

- نگهداری و پشتیبانی از تجهیزات هشدار دهنده هوایی و سامانه های کنترل "آواکس"، سامانه های پدافند هوایی، هواپیماهای سوختگیری، و موشکهای هاوک و پاتریوت.

- تحویل موشکهای زمین به هوای ریتیون هاوک.

- ۵۵۶ موشک هوشمند GBU-1.



ولی همه این موارد فقط اشاره‌ای به برخی بندهای کوچک است. از آن زمان، "هنری کیسنجر" وزیر خارجه به راهکاری برای تحویل سلاح در مقابل نفت رسیده است. روند خرید سلاح توسط سعودی‌ها نیز به صورت تصاعدی بوده است به صورتیکه از آمریکا ۱۰۰ میلیارد دلار تسلیحات جنگی مانند تانکهای ام ۱ و ناوهای جنگی خریداری کردند. طی چندین سال، عربستان سعودی مصرف کننده شماره ۱ سامانه‌های نظامی و سلاح‌های آمریکایی بود.

پشت پرده هر قرارداد کمیته‌ای وجود دارد و در پس پرده هر کمیته یکی از اعضای خاندان حاکم سعودی ایستاده و پشت در منتظر است تا پول خودش را بگیرد؛ البته راه‌های دیگری هم برای این قراردادها وجود دارد. پروتوکلهایی که بر فروشهای نظامی خارجی آمریکایی حاکم است، می‌گوید پولهایی که از خزانه عربستان سعودی دریافت می‌شود باید در یک صندوق اعتباری که وزارت دفاع آمریکا آن را اداره می‌کند، قرار بگیرد. پولهایی معین از این صندوق اعتباری برای فروشندگان صرف می‌شود. اگر سعودی‌ها در زمان تعیین شده صورتحساب خود را پرداخت کنند همه چیز به خوبی پیش می‌رود، ولی با توجه به اینکه این امر معمولاً صورت نمی‌گیرد، ترکیب معکوس از نیروی هوایی سعودی آغاز می‌شود.

با توجه به اینکه ترکیب معکوس از طریق خریدهای نظامی انجام می‌شود؛ سعودی‌ها می‌توانند بدون اطلاع کنگره آمریکا از طریق این فرایند سلاح‌های پیشرفته‌ای مانند پهپادهای الکترونیکی خریداری کنند. درحالیکه این کار نقض آشکار قوانین فروش تسلیحات به خارج از کشور است.

۲,۱ میلیون دلار از طریق پرداخت خریداران محلی جمع آوری شد. درحالیکه به سادگی ۱ میلیون و صد هزار دلار ناپدید شد و به جیب یک نفر رفت. یک آمریکایی که ماجرای ترکیب معکوس را دریافته بود، به موجب قراردادی با شرکت بی دی ام برای نیروی هوایی پادشاهی عربستان کار کرد. بی دی ام در آن زمان یکی از شرکتهای وابسته به مجموعه کارلایل بود.

شاهزاده بندر در مصاحبه‌ای با شبکه PBS گفت که سعودیها از اوایل سال ۱۹۷۰ حدود ۴۰۰ میلیارد دلار برای تأسیس دولتی نوین هزینه کردند که ۵۰ میلیارد دلار از آن به دلیل فساد ناپدید شد. (بندر گفت: "ما فساد را اختراع نکردیم") شاید هم ۱۲۵ میلیارد دلار از طریق رشوه به خانواده حاکم سعودی بازگشت.

در تابستان ۱۹۹۲ جورج بوش پدر با فروش ۷۲ جنگنده F-15 به همراه تسلیحات و پشتیبانی به عربستان سعودی موافقت کرد که بهای آن به ۹ میلیارد دلار رسید. انبارهایی که شرکت "مکدونل داگلاس" (اکنون بخشی از شرکت بوئینگ است) ایجاد کرد، گنجایش بیش از ۱۲ تن سلاح های هوا به هوا، هوا به زمین و از جمله آنها موشکهای سایه، موشکهای اسپارو و بیش از ۱۶۰ بمب را دارد.

جنگنده‌های F-15 نقش بارزی را در جنگ نخست خلیج فارس ایفا کردند. در اوایل سال ۱۹۹۴ و قبل از آغاز تحویل، دولت کلیتون با فروش حدود ۲۵ جنگنده F-15 به اسرائیلیها موافقت کرد.

همانطور که تاریخ بارها ثابت کرده است، فروش سلاح به کشورهای بی ثبات، ممکن است نتایج معکوسی داشته باشد. (مانند کمک آژانس اطلاعات مرکزی به طالبان هنگامی که در حال جنگ برای آزادی افغانستان بود)

#### \* هواپیماهای غیرنظامی و پولهای پادشاه

با وجود آنکه قراردادی برای فروش هواپیماهای غیر نظامی به عربستان سعودی بسته شد، این قرارداد بیشتر به ثبات این کشور ضربه زد. در اول اکتبر ۱۹۹۵ در دفتر کاخ سفید قراردادهای نظامی و دیپلماتیک بسیاری بین رئیس جمهور کلیتون و رئیس شرکت "ماکدونل داگلاس" و شاهزاده "سلطان" معاون دوم نخست وزیر سعودی و وزیر دفاع و هوانوردی و پدر شاهزاده بندر امضا شد.

خطوط هوایی عربستان سعودی، ۶۱ هواپیمای بویینگ شرکت مکدونل داگلاس را خرید. در این قرارداد همچنین ۲۳ هواپیمای مسافربری ۷۷۷-۲۰۰ S، ۵ هواپیمای ۷۴۷-۴۰۰، ۴ هواپیمای MD-11F برای حمل کالا، ۲۹ هواپیمای MD-90 با موتورهای شرکت جنرال الکتریک و شرکت بین المللی ایرو گنجانده شد. مبلغ این قراردادها به ۷ میلیارد دلار رسید و توافق شد که بزرگترین هواپیمای تجاری از سوی شرکت هواپیمایی خاورمیانه خریداری شود. برای جشن گرفتن این قرارداد "ویلیام پری" وزیر دفاع شاهزاده سلطان را به مهمانی شامی در "بلر هاوس" دعوت کرد. این محل نزدیک ایالت پنسیلوانیا جهت برگزاری ضیافت‌های رسمی بود. این قرارداد با عربستان، برای بیل کلیتون یک رویداد سیاسی غافلگیر کننده بود. این هواپیما در تأسیسات اصلی بویینگ در ایالت واشنگتن و همچنین نزد شرکت مکدونل داگلاس در ایالت کالیفرنیا ساخته می‌شد. موتورهای جنرال الکتریک از ایالت اوهایو می‌آمد. موتورهای برات اند ویتنی هم از ایالت کنیتیک. به ایالت‌های کانزاس، آرکانزاس و یوتا نیز از این قرارداد سهمی رسید. از نظر کاخ سفید، رژیم عربستان سعودی در حال ایجاد فرصت‌های شغلی برای صدها هزار آمریکایی است و اقتصاد کشور نیز پس از فروپاشی اقتصادی در سال‌های اخیر دولت بوش پدر، در حال بهبود است.

کلیتون همواره برای بستن اینگونه قراردادها در تلاش بود. در فوریه سال ۱۹۹۳ یعنی کمتر از یک ماه از رسیدن به ریاست جمهوری، کلیتون وزیر خارجه خود "وارن کریستوفر" را به عربستان فرستاد تا ملک فهد را برای خرید بویینگ تحت فشار قرار دهد.

"ران براون" وزیر بازرگانی هم یک ماه بعد به عربستان رفت و ۲ ساعت پادشاه را تحت فشار قرار داد. در ۲۸ اکتبر ۱۹۹۴ کلیتون با ملک فهد در شهر نظامی ملک خالد دیدار کرد. این شهر نزدیک مرزهای عربستان سعودی با کویت و عراق قرار دارد. هدف از این دیدار ترغیب سعودی‌ها برای رفتن به سوی آخرین مراحل بستن قرارداد خرید بود.

کلیتتون تنها رئیس جمهوری نبود که تمایل داشت با عربستانی‌ها قرارداد ببندد. در اوایل آن سال بازار جهانی هواپیماهای تجاری در حال رکود بود و همه بخش‌های صنعتی با چالش مواجه شده بودند. "فرانسوا میتران" رئیس جمهور فرانسه هم برای جلوگیری از سبقت گرفتن کریستوفر براون و کلیتتون، به عربستان سعودی رفت و با ملک فهد و دیگر اعضای خاندان حاکم دیدار و درباره موضوع "ایرباس" گفتگو کرد. "جان میجر" نخست وزیر انگلیس هم تلاش کرد تا ریاض را به حمایت از شرکتهای ایرباس ترغیب کند. آژانس اطلاعات مرکزی هم از پشت پرده در حال اعمال فشار بود.

#### \* سرقت، رشوه و درآمدهای غیرقانونی در عربستان

پایه و اساس این قراردادها به دور از دفاتر دولتی نهاده می‌شد. هر قرارداد با سعودی‌ها شامل فرایند سرقت و رشوه و درآمدهای غیرقانونی بود. حالا هرچه که می‌خواهید آن را بنامید، ولی این کارها هزینه تجارت با بهترین دوست ما در بین کشورهای عربی است. به صورت کلی، در کنار اینکه جزئیات این قراردادها مبهم باقی می‌ماند، این قراردادها به دلیل شکایتهای قضایی به دادگاه عالی در واشنگتن پیچیده هم بود. ولی ما از مسائل مورد نیاز برای بستن قرارداد با سعودی‌ها تصویر روشنی داشتیم.

خریده‌های شرکت هواپیمایی سعودی، چه نظامی باشد یا تجاری باید با موافقت مدیران اجرایی خاندان حاکم صورت گیرد. رؤسای بویینگ هم با توجه به تجربه گذشته خود می‌دانند که همواره باید کانالی با پادشاه و اطرافیان او از جمله شاهزاده سلطان، باز کرد.

"خالد بن محفوظ" برای ریاست صنایع هواپیمایی تعیین شد. او در آن زمان معاون مدیر کل بانک تجاری "الاهلی"، یکی از بزرگترین مؤسسات مالی عربستان سعودی بود. (خانواده محفوظ بزرگترین سهامدار بانک الاهلی بود) مهم این بود که محفوظ در عربستان فرد خوشنامی بود.

محفوظ در سال ۱۹۹۱ از طرف عربستان با مدیران اجرایی شرکت بویینگ برای امضای قرارداد دیدار کرد، تا نگرانیهای آمریکا را درباره بحران مالی جهانی از بین ببرد. محفوظ موافقت کرد تا با یک نفر دیگر به منظور نظارت بر روابط تجاری مطلوب همکاری کند. این فرد یک تبعه یمنی مقیم عربستان به نام "طاهر باوزیر" بود.

در مارس ۱۹۹۲ بویینگ با امضای چند قرارداد موافقت کرد، تا بر اساس اسناد دادگاه، مقدار کمیسیون از قیمت تحویل هواپیماها حداقل ۵ درصد از قیمت فروش باشد. و حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد از این قراردادها هم بر عهده سعودیها باشد.

#### \* کمیسیون‌های بن محفوظ و تأمین مالی القاعده

پس از گذشت مدتی نه چندان طولانی از امضای این قرارداد، خالد بن محفوظ با مشکلات و اتهاماتی مواجه شد، چرا که او با جمعیت‌های خیریه پادشاهی که پولهایشان در نهایت به بن لادن و القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی سرانجام می‌شد، ارتباط داشت. سهم اصلی بانک بین المللی "الاعتماد والتجاره" در اختیار محفوظ بود. در ژوئیه ۱۹۹۱ هیأت عالی منصفه در نیویورک این بانک و ۴ شاخه آن و ۲ تن از افسران را به کلاهبرداری متهم کرد. در همان سال حکم بازداشت محفوظ صادر شد. تقریباً همزمان با این موضوع، آمریکا در شکایتی به شورای فدرال، محفوظ را به نقض قوانین بانکداری فدرال متهم کرد. در ۸ ژوئیه ۱۹۹۲ دادگاه در حکمی هرگونه نقل و انتقال اموال وی را ممنوع کرد.

مشاور قرارداد عربستان در فهرست متهمان قرار گرفت و دیگر نمی‌توانست به آمریکا سفر کند زیرا ممکن بود دستگیر شود، او در یک پرونده فساد بین المللی متهم شده بود. بویینگ در مه ۱۹۹۳ قراردادش را تمدید کرد و تمدید این قرارداد به مدت ۴ سال پیاپی ادامه یافت.

در دسامبر ۱۹۹۳ محفوظ حدود ۲۲۵ میلیون دلار برای حل مشکلاتش با آمریکا و ۲۴۵ میلیون دلار را برای حل مشکلات مشابهی در اروپا پرداخت. در هر دو مورد از محفوظ درخواست

نشده بود که به اتهاماتش اعتراف کند. در آن زمان او پرونده های نگران کننده دیگری را هم داشت.

با درخواست "باوزیر" که از اعضای بارز در عربستان سعودی است، خاندان حاکم در بهار سال ۱۹۹۳ فشارها را بر محفوظ آغاز کردند تا از این قرارداد دست بکشد. هدف این بود که یکی دیگر از اعضای خاندان حاکم قرارداد را به دست بگیرد. باوزیر در این درخواست تأکید کرده بود که خودش طراح این راهبرد بوده و همه کارها را خودش انجام داده و قرارداد را نجات داده است و نه محفوظ.

باورکردن این موضوع هم ساده بود، "خالد بن محفوظ" مشغول رسیدگی به دارایی های خودش و به ویژه بانک "الاعتماد والتجاره" بود.

دادگاه واشنگتن از ورود به جزئیات پرونده باوزیر خودداری کرد و فقط این توضیح ساده را مطرح کرد که پرداختن به این موضوع در حیطه کاری واشنگتن نیست. بویینگ ۱۵ میلیون دلار برای محفوظ ارسال کرد و سهم او از سعودی ها با پایان این قرارداد همراه بود. رقم تأکید شده ۷۰۰ میلیون دلار است، ولی شایعه هایی نیز وجود دارد که بر اساس آن در آمریکا و عربستان سعودی یک میلیارد دلار برای این قرارداد تعیین شده بود.

به هر حال بویینگ از خدمات ارائه شده راضی بود. هنگامی که خالد بن محفوظ در ۲۴ مه ۱۹۹۴ به سیاتل سفر کرد - پس از آنکه توانست دوباره به صورت قانونی وارد آمریکا شود - به شرکت بویینگ رفت و در آنجا "فرانک شرونترز" رئیس اجرایی شرکت و چند تن دیگر از او استقبال کردند. "تام فولی" رئیس مجلس نمایندگان با تمجید از این قرارداد با عربستان گفت: "این یک روز بزرگ برای کشور است". البته در واقع فقط یک مشکل کوچک وجود داشت: سعودیها قابل تحمل نیستند.

در ۱۳ نوامبر ۱۹۹۵ و ۱۸ روز پس از توافق بوئینگ و عربستان که کاخ سفید آن را امضا کرده بود، خودرویی بمبگذاری شده خارج از تأسیسات آموزشی آمریکا در ریاض منفجر شد که در جریان آن ۷ تن از جمله ۵ آمریکایی کشته و ۴۲ تن مجروح شدند.

این انفجار نزدیک ساختمانی روی داد که در آن حدود ۴۰۰ آمریکایی به نیروهای گارد ملی سعودی نحوه استفاده از سلاح های خریداری شده از شرکتهای آمریکایی را آموزش می دهند. گروهی که خودش را "جنبش اسلامی برای تغییر" می نامد این انفجار را برعهده گرفت. پس از آن ده ها مظنون در عربستان بازداشت شدند. در ۳۱ مه ۱۹۹۶ ۴ تن از آنان اعدام شدند درحالی که هنوز در خصوص دست داشتن آنان در انفجار تردیدهایی وجود داشت. عربستان سعودی در آن زمان متهم شد که با استفاده از این انفجار به دنبال رهایی از دست مخالفان سیاسی است.

احتمال وجود ارتباط بین انفجار خودرو با قرارداد بوئینگ کم است، ولی نزدیک بودن زمان این دو ماجرا قابل توجه است. بن لادن برای انجام این کار انگیزه های لازم را داشت. او خاندان حاکم را متهم کرده بود که اسلام را قربانی کرده و به عربستان سعودی را در ازای پول، رشوه و قراردادهای کثیف هتک حرمت کرده است.

#### \* مشکلات جامعه عربستان

حدود یک چهارم عربستانی ها بین ۱۵ تا ۶۴ سال سن دارند و به خارجی ها اجازه داده می شود تا برای کار در چاه های نفت، منازل، برنامه ریزی رایانه و اداره پالایشگاه ها وارد این کشور شوند. ۹۰ درصد از کارگران خارجی کارهایی را انجام می دهند که شهروندان عربستانی از انجام آن امتناع می کنند. عربستانیها فقط در بخش خصوصی مشغولند و نرخ بی سوادی بین مردان سعودی بسیار بالا است.

حدود ۸۵ درصد از سعودیهای بالای ۱۵ سال خواندن و نوشتن بلد هستند و کمتر از ۷۰ درصد زنان عربستانی نیز در همین رده سنی قرار دارند.

مشکل نخست: افراد باسواد کم سن و سال در عربستان به دنبال دانش اندوختن برای مشارکت در دنیای جدید و نوگرا هستند؛ درحالیکه سعودیها به دنیا از دریچه ای بسیار تنگ می‌نگرند. بیشتر سعودی‌ها رویدادهای دنیا را از طریق روزنامه‌های محلی و شبکه الجزیره دنبال می‌کنند، شبکه‌ای که اسامه بن لادن آن را برای انتشار بیانیه هایش انتخاب کرد.

مشکل دوم بین همه کشورهای در حال توسعه مشترک است. جوانان عربستانی راه دیگری را برای پر کردن اوقات فراغت خود دارند. نیمی از عربستانی‌ها زیر ۱۸ سال سن دارند، که این امر پیامدهایی را برای امنیت ملی دارد. وجود تعداد بسیاری از جوانان در آستانه ورود به کار و کسانی که خود را برای ورود به بازار کار آماده می‌کنند، فشارهای بسیاری را بر اقتصاد این کشور وارد می‌کند زیرا عربستان توانایی پاسخگویی به همه این جوانان جویای کار را ندارد. این درحالی است که قشر متوسط جامعه ثبات کشور را تأمین می‌کند.

مشکل سوم: با توجه به اینکه ۸۵ درصد اقتصاد عربستان سعودی وابسته به درآمدهای نفتی است، هر کاهش در ارزش دلار باعث کاهش ارزش شبکه نفت می‌شود که در نهایت ۳ میلیارد دلار خسارت به خزانه سعودی وارد می‌کند.

البته انفجار جمعیت در خاندان حاکم، اعضای آل سعود را از تعدد همسر و به وجود آوردن ۴۰ تا هفتاد فرزند طی دوران زندگی‌شان باز نمی‌دارد.

#### \* شاهزادگان و فعالیتهای غیرقانونی

نسل جدید شاهزادگان کم سن و سال و افراد خاندان حاکم سعودی گرفتار فعالیتهای غیرقانونی هستند؛ این امر موجب شده است که خاندان حاکم اینگونه به نظر بیاید که به دنبال قمار، مشروبات الکلی، فساد و دیگر جرمها هستند.



خاندان آل سعود ۳۰ هزار عضو دارد که این رقم طی ۲۰ تا ۳۰ سال آینده چند برابر افزایش خواهد یافت. این امر موجب خواهد شد که درآمدهای نفتی برای حمایت از امتیازات خاندان حاکم صرف شود.

\* خرید افراطی‌ها برای باقی ماندن در قدرت

در سال ۱۹۷۹ در جریان درگیریهای خونبار با شورشیان در عربستان ۱۲۷ تن کشته و ۱۱۷ نفر مجروح شدند. این درگیریها پس از چیره شدن وهابی‌های افراطی بر مسجد الحرام در مکه آغاز شد. این شورشیان همان پیام مبلغان وهابی را مطرح کردند: خاندان آل سعود به اسلام توهین می‌کنند. در آن زمان "ملک خالد" قدرت را در دست داشت.

جهت جلوگیری از تکرار این حادثه، ملک فهد ۲۵ میلیارد دلار برای توسعه و نوسازی اماکن مقدس در مکه و مدینه هزینه کرد و میلیاردها دلار نیز صرف دانشگاه‌های جدید اسلامی کرد.

خاندان "بکر بن لادن" از طرح‌های عظیم در مکه و مدینه بسیار سود برد. این خاندان بر ساخت و سازهای میلیاردی نظارت داشت البته بعضی از این هزینه‌ها به سوی پسر عمویش اسامه و القاعده و دیگر گروه‌های خشونت طلب سرازیر شد. امور در عربستان اینگونه پیش می‌رفت، اما سؤال اینجا است که پایان این ماجراها کجا است.

غرب و آمریکا گزینه‌های زیادی را برای آل سعود نگذاشته بودند؛ و این درحالی است که بیشتر اعضای خاندان آل سعود امیدوار بودند که آینده هیچگاه نیاید. واشنگتن ادعا می‌کند که ریاض هیچگاه نخواهد سوخت درحالی‌که می‌بیند چگونه ثروتمندان سعودی صدها میلیون دلار به گروه‌های افراطی می‌پردازند تا امنیت خودشان را تضمین کنند.

واشنگتن از اعضای پیشروی خاندان حاکم مانند "شاهزاده سلمان" استقبال می‌کند درحالی‌که ما می‌دانیم او بر گردشهای مالی هیأت نجات اسلامی نظارت دارد؛ هیأتی که نقش مهمی در

حمایت مالی از تروریستها ایفا کرد. این تروریستها تلاش کردند دنیا را منفجر کنند و چند سال قبل هم توانستند مرکز تجارت جهانی را منفجر کنند.

شرکتهای آمریکایی بزرگ مانند بویینگ، مکدونل داگلاس همچنان از امضای قرارداد با عربستان سعودی استقبال می کنند؛ و بسیاری مدیران سابق آژانس اطلاعات مرکزی که با شرکتهای سعودی همکاری کرده بودند می دانند که این نمایش مسخره برای مدتی طولانی ادامه خواهد یافت.

"جان اونیل" رئیس سابق اداره مبارزه با تروریسم با سعودیها مخالفت کرد. ماجراهایی را خوانده ام: اینکه چگونه وزارت خارجه از ورود اونیل به یمن جلوگیری کرد، درحالیکه او قصد داشت درباره حمله تروریستی به ناوشکن آمریکایی کول تحقیق کند. اونیل سعودیها را نادیده گرفت، ولی مدت زیادی طول نکشید که چاقوها او را نشانه رفتند. اف بی آی پرونده کارمند خود را در روزنامه ها فاش کرد. هنگامی که با اونیل ملاقات کردم، فوراً متوجه شدم که او شخصی بود که می خواست اوضاع را در واشنگتن به هم بریزد.

#### \* چشم پوشی آمریکا در برابر افراطی ها

آمریکا چشمان خودش را بر افراطی ها می بندد. تنها چیزی که شورای امنیت ملی به آن چشم داشت، نفت دریای خزر بود. قراردادها با عربستان سعودی موجب به وجود آمدن شرکتهایی برای سوء استفاده از انرژی در خاورمیانه شد.

شرکتهای نفتی بزرگ ثبات را بیش از هر چیز دیگری می خواهند. عربستان سعودی غیر عاقلانه ترین کشور است. عربستان کشوری است که در آن تروریسم جهانی متولد می شود؛ با وجود ریاست خاندان حاکم بر عربستان این کشور نمی تواند از این وضعیت خارج شود؛ آیا این کشور نقطه ای برای تحقق توازن در اقتصاد جهانی است؟

چرا آمریکا تروریسم آل سعود را نادیده می‌گیرد



\* جدال شاهزادگان برای غارت خزانه

آرزو داشتم که روز ۲۹ نوامبر ۱۹۹۵ در عربستان بودم. در آن روز "ملک فهد" به سگته مغزی شدیدی دچار شد؛ او زنده ماند اما در وضعیت مرگ بالینی. به همین دلیل شاهزاده "عبدالله" ولیعهد نمی‌توانست به تخت پادشاهی برسد.

ر نبود پادشاه، عربستان سعودی به سوی نوعی آشوب پیش می‌رفت، به صورتیکه در هر گوشه‌ای سرقتها و فساد به صورت بی‌سابقه طغیان کرد.

وهابی‌های افراطی وابسته به "اسامه بن لادن" کنار ایستاده و خود را از دایره خشونت‌ها دور کردند. دولت عربستان نیز همه همکاری‌های خود را با واشنگتن در خصوص تروریسم متوقف کرد. واشنگتن نیز در مقابل به هدف گرفتن پول بیشتر، از این فرصت برای افزایش باج‌گیری از عربستان استفاده کرد.

## \* اردوگاه سوگلی پادشاه در بیمارستان

هنگامیکه سکتة مغزی پادشاه اعلام شد، آژیرها در ریاض به صدا در آمده و بالگردها به هوا برخاستند. کاروانهایی نیز به سوی بیمارستانی که پادشاه در آنجا بستری بود، حرکت کردند. یکی از این افراد که خود را به بیمارستان رسانده بودند، همسر چهارم و سوگلی "فهد" و مادر "عزوزی" - نور چشمی پدر- بود. همه داستانهایی را درباره "عزوزی" و سوار شدن او بر موتور "هارلی دیویدسون" و چرخ زدن اطراف کاخ پدرش، و تعقیب خادمان و تخریب اثاثیه شنیده بودند. بیشتر اعضای خاندان "آل سعود" عزوزی را فردی ترسو و کند می دانستند؛ ولی خوش شانسی عزوزی این بود که می توانست خودش را در دل پدرش جا کند.

برادران فهد، "سلطان" وزیر دفاع، "تایف" وزیر کشور و "سلمان" امیر منطقه ریاض از جمله کسانی بودند که خود را به بیمارستان رسانده بودند. شمار افراد غریبه در بیمارستان بسیار کم بود.

مادر آنان که از خاندان قبیله "سدیری" بود، از نوجوانی به آنان آموخته بود که باید با یکدیگر ضد فرزندان "بن سعود" همکاری کنند؛ آنان نیز این درس را فرا گرفته و همواره اجرا می کردند. شاهزادگان و مسئولان دیگری نیز از مناطق مختلف عربستان و سراسر دنیا به بیمارستان آمدند. هواپیماهای اختصاصی در فرودگاه صف کشیدند؛ هر کسی که نمی توانست فرصتی را برای رسیدن به فهد بیابد، به نحوی سعی می کرد ارادت خود را ابراز کند. همه از سخاوتمندی او بهره می بردند؛ ماهانه تا ۲۷۰ هزار دلار به عنوان حقوقهای پرداختی پادشاه به ۱۲ هزار نفر می رسید؛ و افراد خانواده می دانستند که شاهزاده "عبدالله" ولیعهد (در آینده) یا حقوق آنان را قطع می کند و یا اینکه از امتیازات ویژه آنان خواهد کاست.

## \* سئوالات عجیب برادران فهد از پزشکان

در این شرایط، برادران فهد سئوالهای عجیبی را از پزشکان آمریکایی و اروپایی در خصوص وضعیت سلامتی او می‌پرسیدند و اینکه چقدر طول می‌کشد، قبل او از کار بیفتد؟ . زیرا آنان نمی‌خواهند که حال فهد خوب شود، بلکه می‌خواهند که او همچنان در وضعیت "مرگ بالینی" باقی بماند.

پزشکان نمی‌توانستند ناامیدی حاکم در عربستان را درک کنند. آنان سیاست‌های این کشور را نمی‌فهمیدند. خاندان آل سعود، شاهزاده "عبدالله" (ولیعهد) را مانند گرگ صحرا می‌پنداشتند که هر لحظه برای دریدن گله آماده بود. تنها راهی که می‌شد او را دور نگه داشت، حفظ ضربان قلب "فهد" و امکان اندازه‌گیری امواج مغز او برای طولانی‌ترین مدت ممکن بود.

عبدالله همواره شاهزاده‌ای غیرطبیعی بود. مادر او از قبیله "شمر" رقیب همیشگی آل سعود بود. بن سعود برای تحکیم آتش بس با قبیله شمر، با آن زن ازواج کرد. با وجود آنکه قبیله شمر در عربستان سعودی نفوذ پیدا کرده است، عبدالله همچنان از نظر برادران فهد، فردی غیرقابل اعتماد بود.

از خاندان حاکم، فقط عبدالله بود که راه صحرا را در پیش گرفت و به تجملات در ریاض، جده و طائف پشت کرد و برای تعطیلات به اروپا نرفت. او گفت، ترجیح می‌دهد هنگامی که بتواند، وقت خود را در یکی از خیمه‌ها سپری کند و شیر شتر بنوشد.

## \* شاهزادگان هروئین فروش !

آل سعود از این متنفر هستند که به آنان یاد آوری شود، اجدادشان "بدوی" بودند. آنان متنفر هستند که عبدالله از فساد و امتیازات خانوادگی بکاهد. هنگامی که عبدالله پادشاه شود، سرقتها را محدود می‌کند. و کاملاً از کنترل خارج می‌شود. شاهزادگان نسل سوم ماهانه ۱۹ هزار دلار دریافت می‌کردند که البته این بخشی از نیازهای آنان بود. زیرا آنان سالانه یک میلیون دلار آمریکا

نیاز داشتند تا قایقهای تفریحی خود را در سواحل ریورای فرانسه روی آب نگه دارند. به همین دلیل، برای جبران هزینه‌هایشان، پولها و ثروت کشور را سرقت می‌کردند و به فروش گذرنامه و هروئین می‌پرداختند.

پس از مدتی، عبدالله به بهترین فرصت برای رسیدن به پادشاهی دست یافت. در نیمه‌های سال ۱۹۹۰ عربستان سعودی با مشکلات مالی فاجعه آمیزی مواجه شد. ولیعهد پادشاه را قانع کرد که در آن زمان چند وزیر اصلاح‌گرا را منصوب کند.

در آن دوران شاهزادگان ارشد از پست‌های دولتی خود برای دستیابی به درآمدهای هنگفت یا املاک وسیع استفاده می‌کردند؛ آنان بودجه‌هایی هنگفت را برای خودشان تأمین می‌کردند. یکی از این شاهزادگان ارشد، در حال قلع و قمع کردن وزرای اصلاح‌گرای عبدالله بود.

نخستین کسی که از پست خود کنار گذاشته شد، "علی الشاعر" بود. او پس از تصدی پست وزارت تلاشها برای تغییر و اصلاح را جدی گرفت، و تلاش کرد مانع از تحقق قرارداد شاهزاده "طلال" شود. طلال قصد داشت اراضی ارزشمند یک تاجر بارز را تصرف کند. طلال به شدت اقدام الشاعر را محکوم کرد و فوراً "سلمان" حاکم ریاض و "تایف" وزیر کشور را برای مقابله با فشارها تحریک کرد؛ که در نتیجه آن شاعر از کار برکنار شد.

در سال ۱۹۹۵ ماجرای مشابهی برای "محمد بن عبدالعزیز آل‌الشیخ" وزیر امور شهرها و روستاها روی داد. وی هم قصد داشت از تصرف مقداری اراضی توسط یکی از فرزندان سلطان جلوگیری کند.

زمین‌خواری، بخش کوچکی از فساد در عربستان سعودی است. قراردادهای ملکی موجب ورشکستگی کشور می‌شد و شاهزاده "طلال" نسبت به دیگران بیشتر در این کار غرق شده بود.

هزینه‌های خارج از بودجه و درآمدهای فروش نفت مستقیماً به حسابهای ویژه انتقال می‌یافت و از خزانه داری عربستان عبور می‌کرد. این پولها برای خریدهای تسلیحاتی و ساخت و سازها

استفاده می‌شد. به دلیل نبود نظارت دولتی و یا هرگونه بازخواست، رشوه و فساد بسیار گسترده بود.

#### \* مشهورترین قرارداد عربستان

مشهورترین قراردادی که خارج از بودجه بسته شد، با نام "یمامه" مشهور است. یمامه در واقع قراردادی برای خرید سلاح از انگلیس بود که به دلیل گستردگی رشوه‌ها و پولهای رد و بدل شده در جریان آن، شهرت یافت.

در سپتامبر ۱۹۸۵ "مایک هزلتاین" وزیر دفاع انگلیس نخستین مرحله قرارداد یمامه را برای فروش جنگنده‌های تورنادو و بی ای هاوک و ارائه پشتیبانی‌های فنی و نگهداری، امضا کرد. ایجاد پایگاه نظامی بزرگی برای این هواپیماها در عربستان نیز از بندهای این قرارداد بود. ارزش این قرارداد به حدود ۴۳ میلیارد پوند انگلیس، (۸۶ میلیارد دلار آمریکا) رسید. انگلیس برای عربستان بازاری تضمین شده بود که می‌توانست در آنجا نفت خود را نقد کند. بیشتر هیأتها و واسطه‌ها به سوی سلطان و خانواده او رفتند.

فهد هم به سهم خود از این قرارداد دست یافت، البته از طریق همسرش جوهره و برادرش ابراهیم عبدالعزیز الابرهم، برای اینکه دستهای او در این قرارداد آلوده نشود و خدش‌های به تاریخ عربستان وارد نشود. در سال ۱۹۸۰ و اوایل سال ۱۹۹۰ قراردادها از طریق ابراهیم بسته می‌شد.

معمولا اطلاع از قراردادهای ابراهیم بسیار دشوار بود. ولی در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۷ ابراهیم شکایتی قضایی را ضد شرکت "رولزرویس" لندن مطرح کرد. این شرکت که موتورهای جنگنده تورنادو را ساخته بود از توافق کمیته‌ها با شرکت خصوصی ابراهیم شانه خالی کرد.

\* چرا عربستان جرأت لغو قرارداد یمامه را نداشت

در سپتامبر ۱۹۹۶ قرارداد یمامه به بحرانی غیرقابل تحمل برای عربستان سعودی تبدیل شد. در اوایل همین سال عربستان سعودی به دلیل ناتوانی در تحمل فشارهای ناشی از این قرارداد، ۴۰۰ میلیون دلار قرض گرفت تا به تعهدات مالی خود در این قرارداد عمل کند. با وجود آنکه قرارداد یمامه برای عربستانی‌ها بد بود، آنان جرأت خروج از آن را نداشتند.

در ابتدا عبدالله به شرکت سعودی "آرامکو" دستور داد حمایت مالی از قرارداد یمامه را کاهش دهد ولی این کار با شکست مواجه شد. در نشست وزیران در ۵ سپتامبر ۱۹۹۶ عبدالله سعی کرد نظر مثبت وزرا را برای توقف قرارداد یمامه کسب کند؛ ولی "سلطان" مقابل تصمیم عبدالله ایستاد زیرا توقف این قرارداد به معنای آن بود که سلطان خسارت بسیاری را متحمل خواهد شد، یعنی همان چیزی که عبدالله به دنبال آن بود. سلطان مدعی شد که نیروهای سعودی برای تغییر نیازمند تجهیزات انگلیسی هستند و اگر قرارداد یمامه لغو شود، عربستان سعودی مجبور می‌شود که برای تسلیح بیشتر به آمریکا متکی شود، مسأله‌ای که از نظر سیاسی پذیرفتنی نیست. در پایان همان روز، سلطان به خواسته خودش رسید و قرارداد پابرجا ماند.

\* پشت پرده طرح توسعه حرمین شریفین

طرح دیگری که خارج از بودجه بود و عبدالله تصمیم داشت آن را تحت کنترل در آورد، طرح توسعه حرمین شریفین بود. این قرارداد شامل تخریب و بازسازی مدینه منوره و مساجد قدیمی در مکه مکرّمه بود. مانند یمامه، برای این کار نیز ۲۵ میلیارد دلار آمریکا از فروش مستقیم نفت هزینه می‌شد. خاندان بن لادن مسئول این ساخت و سازها و رشوه‌هایی بودند که به اعضای خاندان حاکم داده می‌شد، تا حمایت مالی از این طرح ادامه یابد.



از نیمه های دهه نود تا اواخر آن، بخش قابل توجهی از درآمد نفت به برنامه‌های خارج از بودجه اختصاص می‌یافت، یعنی روزانه حدود یک میلیون بشکه و یک ششم صادرات نفت عربستان سعودی. طبق قیمت‌های رایج، عربستان سعودی روزانه ۳۰ میلیون دلار از دست می‌داد. هر کسی - با توجه به نفوذی که داشت - سعی می‌کرد تا به اندازه‌ای که می‌تواند غارتگری کند. این کار توسط وزرای اصلی دولت و هم پیمانان وهابی آنان صورت گرفت که تصمیم گرفته بودند آثار تاریخی را تخریب و دوباره بسازند. بنابراین به شرکت آرامکو دستور داده شد ۱۰۰ میلیون دلار آمریکا کنار بگذارد و مجموعه "بکر بن لادن" مأمور این پروژه شد. ولی به جای آنکه این پول کاملاً صرف پروژه‌ها شود، به جیب شاهزادگان ارشد و جمعیت های خیریه و علمای وهابی سرازیر شد.

در اکتبر ۱۹۹۵ فهد متوجه شد که عبدالله تمایل دارد با همدستی "سعود الفیصل" وزیر خارجه کشور را تحت کنترل خود در بیاورد. ملک فهد متوجه شد، هر بار که بحرانی به وجود می‌آید برای کمک به سوی عبدالله می‌شتابد؛ پس از مدتی قرار شد سلطان و فهد کشور را ترک کنند و فردی برای زیر نظر گرفتن "عبدالله" تعیین شود.

پس از سکنه مغزی فهد، می‌بینیم که عبدالله از دایره افرادی که او را فرا گرفته بودند خارج شد، و هیچکس نتوانست او را از راه فرمانروایی باز دارد.

\* مرحله عزوزی؛ احیای افراط گرایان وهابی و حمایت مالی از طالبان

در داخل خاندان حاکم، عبدالله به دلیل سکنه مغزی فهد سرزنش می‌شد؛ زیرا اطلاعاتی وجود داشت که فهد و عبدالله تلفنی درباره اینکه چه کسی باید در نشست شورای همکاری در عمان حاضر شود، بحث و جدل کردند.

گفته شده که فهد و عبدالله درباره بحران مالی بحث و جدل کرده‌اند.

همچنین برخی گفته‌ها حاکی از این بود که عبدالله به عمد می‌خواست فهد را عصبی کند؛ چرا که وضعیت سلامتی او پس از گذشت یک سال و نیم از سکتة مغزی چندان مناسب نبود؛ سلطان تلاش کرد تا از حضور عبدالله در نشستهای شورای وزیران به ریاست او جلوگیری کند. در ژوئیه ۱۹۹۷ عبدالله نیز سعی کرد تا قوانین و فرمانهایی لازم الاجرا را امضا کند.

سلطان، سلمان و نایف در نمایشی برای اعلام همبستگی خود را به بیمارستان رساندند؛ ولی در آنجا دوباره شوکه شدند. جوهره و عزوزی اردوگاهی را خارج از اتاق فهد در بیمارستان ایجاد کرده بودند. به عبارت دیگر در آنجا به نظر می‌آمد که کودتایی صورت گرفته است.

برادران فهد خشمگین بودند، ولی نمی‌توانستند کاری انجام دهند. آنان تمایل داشتند جوهره و فرزندش را دستگیر کنند. گزینه غیرقابل تصور این بود که عبدالله جانشین باشد.

عزوزی فقط حدود ۹۰۰ میلیارد دلار وجه نقد را نابود نکرد، بلکه برادرش "محمد بن فهد" (بلدوزر) را هم شکست داد. محمد بن فهد به دلیل اقدامات و فعالیتهای تاکتیکی به این لقب (بلدوزر) معروف شد. ولی با سرقت ۲۲ میلیون دلار پول و قایق تفریحی بلدوزر، اوضاع بدتر شد. بلدوزر گفت که نمی‌تواند کاری انجام دهد، زیرا جوهره و عزوزی اهمیتی به بازگرداندن اموال سرقت شده نمی‌دهند.

کاخ اسطوره‌ای عزوزی در خارج از ریاض فراتر از همه ساختمانهایی است که تا کنون توسط آل سعود ساخته شده است. می‌توان از طریق سه دروازه قوسی و جداگانه وارد آن شد.

در اوایل مارس ۱۹۹۷ اوضاع برای خانواده فهد غیرقابل تحمل شد. چرا که سلطان با سلمان برای لغو یکی از قراردادهای ملکی به نفع عزوزی همکاری کرد. من مطمئن نیستم که نتیجه چه بود. ولی اگر موفق می‌شدند، به موفقیت پر هزینه‌ای دست می‌یافتند.

شاهزادگان ارشد با مراجعه به تجارب و دوران‌دیشی، درباره خلافت به اتفاق نظر رسیدند. ژنرال "بینیفور" فرمانده ارتش آمریکا در خاورمیانه در ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۷ برای دیدار با فهد به ریاض رفت ولی در آنجا با حضور عزوزی در کنار فهد غافلگیر شد.

\* دلیل حمایت مالی "عزوزی" از "وهابی‌ها"

اما موضوعی که خاندان آل سعود را بسیار نگران کرده بود، حمایت مالی عزوزی از وهابی‌های افراطی بود؛ به نظر می‌آمد که عزوزی به آنان ایمان پیدا کرده بود، و آشکار بود که او فکر می‌کرد برای پادشاه شدن روزی به آنان نیاز پیدا می‌کند.

در دسامبر ۱۹۹۳ عزوزی ۱۰۰ هزار دلار به مسجدی در شهر کانزاس سیتی کمک کرد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۵ گفت که قصد دارد آکادمی ملک فهد را در بن افتتاح کند. در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۹۵ "منصور عبدالسلام" رئیس جمعیت اسلامی در اسپانیا را به ریاض دعوت کرد. در مه ۱۹۹۶ عزوزی فرمان داد "محمد الفاسی" از زندان آزاد شود. الفاسی به دلیل مخالفت با جنگ خلیج فارس و حضور نیروهای آمریکایی در عربستان سعودی به زندان افتاده بود.

"نایف" وزیر کشور اعتراف کرد که عربستان سعودی گرفتار مشکلاتی با اسلامگرایان افراطی است. وی در نوامبر ۲۰۰۲ گفت: همه مشکلات ما ناشی از اخوان المسلمین است. زیرا ما از این گروه بسیار حمایت کردیم. اخوان المسلمین برادرانمان را در کشورهای عربی نابود کردند. نایف ادامه داد: به دلیل محدود کردن اخوان المسلمین در کشورهايشان، آنان به عربستان سعودی پناه بردند و در اینجا با اسلامگرایان افراطی روبرو شدند.

\* نفوذ وهابی‌ها به ارتش سعودی

در سپتامبر ۱۹۹۶ فرمانده نیروی هوایی به ۵ تن از پیروان بن لادن مسئولیت داد؛ در آن زمان مسئولانی در وزارت دفاع عربستان از حضور آمریکا در منطقه ناراضی بودند. افسرانی در رده‌های مختلف (ارتش عربستان) عقیده داشتند که آمریکا درباره خطر صدام عراق کرد تا بهانه‌ای برای باقی ماندن نیروهایش در عربستان سعودی و دیگر کشورهای منطقه (خلیج فارس) داشته باشد.

با اینکه اعطای مسئولیت به این ۵ اسلامگرای افراطی موجب بدتر شدن اوضاع می‌شود؛ ولی هیچ کس حتی "عبدالله" و "سلطان" آمادگی مخالفت با تصمیم فرمانده را نداشت؛ در اوایل اکتبر

۲۰۰۲ به پلیس عربستان سعودی اعلام شد که دیگر نمی‌تواند به افسران ارتش و اطلاعات رده پایین خود اعتماد کند. برای توجیه نگرانی سعودی‌ها، در فوریه ۲۰۰۳ شماری از افسران ارتش بحرین که به نظر می‌آمد با القاعده در ارتباط بودند، دستگیر شدند.

گسترش درگیری اسلامگرایان در ارتش، عزوزی را تشویق کرد که در سپتامبر ۱۹۹۷ برای اعطای کمک‌هایی به ارزش ۱۰۰ میلیون دلار به طالبان، هماهنگی کند. وی اهمیتی نمی‌داد که طالبان از بن لادن که متعهد شده بود آل‌سعود را سرنگون خواهد کرد، حمایت می‌کند.

در دسامبر ۱۹۹۹ بادها از سمت عزوزی وزیدن گرفت و مشخص شد که از "سعد البریک" همقطار "بن لادن" حمایت مالی شده است؛ البریک به گروه‌های افراطی در چین پول می‌داد تا نظامیان و شهروندان روس را سر ببرند.

پس از انتشار این خبرها تنها چاره نایف این بود که پول دادن به عزوزی را متوقف کند و البریک را تحت اقامت اجباری قرار دهد. ولی نایف هیچ کاری نکرد، و عزوزی همانطور که می‌خواست به حمایت‌های میلیونی (به القاعده) ادامه داد.

#### \* حمایت از "الاحمر" و اخوان المسلمین یمن

از نظر نایف، هیچکدام از برادران فهد نمی‌توانند به یکی از مراکز پیشرفته واشنگتن دست یابند. در سال ۱۹۹۰ "سلطان" وزیر دفاع به حمایت مالی از "عبدالله الاحمر" رئیس جمعیت یمنی "اصلاح" و اخوان المسلمین ادامه داد. واشنگتن نیز مدارک موجود (درباره این حمایت‌های مالی) را نادیده گرفت، این درحالی است که آنان در منفجر کردن ناوشکن آمریکایی "کول" دست داشتند.

واشنگتن همچنین تحولات عمیق در تفکرات "سلمان" حاکم ریاض در نیمه‌های ۱۹۹۰ را نادیده گرفت. این درحالی است که سلمان مسئول جمعیت‌های خیریه‌ای بود که از بن لادن و اخوان

المسلمین حمایت مالی می‌کرد. فهد، نایف، سلطان و سلمان فراتر از قانون بودند، به ویژه در واشنگتن.

\* سکوت آمریکا درباره حمایت عربستان از تروریسم

بار دیگر آمریکا هیچ گزینه‌ای نداشت. اوضاع ریاض آن طوری نبود که دولت (آمریکا) سعی داشت وانمود کند، و انتقادات بسیاری از خاندان حاکم به دلیل حمایت مالی و پشتیبانی از قاتلان آمریکایی‌ها وجود داشت. بدون شک واشنگتن آمادگی نداشت عربستان سعودی را ادب کند. آمریکا بیشترین سهم را از هزینه‌های تسلیحاتی صورت گرفته در عربستان می‌برد. این هزینه‌ها نیمی از هزینه‌های دولت عربستان بود.

سعودیها نمی‌توانند قرارداد ۲,۷ میلیارد دلاری با شرکت بویینگ را تحمل کنند. در این قرارداد خواسته شده بود که ۵۰۰ میلیون دلار پرداخت شود، ولی سعودیها فقط می‌توانستند ۶۰ میلیون دلار تأمین کنند. در اوایل سال ۱۹۹۷ مبلغ ۲,۸ میلیارد دلار برای هواپیماها اختصاص یافت، ولی امکان گنجاندن این رقم در بودجه نبود. سلطان با قرارداد یمامه پولها را به سرقت برده بود و در ژوئیه ۱۹۹۷ سلطان گفت که هزینه قرارداد بویینگ باید از بودجه تأمین شود. وزارت کشور برای تأمین این مبلغ خرید قطعات و تحویل هواپیماهای جدید را به تأخیر انداخت.

در اواخر سپتامبر ۱۹۹۶ عبدالله درباره اوضاع مالی عربستان سعودی هشدار جدی داد و سعی کرد پیامی را به دولت کلینتون بدهد. اما عبدالله نتوانست سفارت آمریکا در ریاض را مجبور به اطاعت کند. زیرا تنها مأموریت این سفارتخانه تحت فشار قرار دادن سعودیها برای پرداخت صورتحسابهایشان در زمان مشخص است.

عبدالله به بندر اعتماد نداشت و نمی‌خواست که او کانال ارتباطی با کاخ سفید باشد، زیرا در نهایت بندر به پدرش "سلطان" وفادار بود. بهترین کاری که عبدالله می‌توانست انجام دهد این

بود که از طریق ریچارد مورفی سفیر سابق کارهای خود را پیش ببرد. مورفی در کشورهای عربی فردی شناخته شده بود. در آمریکا نیز او را به عنوان کارشناس امور خاورمیانه می‌شناسند. علاوه بر این، مورفی ارتباطی با اسرائیل نداشت. حداقل این چیزی بود که عبدالله از او می‌دانست.

عبدالله در ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۶ به مورفی گفت که آمریکا قبل از هر کار جدیدی در منطقه باید با عربستان سعودی مشورت کند. عبدالله با یاد آوری تجربه دولت بوش در جنگ خلیج فارس گفت: دولت بوش درباره هزینه (جنگ) دولت عربستان را فریب داد. پرداخت هزینه پایگاه‌های آمریکایی در عربستان سعودی میلیاردها دلار بیشتر هزینه داشت. (به عبارت دیگر عربستان سعودی اگر وارد مشکلات منطقه‌ای جدید شود، دیگر نمی‌تواند هزینه بویینگ یا هر هزینه دیگر را بپردازد)

\* درخواست عبدالله برای رهایی فوری از صدام

عبدالله گفت: دولت کلیتون باید فوراً و برای همیشه از صدام رهایی یابد. در عین حال نباید اعراب فکر کنند که آمریکا در حال جنگ با مردم عراق است.

ولی در آن برهه، درخواستهای عبدالله گوش شنوایی در واشنگتن نداشت و کلیتون برای رسیدن به دور دوم ریاست جمهوری تلاش می‌کرد.

در همان حال، سلطان به خریدهای تسلیحاتی ادامه داد، خریدهایی که هیچکس توانایی پرداخت هزینه‌های آن را نداشت. در دسامبر ۱۹۹۶ عربستان سعودی قرارداد سلاح بی‌فایده‌ای را بست و ۴۴ بالگرد اگوستا ۴۱۲ را خرید - قراردادی که از طریق "نفث یمامه" تأمین می‌شد - به این معنا که مردم عربستان از این موضوع بی‌اطلاع بودند.

در همان ماه، سلطان دوباره وارد بازار شد و ۱۰۲ جنگنده اف ۱۶ خریداری کرد. همچنین در همان سال سعودی‌ها قراردادی ۳ میلیارد دلاری را با فرانسه امضا کردند. این درحالی بود که فقط تأخیری‌های قرارداد یمامه ۴,۵ میلیون دلار برای عربستان هزینه داشت.

ضربه واقعی در ۱۸ دسامبر سال ۱۹۹۶ وارد شد. در آن زمان "ویلیام پری" وزیر دفاع و "ارن کریستوفر" وزیر خارجه و "الگور" معاون رئیس جمهور، "بندر" را به کاخ سفید فرا خواندند. البته نه برای اطلاع از پیشرفت حاصل شده در تحقیقات (انفجار برج‌های) "خبر" بلکه به دلیل عدم اجازه دادن به بندر برای رفتن به منزلش در "بوتاماک". بندر موافقت کرد که ماهانه به بوسنی ۲ میلیون دلار به عنوان کمک اعطا کند.

هر مقدار که ارتباط کاخ سفید با عبدالله بیشتر می‌شد به همان اندازه از محبت او کاسته می‌شد، او علاوه بر تهدید برای کاهش قراردادهای دفاعی و هواپیمایی غیرنظامی، در خصوص اتخاذ روشی مستقل در سیاست خارجی هشدار می‌داد.

عبدالله همواره نامه ریچارد مورفی را مورد تأکید قرار می‌داد: یا سرنگونی صدام، یا رها کردن او به حال خودش و لغو تحریم‌ها. کلیتون در خصوص سیاست عراق کاری نکرد. در عربستان هم اسلامگرایان افراطی که به ارتش نفوذ کرده بودند، از صدام حمایت می‌کردند.

در ژوئیه ۱۹۹۷ عبدالله نامه‌ای را به نمایندگان ویژه، جهت گشودن کانالهایی دیگر به دور از چشم آمریکا فرستاد.

در اوایل سال ۱۹۹۶ بهای هر بشکه نفت تقریباً ۲۱ دلار بود، یک سال پس از آن قیمت هر بشکه به ۲۳ دلار رسید؛ یعنی افزایشی در حدود ۱۰ درصد.

## \* اطلاع عربستان از بیهوده بودن اوسلو

عبدالله دریافت که توافقنامه‌های اوسلو در سال ۱۹۹۳ دروغین بود. و این توافقنامه بر این اساس به اعراب فروخته شد که فلسطینی‌ها امکان این را یافتند که کشوری را در کرانه باختری و غزه تشکیل دهند. ولی در سایه اوسلو هیچ کدام از شهرکها تخلیه نشد. شمار شهرک نشینان یهود در کرانه باختری از ۲۵۰ هزار به ۳۸۰ هزار افزایش یافت و شمار یهودیان در دره اردن نیز به ۵ هزار نفر افزایش یافت که ۷۵ درصد از آب را مصرف می‌کردند و بقیه را برای دو میلیون فلسطینی می‌گذاشتند تا زندگی کنند.





عکسی که کاخ سفید پس از اعلام مرگ بن لادن منتشر کرد

\* قطر والقاعده و خالد الشیخ و شاهزاده سیاه

چند ماه قبل از آنکه از آژانس اطلاعات مرکزی استعفا کنم، از خودم می پرسیدم که آیا در آمریکا چیزی وجود دارد که برای فروش نباشد (!). با وجود آنکه بیشتر در خارج از کشور بودم، ولی متوجه شدم که بندر و هواپیماهای "بویینگ" و مجموعه های "کارلایل" و "ایکسون" واشنگتن را به خود مشغول کرده اند. رسوایی حمایت های مالی از تبلیغات انتخاباتی را دیدم، و متوجه شدم که چگونه آرا با صدها هزار دلار خریداری می شود. حکومت بندر در واشنگتن را مشاهده کردم .. ولی همواره این سؤال را از خودم می پرسیدم که چه اتفاقی در حال روی دادن است؟ و آیا باید برای رسیدن به این پاسخ به خاورمیانه باز گردم.

\* جنگ کویت چگونه آغاز شد

در اوایل اکتبر ۱۹۹۴ هنگامی که معاون رئیس اتاق عملیات عراق بودم، یکی از جاسوسان در عمان به من گفت که صدام در حال حرکت به سوی مرزهای کویت است. من این مسأله را باور نکردم. زیرا او چقدر باید احمق باشد که دست به چنین کاری بزند؟!

هنگامیکه به واشنگتن بازگشتم، متوجه شدم که ماهواره‌ها حرکت خودروهای زرهی عراقی در جنوب این کشور به سوی مرزهای کویت را رصد کرده‌اند. ولی ماهواره‌ها به ما نمی‌گفتند که آیا صدام در آن موقع قصد عبور از مرزها را داشت یا خیر. به همین دلیل ما نیازمند جاسوس بودیم. مشکل این بود که ما در عراق و در کنار صدام یا در ارتش او جاسوسی نداشتیم که به ما بگوید آیا ارتش این کشور قصد حرکت به سوی کویت را دارد.

نخستین تماس از اتاق عملیات کاخ سفید بیانگر آن بود که نیروی دریایی آمریکا و رئیس جمهور قصد دارند ناوهای نظامی را به خلیج فارس بفرستند، ولی آنان می‌خواستند بدانند که آیا آژانس اطلاعات مرکزی از این عملیات حمایت می‌کند.

می‌دانستم که ما منابعی نداریم، به همین دلیل با دفتر (سی آی ای) در عربستان تماس گرفتم تا بدانم آیا تحرکاتی غیرعادی در مرزهای عراق مشاهده کرده‌اند؛ زیرا بدوی‌ها همواره در حال عبور از مرزهای عراق و عربستان بودند. یکی از افسران دفتر به من گفت که هیچ چیزی وجود ندارد.

می‌دانستم که او واقعیت را می‌گوید، زیرا عربستان سعودی هم پیمان ما بود. و ما در این کشور سرباز مستقر کرده بودیم، و از این طریق ناوگان خود را در خلیج فارس باقی نگه داشتیم.

وی (افسر دفتر سی آی ای در عربستان) گفت: کویتی‌ها درباره اینکه صدام چه کاری می‌خواهد انجام دهد، کمترین اطلاعی ندارند. آنان برای اطلاع از مسائل به مناطق مرزی فراخوانده نشدند و چاره‌ای هم وجود نداشت.

بعد از ۱۵ دقیقه مرزبانان کویتی اعلام کردند که یک تانک عراقی را دیده‌اند که در حال حرکت به سوی مرز است.

درست ۲ دقیقه بعد "جورج تنت" رئیس سازمان اطلاعات مرکزی و مسئول مطلع کردن واشنگتن از همه رویدادها و بحرانها از کاخ سفید تماس گرفت و گفت: "لغت بر این اوضاع، در عراق چه می‌گذرد؟ من از این اوضاع راضی نیستم."

وی پرسید: "آیا پولهایی که به سازمان اطلاعات اختصاص می‌یابد فقط برای خرید دوربین استفاده می‌شود؟ درباره شمال خلیج فارس چه چیزی را نمی‌دانیم."

عراق دوره صدام تقریباً به روی کل دنیا بسته بود و جمع‌آوری اطلاعات از داخل این کشور دشوار بود. ولی چرا از کشورهای دوست مانند کویت و عربستان که مانند قلب تپنده به اقتصاد کشورمان خون می‌رسانند، اطلاعاتی نیست؟

\* سی‌ای‌ای در منطقه خلیج فارس کور بود

از آن زمان به بعد، مشغول خواندن گزارش‌هایی شدم که از ریاض ارسال می‌شد. هیچ موضوع بارزی در این گزارش‌ها نبود. هیچ سخنی از تقسیم بندی‌ها در خاندان حاکم یا ارتباط آن با وهابی‌ها و یا حتی مبلغان وهابی که هر آنچه را که می‌خواستند از آل‌سعود می‌گرفتند، وجود نداشت.

بار دیگر، با نگاه انداختن به گزارشهای سال ۱۹۸۶ متوجه شدم که چیز زیادی در روزنامه‌ها و مجلات دانشگاهی وجود ندارد. هنگامی که به موضوع خلیج فارس می‌رسیم، کور هستیم و اگر آتشی به پا می‌شد زمانی متوجه می‌شدیم که دیگر دیر شده بود.

### \* دگرگونی پایتخت لبنان ظرف چند سال

در آن سال به بیروت رفتیم. زمان زیادی طول نکشید که بفهمیم این همان بیروتی نبود که سال ۱۹۸۸ آن را ترک کردم. این شهر در آن زمان به دلیل جنگ داخلی شاهد اختلافات بسیاری بود ولی اکنون در حال بازسازی است. "رفیق حریری" نخست وزیر با فراخواندن بهترین مهندسان معمار دنیا، در حال بازسازی مرکز شهر بود. گفته شده که او قسمتی از بخش قدیمی بیروت مربوط به دوران رومی‌ها را حفاری کرده است. او قصد داشت برای تسهیل حرکت و حمل و نقل تونلی را زیر شهر جدید حفر کند. جاده جدیدی برای فرودگاه ساخته شده بود. پس از چند سال بیروت با پاریس و لندن رقابت خواهد کرد.

خاورمیانه همچنان از زخم‌هایی بسیار رنج می‌برد و التیام این زخم‌ها نیازمند زمان بسیاری است. در آستانه سال نو میلادی، راننده تاکسی من را از بیروت ناشناخته به بیروت شرقی برد و به من گفت که این نخستین بار است که از خط سبز عبور می‌کند.

### \* کودتا در قطر و شاهزاده سیاه

کار خودم را هنگامی شروع کردم که یکی از دوستان به واشنگتن بازگشت و از من خواست به موضوع مخالفان قطری که به بیروت و دمشق پناهنده شده بودند نگاهی بیندازم. توجه دوستم به یک شاهزاده شورش‌طلب شده بود که به امیر فعلی بسیار نزدیک بود. وی از دانشکده نظامی سنت هرست انگلیس فارغ التحصیل شده بود. این شاهزاده "حمد بن جاسم بن حمد آل ثانی" نام دارد. نام کامل او را گفتم زیرا به نظر می‌آید که هر شاهزاده در قطر "حمد" یا "جاسم" نام دارد. نام وزیر خارجه قطر نیز "حمد بن جاسم بن جبر آل ثانی" است. نام امیر قطر هم حمد بن خلیفه است. برای ساده کردن موضوع من این شاهزاده اخراجی یعنی "حمد بن جاسم بن حمد آل ثانی" را شاهزاده سیاه می‌خوانم.

در فوریه ۱۹۹۶ شاهزاده سیاه که وزیر سابق اقتصاد و رئیس پلیس بود، سعی کرد امیر قطر را سرنگون کند. قطر کشور دسیسه‌ها در خلیج فارس است. قطر برای هر کشوری که به سیاستهای منطقه خلیج فارس اهمیت می‌داد، کشوری جادویی به شمار می‌آمد. این امیر نشین همچنین بزرگترین جایزه برای شرکتهای نفتی دنیا بود. قطر علاوه بر ذخایر عظیم نفتی یکی از بزرگترین منابع گاز دنیا را دارا است و علاوه بر آن روابط خوبی هم با اسرائیل داشت.

طی چند دیداری که با دوستان قدیمی خود در بیروت داشتم، فردی را یافتم که "شاهزاده سیاه" را می‌شناخت. او در دمشق در مجتمعی زندگی می‌کرد که از سوی افسران ارشد ارتش و اطلاعات (سوریه) کنترل می‌شد و رسیدن به او ساده نبود.

ولی در آخر همکاری را یافتم که نزد "شاهزاده" کار می‌کرد. وی پذیرفت که با من در لبنان ملاقات کند. تنها شرطش این بود که این دیدار در هتلی در منطقه "بقاع" صورت گیرد. این هتل توسط اطلاعات سوریه اداره می‌شد.

در روز دیدار به هتل مذکور در "بقاع" رفتم. شاهزاده سیاه در انتظار من بود و لباسی نظامی به تن داشت و مانند یک مبارز فلسطینی دور گردنش چفیه بسته بود. در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس اینگونه لباس نمی‌پوشند. اتاق ملاقات تاریک بود به جز چراغ گازی که در گوشه اتاق روشن بود. شاهزاده سیاه به من چای تعارف کرد و گفت: "همانطور که می‌دانی من در نخستین روزهای عملیات فداکارانه، با یاسر عرفات بودم و در اردوگاه‌های او آموزش دیدم و در کنار او جنگیدم.

این شاهزاده تلاش می‌کرد که بگوید شبیه پسرعموهایش نیست و یک جنگجوی درجه یک است، و کسی نمی‌تواند او را به بازی بگیرد.

در آن لحظه دلیل موافقت شاهزاده برای انجام این ملاقات را فهمیدم. او می‌خواست در خصوص روابط خارجی واشنگتن با کشورش و حمد بن اسم بن جبر آل ثانی وزیر خارجه یا همان "حمد خوب" (نامی که در آمریکا با آن شناخته می‌شد) اطلاعاتی کسب کند.

حمد وزیر خارجه و دوست واشنگتن و اسرائیل بود و در قطر با برگزاری کنفرانسهای اقتصادی عربی اسرائیل را هم دعوت وی کرد و مرکزی اقتصادی را برای اسرائیل در دوحه گشود.

قطر وعده داده بود که انتخابات دموکراتیک برگزار کند. این کشور به زنان اجازه فعالیت داد و قراردادی چندین میلیارد دلاری با شرکت "انرون" بست.

حمد بن جاسم بن جبر آل ثانی وزیر خارجه قطر مانند بندر فردی مورد قبول بود. او مزرعه‌ای در جاده "فاکس‌هال" گرانتین منطقه در پایتخت (آمریکا) داشت.

شاهزاده سیاه از من پرسید: پسرعمویم در شورای امنیت کرسی خریده است؟ به او پاسخ دادم: نه، در واشنگتن کسی چیزی را نمی‌خرد و نمی‌فروشد.

وی افزود: "او وزیری لعنتی و ثروتمند است و مطمئنم که می‌تواند آنجا را صاحب شود، ولی نمی‌تواند بخرد. باید چیزهای بسیاری را بدانی دوست من".

دیدار تمام شد، ولی این آخرین ملاقات نبود. پس از آن در چند مکان دیگر با این شاهزاده دیدار کردم و هر بار می‌گفت که به من اعتماد دارد. مشخص بود که این شاهزاده می‌خواست قلب پسرعمو و وزیر خارجه اش را هدف قرار دهد.

یک بار، شاهزاده سیاه من را به منزلش در دمشق دعوت کرد. او خانه‌ای دو طبقه را برای خودش در شهرکی نظامی در شمال غربی دمشق ساخته بود. این شهرک پارکی به اندازه یک زمین فوتبال داشت.

شاهزاده یک بار به من گفت: "آیا چیزی درباره پسرعمویم حمد بن جاسم بن جابر می‌دانی؟". من به او گفتم که با او در دفتر لیون فیورس مشاور امنیت ملی دیدار کرده‌ام. به او گفتم که از من درخواست هنگام رسیدن وزیر خارجه، از دفتر خارج شوم.

وی به من پاسخ داد: نمی‌دانم که با من صداقت داری یا نه، ولی کشور تو وارد بازی بسیار خطرناکی شده است.

از او پرسیدم که منظور او چه کسی است.

بگذارید از بن لادن شروع کنم. وزیر خارجه (قطر) یکی از حامیان اصلی او است و از عربستانی ها متنفر است.

وقتی در آژانس اطلاعات مرکزی بودم، این موضوع را فهمیدم. من شنیدم که سلطان و شاهزادگان ارشد وزیر خارجه را "سگ" می نامند.

می دانستم که "عبدالله بن خالد" وزیر کشور در ۱۰ اوت ۱۹۹۶ با اسامه بن لادن دیدار کرد. البته این امر معنایی ندارد. بسیاری از اعراب برای دیدار با بن لادن راهی خارطوم می شدند. سازمان اطلاعات عراق هم در چند مورد با بن لادن ملاقات داشت.

\* خالد الشیخ حمد کیست

آیا می دانید که خالد الشیخ حمد کیست؟ در زبان قطری ها، حرف "م" از کلمه "محمد" افتاده است. منظور شاهزاده سیاه خالد شیخ محمد بود.

من به شاهزاده سیاه گفتم که او را نمی شناسم زیرا می خواستم که داستان را از ابتدا تا آنها بدانم. وی افزود: او فرمانده عملیات تروریستی است که بن لادن انجام می دهد. هدف او منفجر کردن هواپیماها است.

شاهزاده سیاه ادامه داد: در سال ۱۹۹۵ فرمانده پلیس بودم. وی آن زمان پس از دستگیر شدن دو تن از یارانش از فیلیپین به قطر آمده بود. پس ما فوراً او را نزد "عبدالله بن خالد" وزیر کشور وهابی و متعصب بردیم. امیر از من خواست که به عبدالله کمک کنم.

دریافتم که شاهزاده سیاه از من می خواهد با این اطلاعات کاری انجام دهد. بیشتر اعراب این کار را انجام می دادند و من هم تمایل داشتم که بقیه داستان را بشنوم.

از او پرسیدم: خالد الشیخ اکنون کجا است؟

هنگامی که خالد الشیخ محمد قطر را در سال ۱۹۹۶ ترک کرد، دیگر از وضعیت او اطلاعی نداشتم.

وی گفت: فکر می‌کنم که در پراگ است.

سپس از او پرسیدم: آیا دلیلی برای این مسأله وجود دارد؟ او جواب داد: بسیار بیشتر از یک دلیل. من وزیر اقتصاد بودم و هر وقت که زمان تزریق پول به انتخابات آمریکا فرا می‌رسید، من بودم که چنین کاری را انجام می‌دادم.

من اهمیتی به اقدام دولتهای خارجی در حمایت مالی از انتخابات آمریکا نمی‌دهم، ولی موضوع خالد شیخ محمد برای من اهمیت دارد. من از توطئه‌هایی که در جریان بود اطلاع داشتم و از طرح خالد شیخ محمد برای منفجر کردن خطوط هوایی آمریکا آگاهی یافته بودم.

اما چگونه می‌توانستم به آژانس اطلاعات مرکزی اطلاعات برسانم؟ من از آژانس خارج شده بودم و تنها راه ارسال اطلاعات و اسناد از طریق ایمیل به یکی از دوستان بود که هنوز در آژانس اطلاعات مرکزی کار می‌کرد. باید از او می‌خواستم که اطلاعات را به مرکز مبارزه با تروریسم بفرستد و همه اطلاعات و حتی نام شاهزاده سیاه را هم در آن درج کند.

\* سکوت سی‌ای دربارہ تروریسم

امیدوار بودم که واشنگتن فردی را برای گفتگو با او بفرستد. ولی دو روز بعد دوستم پاسخ داد: "به نفع ما نیست"

من تسلیم نشدم، به همین دلیل از "جیم رایزن" خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز کمک خواستم. اگر این اطلاعات و به ویژه اسناد در روزنامه نیویورک تایمز منتشر می‌شد شاید نظر یکی از هم پیمانان ما در خلیج فارس به یکی از خطرناکترین تروریستهای دنیا جلب می‌شد.



در آن زمان، به نیویورک منتقل شدم. شاهزاده سیاه هنوز برای بیان همه اطلاعاتش آماده بود. هنگامی که تصمیم گرفته شد رایزن با او دیدار کند، شاهزاده سیاه در بیروت ربوده شد و با هواپیما به دوحه انتقال یافت.

تا زمانی که این سطرها را می‌نویسم، او در زندانی بدون پنجره نگهداری می‌شود. خانواده اش می‌گویند که به او مواد مخدر تزریق می‌کنند. با پنهان شدن این شاهزاده، دستیابی به برخی واقعیتها تقریبا غیر ممکن شد.

پس از ناپدید شدن شاهزاده سیاه، در نیویورک با یکی از دوستانش ملاقات کردم. وی در سریلانکا متولد شده و شناسنامه آمریکایی داشت. او برای هیأت قطر در سازمان ملل متحد کار می‌کرد. به من گفت که نمی‌خواهد با من صحبت کند، زیرا دنبال در دسر نیست.

پس از آنکه او را قانع کردم که دوست شاهزاده سیاه هستم، برای من داستانی را تعریف کرد: "در سال ۱۹۹۵ هنگامی که امیر فعالی (قطر) پدرش را از قدرت سرنگون کرد، اشتباهی تاکتیکی مرتکب شدم و از پدر امیر و شاهزاده سیاه حمایت کردم. این کار من را به دشمن وزیر خارجه و امیر (قطر) تبدیل کرد. در یکی از روزها با وزیر خارجه در نیویورک دیدار کردم. او به من گفت که باید یکی از دو طرف را برگزینم و محل شاهزاده سیاه را لو دهم. من به او گفتم چرا؟ من که قانون شکنی نکردم. وزیر پاسخ داد: مهم نیست، به زودی می‌فهمی."

برای من آشکار بود که وزیر خارجه (قطر) در واشنگتن بسیار بانفوذ است. پولهای سرازیر شده، به قطر اجازه داد که بر دفتر تحقیقات فدرال (اف بی آی) تأثیر بگذارد. این دفتر در فوریه ۱۹۹۶ تیمی را به دوحه فرستاد تا خالد شیخ محمد را دستگیر کند. همچنین قطر از اف. بی. آی. برای ارباب مخالفان استفاده می‌کرد.

\* ماجرای آشنایی با خبرنگار وال استریت و مرگ او

متأسفانه این پایان داستان نبود. در سال ۱۹۹۸ هنگامی که در فرانسه بودم جوانی به نام "دانی پرل" از روزنامه وال استریت ژورنال تلفنی با من تماس گرفت. در ژنو با یکدیگر ملاقات کردیم تا درباره خالد شیخ محمد و قطر صحبت کنیم. او گوش می‌داد و نکته‌ها را یادداشت می‌کرد. پس از مدتی گفت که داستان خالد شیخ محمد را مطرح کرده ولی اطلاعات کافی برای انتشار این ماجرا وجود ندارد.

دو روز پس از ۱۱ سپتامبر (۲۰۱۱) این نامه از طریق ایمیل از پرل به دست من رسید: سلام اوضاع چطور است؟ هنوز کتابت منتشر نشده؟ امیدوارم که روز سه شنبه نزدیک پنتاگون نبوده باشی؟ برخی از متهمان احتمالاً گذرنامه‌های اماراتی داشتند و یادآور می‌شوم که تو درباره این مسأله بسیار صحبت کرده بودی. از تو می‌خواهم که درباره خالد شیخ محمد و قطر صحبت کنی.

برای اطلاع از این موضوع که آیا پرل برای اطلاع از خالد شیخ محمد به کراچی رفته است، هیچ ابزاری نداشتم. ولی روزنامه وال استریت (در پاسخ به سؤال نویسنده کتاب) اعلام می‌کرد که نه، او در حال بررسی پرونده‌ای دیگر است.

پرل کشته شد و انگشت‌های اتهام خالد شیخ محمد را نشانه رفت. از طریق دوستی در لندن متوجه شدم که چند روز پس از ۱۱ سپتامبر پرل با وزیر خارجه قطر گفتگو کرد تا در خصوص این موضوع سؤال کند که آیا خالد شیخ محمد در پس پرده این حملات قرار دارد. نیازی به اطلاع از پاسخ قطری‌ها نداشتم. بدون شک آنان به شدت هرگونه اطلاعات در خصوص ۱۱ سپتامبر و خالد شیخ محمد را رد کردند.

حال این سؤال مطرح است که آیا قطری‌ها به خالد شیخ محمد گفته‌اند که پرل در راه است.

بسیاری از سئوالهای ما بی جواب باقی ماند. دولتهای ما باید به دنبال حقایق باشند و آن را در اماکنی مثل قطر و عربستان جستجو کنند. باور کنید، پس از ۱۱ سپتامبر سئوالها بیشتر از جوابها است.

یک قطری دیگر به من گفت که در اواخر سال ۱۹۹۰ "ایمن الظواهری" معاون بن لادن در مصر و ده ها تن از یارانش در قطر بودند درحالیکه دولت (قطر) نیز از این موضوع اطلاع داشت. عربستان سعودی نیز چنین وضعیتی داشت.

ما هنوز در خصوص این مسأله که چرا "عمر بیومی" در سان دیگو با صدها هزار دلار ظاهر شد و به دو تن از ربایندگان سعودی کمک کرد، اطلاعاتی نداریم. هنوز پرونده او در دفتر اف بی آی قرار دارد. درحالیکه در داخل عربستان با آرامش زندگی می کند.

این سئوال بارها برای من مطرح شد که پولی که "کالین پاول" در سخنرانی خود در دانشگاه "تافتس" دریافت کرد، از همان حسابی پرداخت شد که وزارت دفاع عربستان از آن برای پرداخت پول به "عمر بیومی" استفاده می کرد.

برای درخواست واقعیتها از عربستان سعودی باید پیش از آن به خودمان واقعیتها را بگوییم. زیرا در غیر این صورت حوادث بسیاری مانند ۱۱ سپتامبر و قتل تأسفبار دانی پرل روی خواهد داد.

#### \* درمان خطرناک برای بیماریهای لاعلاج

پاسخهای واشنگتن به کشور عربستان مانند پاسخها به بقیه کشورهای خاورمیانه بود: دموکراسی همه چیز را حل می کند. باید با خاندان حاکم صحبت کرد تا حداقل از بخشی از قدرت خود دست بکشد، شاهزادگانی با تفکرات اصلاحی روی کار بیایند، پارلمانی نمونه در این کشور تأسیس شود، دو حزب سیاسی تشکیل شود، جیمی کارتر به عنوان ناظر بین المللی انتخابات به این کشور برود و تغییراتی صورت بگیرد تا ریاض مانند آنکارا و یا شاید استکهلم شود.

"شاس فریمن" سفیر سابق (آمریکا) در عربستان سعودی گفت: عربستان سعودی وارد جنگهایی به ویژه در زمینه مبارزه با تروریسم شد.

"آنتونی کوردزمن" کارشناس امور خاورمیانه در مرکز مطالعات راهبردی و بین المللی هم گفت: عربستان سعودی عملیاتی گسترده را برای تغییرات اقتصادی و اجتماعی هدایت می کند. به دلیل این تغییر است که اقلیتها به خشونت گرویدند.

می توان اینگونه زمره ها را در سراسر واشنگتن شنید حتی در خارج از آژانس اطلاعات مرکزی عقیده بر این است که دموکراسی در صحرا پیروز خواهد شد زیرا در آمریکا و اروپا به موفقیت رسید.

همه این مطالب مزخرف است. هواداران دموکراسی در عربستان از انتخابات آزاد و سالم در عربستان سعودی سخن می گویند. (!)

بیاید نگاهی به آخرین انتخابات واقعی در یک کشور عربی بیندازیم: در الجزایر، در اواخر سال ۱۹۹۱ و اوایل سال ۱۹۹۲ هنگامی که بنیادگرایان در حال پیروزی با رأی اکثریت قاطع بودند، ارتش وارد عمل شد و این کشور به سوی جنگ داخلی رفت که در جریان آن صدها هزار نفر از مردم کشته شدند.

چرا انتظار داریم که وضعیت در عربستان متفاوت خواهد بود؟

"ند واکر" که درباره دموکراسی در عربستان همه چیز را می داند و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه است، تا حدی از سوی شاهزادگان سعودی حمایت می شود. شاهزادگانی که برای گرفتن آرای مردم حاضرند هر کاری انجام دهند.

"ریچارد پرل" رئیس شورای اداری (دولت آمریکا در دوران جرج دبلیو بوش)، شریک یکی از کارخانه های فن آوری و تجهیزات امنیتی و دفاعی بود. در زمانیکه پرل می گفت که سعودی ها خواستار جنگ ضد عراق هستند، شرکای او در حال برگزاری نشست با سرمایه داران ارشد سعودی بودند تا ۱۰۰ میلیون دلار برای سرمایه گذاری های جدید جمع آوری کنند.

برای همه کسانی که به دنبال تغییر در واقعیت‌های دنیا هستند:

اوضاع اینگونه است:

- دنیای صنعتی به ذخایر نفتی در کشورهای اسلامی اهمیت می‌دهد و برای قراردادهای آتی نیازمند آن است، البته فرقی نمی‌کند این ذخایر از کشورهای عربی تأمین شود یا آسیای میانه.

- از بین کشورهای نفت خیز اسلامی، عربستان از همه مهمتر است زیرا: (الف) بزرگترین ذخایر نفتی را دارد (ب) به مثابه هیأت ناظر بر بازار صنایع نفت جهانی است (ج) پول و اراده سیاسی دارد و همچنان به دنبال سلطه بر شبه جزیره و آسیای میانه است.

- از بین کشورهای مصرف کننده نفت، هیچ کشوری به اندازه آمریکا نیست؛ در نتیجه هیچ کشوری مانند آمریکا به نفت عربستان وابسته نیست.

- اگر تانکهای عربستان سعودی بتوانند بر ۴ خانواده عربی منطقه خلیج فارس که مجموعاً ۶۰ درصد ذخایر نفتی را در اختیار دارند، چیره شوند، اقتصاد صنعتی و از جمله اقتصاد آمریکا دچار رکود نخواهد شد.

بخواهیم یا نخواهیم آمریکا و عربستان سعودی در یک قایق هستند. آینده آنها (سعودی‌ها) آینده ما (آمریکاییها) است. در نهایت ما نیازمند حکومت قانون در عربستان سعودی و خاورمیانه هستیم. من از مشروعیت، آزادی مطبوعات، آزادی دین یا حق حمل سلاح سخن نمی‌گویم. منظور من مسأله ای بسیار مهمتر است. تحریم فعالیت افراطی‌ها و اخوان المسلمین و جرم دانستن سرقت و رشوه. فقط از طریق حل این مشکلات می‌توان به حقوق دیگران یا دموکراسی واقعی فکر کرد. این دموکراسی می‌تواند موجب حاکمیت قانون شود. مانند تصویب قانون مقابله با فعالیت‌های فساد برانگیز خارجی، توقف رشوه و محدود کردن مسئولان بازنشسته دولت آمریکا.

ما اکنون با موضوع انحلال آل سعود مواجه هستیم و چاره ای دیگر هم وجود ندارد. حمله و انقلاب تنها کارهایی هستند که می‌توان با آنها صنایع غربی را برای مدتهای طولانی حفظ کرد.

واشنگتن ما را مجبور کرد که با شیطان تعامل کنیم. در گوش او نجوا کرده و به او ابراز علاقه کنیم. هنگامی که مسائل اشتباه پیش می‌رود، واشنگتن روی آن دست می‌گذارد و می‌گوید که همه چیز طبق روال است. درحالی‌که در تمام مدت چشمهای ما به کیفهای باز پول دوخته شده است.

سخن ناشر الکترونیکی

بسم الله الرحمن الرحيم

ناشر الکترونیکی این کتاب امیدوار است که نشر این کتاب ها در فضای مجازی باعث شود تا مقداری از چهره پلید امریکا ، انگلیس ، رژیم صهیونیستی و رژیم آل سعود روشن شود . برای این می گوئیم مقداری ، که این رژیم ها به قدری خون ریزی و جنایت در طول تاریخ کرده اند که چاپ کتاب هزاران جلدی هم نمی تواند چهره پلید و کثیف این رژیم ها را در اسلام هراسی ، جلوگیری از پیشرفت کشورها ، ترور آزادگان جهان چه مسلمان چه غیر مسلمان و... نشان دهد.

بیست و دوم دی ماه یکهزار و سیصد و نود و سه

۱۳۹۳/۱۰/۲۲

**مرکز دانلود کتابهای مذهبی و تاریخ اسلام ،  
نرم افزارهای اسلامی و مستندهای اسلامی**



- <http://mostazafin.tv> •
- <http://www.aviny.com> •
- <http://hizbullahcyber.com> •
- <http://roshangari.ir> •
- <http://www.farhangnews.ir> •
- <http://www.ammarname.ir> •
- <http://basijpress.ir> •
- <http://takzib.com> •
- <http://www.talkhandak.com> •
- <http://oweis.ir> •
- <http://www.tashohada.ir> •
- <http://didban.ir> •
- <http://www.nedayeenghelab.com> •
- <http://tabligh.tv> •
- <http://bookroom.ir> •
- <http://www.zohur12.ir> •
- <http://www.leader-khamenei.com> •
- <http://ic313.ir> •
- <http://www.ghaemiyeh.com> •
- <http://www.fa.ctu.ir> •
- <http://irannuc.ir> •
- <http://www.eshraf.ir> •
- <http://tabyincenter.ir> •
- <http://un.nahad.ir> •
- <http://pfmi.ir> •
- <http://www.masjed.ir> •
- <http://www.shamstoos.ir> •
- <http://www.islamic-rf.net> •
- <http://www.daesh.ir> •
- <http://www.khatteemam.ir> •
- <http://rahimpour.ir> •
- <http://www.mogawama.ir> •
- <http://www.farsnews.com> •



- <http://www.tasnimnews.com>
- <http://www.ir-psri.com>
- <http://iichs.ir>
- <http://www.mostanadnegar.com>
- <http://www.motahari.ir>
- <http://farsi.khamenei.ir>
- <http://www.imam-sadr.com>
- <http://www.irdc.ir>
- <http://www.mashreghnews.ir>
- <http://www.presstv.ir>
- <http://fa.alalam.ir>
- <http://kayhan.ir>
- <http://www.rohama.org>
- و تمام دوستانی که برای اسلام خدمت می کنند